

هو

۱۲۱

ترجمه كتاب مستطاب:

احسن القصص

جامع العلوم و المعارف و مجمع الكرامات و المكاشف العالم العالی حضرت

شیخ احمد غزالی طوسی طاب ثراه

ترجمه: افشین ساجدی

فهرست

۳.....	شرح حال مختصر.....
۵.....	مقدمه مترجم.....
۹.....	پیشگفتار.....
۱۱.....	فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام.....
۱۹.....	فصل دوم: چاره جویی برادران.....
۳۳.....	فصل سوم: یوسف علیه السلام در چاه.....
۴۷.....	فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر.....
۶۳.....	فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر.....
۸۷.....	فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام.....
۱۱۷.....	فصل هفتم از زندان تا وزارت.....
۱۲۷.....	فصل: هشتم دیدار دوباره.....
۱۵۳.....	فصل نهم: بیداری برادران.....
۱۶۵.....	فصل دهم: دیدار پدر.....
۱۷۱.....	فصل یازدهم: انجام کار یوسف علیه السلام.....
۱۷۷.....	پانوشتها:.....

شرح حال مختصر

جامعُ العلوم و المعارف و مَجْمَعُ الكَرَامَاتِ و المَكاشِفِ، العالمُ العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نسّاج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بردست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لبّاب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره. وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نسّاج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الاثمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقة تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱ - شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱ - ابوحامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛
- ۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴ - حسین بن نصرین محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاہ؛

۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاہ سلجوقی؛

۳ - مسعود بن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاہ بن مسعود غزنوی.

شمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجة الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سیمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامه صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نییچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگانی باشد که جوایس قلوبند، برادرم راست می‌گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد. نقل از رهبران طریقت و عرفان، حاج میرزا محمد باقر سلطانی گنابادی، انتشارات حقیقت؛ تهران، ۱۳۸۳.

مقدمه مترجم

با عشق روان شد ز عدم مرکب ما روشن ز شراب وصل دایم شب ما
زان شراب که نیست حرام در مذهب ما تا روز عدم خشک نیابی لب ما

سرگذشت یوسف علیه السلام بی شک یکی از زیباترین داستانهای تاریخ بشر است. کاربرد کلمه داستان نه به معنی غیرواقعی بودن آن، که گویای اسطوره‌ای بودن آن است این داستان یکی از داستانهای مشترک دو فرهنگ شرق و غرب است با روایتی تقریباً مشابه. در قرآن مجید از بیان داستان یوسف علیه السلام بعنوان "احسن القصص" یاد شده که به معنی بهترین شیوه قصه‌گویی است و بطریقی که حضرت شیخ احمد غزالی طوسی در این کتاب نشان داده‌اند شیوه بیان این سرگذشت در قرآن خود زیباترین شیوه قصه‌گویی است ولی چرا؟

چون آنکه قصه را گفته- خدایتعالی- بهترین است و آنکه قصه را شنیده- پیامبر اسلام (ص)- بهترین است و آنکه قصه شده- یوسف علیه السلام- بهترین است. چون سرگذشت یوسف علیه السلام تنها داستانی است که از ابتدا تا انجام یک سوره کامل بدان اختصاص یافته است. چون جز در سوره یوسف در هیچ جای قرآن اشاره‌ای به سرگذشت یوسف علیه السلام نشده است. چون سوره یوسف تنها سوره قران است که فاقد احکام تشریحی و امر و نهی است. چون سوره یوسف قصه محبت است: مانند محبت یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام و محبت متقابل یوسف علیه السلام به پدر و محبت دیوانه‌وار زلیخابه یوسف علیه السلام و محبت صاحب خانه به یوسف علیه السلام و محبت یوسف علیه السلام به برادران به ویژه بن یامین و ... چون سوره یوسف سوره خوابها و نیز تعبیر خوابها است: خواب یوسف علیه السلام؛ خواب یعقوب علیه السلام؛ خواب خواهر یوسف علیه السلام؛ خواب زلیخا؛ خواب دو زندانی هم بند یوسف علیه السلام و خواب پادشاه. چون یوسف علیه السلام بر خلاف دیگر پیامبران آنچه که ستم دید نه از بیگانگان که از برادران بود. چون سوره یوسف سوره بشارت است: بشارت به یوسف علیه السلام؛ بشارت به یعقوب علیه السلام؛ بشارت برادران و بسیاری بشارتهای دیگر ...

زبان کتاب به تع خود داستان، بسیار رمزگونه و هرمنوتیک است تا مفاهیمی را که در زبان روزمره زندگانی برایشان عبارات و کلماتی نیست بیان کنند و رمزگشایی از این زبان ممکن نیست مگر بتوسط حداقل آشنایی با اصول تصوف که زیربنای بنیادین فرهنگ این سرزمین است.

یوسف بواسطه نافرمانی پیر خود یعقوب به چاه دنیا سقوط می‌کند و از کنعان وصل بعنوان برده‌ای به

مصر تن برده می‌شود. ولی بزرگی خلقت او و انتسابش به پیرش یعقوب و حمایت‌های معنوی او موجب می‌شود که از مقام بردگی به مقام صدارت برسد. آهنگام که فرعون که بمثابة عقل مصر وجود است انگشتی سلطنت مصر را در دست یوسف قلب می‌کند و اختیار عقل را یکباره به قلب می‌سپارد آنگاه شرایط فراهم می‌شود تا بجای آنکه یوسف به کنعان بازگردد، پیرش و مرادش یعقوب به دیدار او به مصر بیاید چه اکنون مصر یوسف نیز چون کنعان یعقوب شده است.....

هنگامی که در سال ۱۳۷۶ یک نسخه چاپ سنگی کتاب احسن القصص منسوب به شیخ احمد غزالی طوسی توسط یکی از دوستان که در قم طلبه‌ای بود برای اولین به دست حقیر رسید به هیچ وجه متوجه ارزش معنوی و فرهنگی کتاب نبودم. بخت با حقیر یار بود که تصادفاً موضوع را با استاد عزیزم جناب آقای کاشانی در میان گذاشته و ایشان ارزش معنوی کتاب را به حقیر یادآوری کردند تا اینکه چند سال بعد علیرغم اینکه حقیر فاقد بضاعت لازم از دانش زبان عربی بودم جسورانه علاقمند شدم تا کتاب را به زبان فارسی برگردانم. ایشان در کمال سعه صدر تشویق کردند. متأسفانه بعلت کوتاهی همت و گرفتاری‌های زندگی که این دوره گریبانگیر عموم مردم است کار ترجمه به درازا کشید تا اینکه در سال ۱۳۸۴ تمامی کتاب به فارسی برگردانده شد و اینجانب خوشحال از اینکه خدمت کوچکی انجام شده ترجمه را نزد جناب آقای کاشانی بردم. ایشان ضمن تشویقی که موجب دلگرمی حقیر شد متذکر شدند که بهتر است نکات توضیحی از منابع اسلامی و غیر اسلامی در موارد لازم به کتاب اضافه شود. لذا تلاش شد تا نکاتی توضیحی بعنوان پانویس به متن اصلی اضافه کنم که در این خصوص توضیح نکات ذیل ضروری است:

- ۱- پانویسها عموماً ارجاعات قرآنی هستند که حضرت شیخ احمد غزالی طوسی بعنوان گواه از قرآن استخراج فرموده‌اند و حقیر صرفاً تمامی آیه را درج و ترجمه کردم.
- ۲- ترجمه آیات از حقیر است لذا به نسخه بخصوصی از ترجمه قرآن اشاره نرفته است.
- ۳- در مواردی ناچار از بیان تطبیقی توضیحات از منابع اسلامی و غیر اسلامی بوده‌ام که گاهی موجب اطناب کلام گردیده است.
- ۴- کلیه پانویسها به انتهای کتاب منتقل شدند.
- ۵- متأسفانه چون حقیر فاقد طبع شعر هستم نتوانستم اشعار عربی را به شعر فارسی درآورم و آنها را صرفاً به نثر فارسی برگردانم حال آنکه شاید یک ترجمه موزون از اشعار بسیار دلنشین تر می‌بود.
- ۶- اصل کتاب فاقد فصل‌بندی و بصورت یک روایت واحد است فصل‌بندی از مترجم است تا بر جذابیت کتاب بیفزاید.
- ۷- می‌دانم که ترجمه کتاب مملو از اشکال است خواهشمند است منت گذارده و اشکالات احتمالی را اعلام فرمایید تا در نسخه‌های بعدی اصلاح شود.

۸- لازم است توجه شود که مخاطب اصلی کتاب سالکین الی الله هستند همانانی که سر و دل خود را به دوست سپرده‌اند و نیز اشارات کتاب بنحوی است که بیشتر پای در راه گذاردگان را خوش آید. با اینحال جذابیت کتاب برای همگان غیر قابل انکار است.

در خاتمه این ناقابل ترجمه را پیشکش کنم به آستان پربرکت حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه قطب سلسله صوفیه نعمت الاهی سلطانعلیشاهی گنابادی و امید دارم مقبول درگاه افتد.

افشین ساجدی

afshinsajedi@hotmail.com

پیشگفتار

ستایش خداوندی را که قلبهای ما را به نور محبت و دوستی روشن، و دلهایمان را به روشنایی حقیقت استوار فرمود تا به اسرار آیاتش دست یابیم و احکام کتابش را دریابیم و تفاسیر کلامش را از محکم و متشابه و نیز گوناگونی روشهایش را از حقیقت و مجاز و کوتاهی و بلندی اش بفهمیم و صلوات و سلام بر حقیقت نورش و هیكل ظهورش و حبیبش که از میان نیکانش برانگیخت و محبت خود را عین محبت او و مودت خود را تنها در گرو دوستی با او نهاد.

هم او که به محبتش بهترین قصه‌ها و حکایات را بیان داشت و بدیع ترین آیات و روشن ترین بینات را بر وی نازل فرمود.

اما بعد:

بدان که خدایتعالی محبت را علت ظهور ممکنات و مودت را سبب بروز موجودات قرار داد آنجا که در کلمات قدسیه فرمود:

"كُنْتُ كِنزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ"^۱

ترجمه: گنجی نمان بودم پس دوست داشتم تا شناخته شوم پس آفریدگان را آفریدم تا شناخته گردم. عزیزترین چیزها نزد او محبت است و از اسماء او یکی نیز "المحوب" است. لذا پیامبر و فرستاده خود و بهترین خلق و نیز عزیزترین آنان نزد خود را "حبیب" خود توصیف نموده در شب معراج به او فرمود:

"بِنِعْلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ شَرَفَ حَضْرَتِي"^۲

ترجمه: به کفشهای تو ای محمد بارگاه من شرف می یابد.

و تو حبیب منی از میان همه خلق

و از شدت محبت و کثرت مودت خدایتعالی به پیامبر خود، سوره مبارکه یوسف را بر وی نازل فرمود که در آن رموز محبت و اسرار مودت را بیان فرموده و بدین لحاظ از آن به احسن القصص یعنی بهترین داستانها تعبیر فرمود.^۳

لذا مؤلف فقیر دوست دارد تا این سوره مبارکه را با همه رموز و اشارتهایش شرح کرده و بر آن تفسیری رقم زند و در این راه امید به توفیق الهی دارد.

فصل اول: خواب حضرت یوسف علیه السلام

آیه: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ"

ترجمه: بنام خداوند بخشنده بخشاینده "ا" "ل" "ر"
دانش حروف مقطعه (ا ل ر) نزد خدا ورسولش می باشد و بعضی از مفسرین آن را به "ای محمد" تعبیر کرده اند^۴

آیه: "تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ"

ترجمه: این آیه های روشن کتاب است.
ضمیر تلك اشاره به آیات این سوره دارد. الكتاب نیز قرآن عظیم می باشد.
المبین: شاید منظور این است که این آیات روشنگر از نزد خدایتعالی برای کسی است که در آنها تدبر نماید.

در روایت است که بزرگان یهود مشرکان را گفتند از محمد (ص) سبب انتقال آل یعقوب را به مصر جویا شوید و نیز از سرگذشت یوسف علیه السلام پرسش کنید. پس آیات فوق بر پیامبر عظیم الشان نازل گردید.

آیه: "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ"

ترجمه: ما آن را قرآنی عربی برای شما نازل کردیم باشد که تدبرنمایید
منظور آن است که ما تمامی آن را به زبانی برای شما نازل کردیم تا بفهمید و بر معانی آن احاطه یابید.

آیه: "نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ"

ترجمه: ما با فرو فرستادن این قرآن برتوبهترین قصه ها را برایت قصه کردیم.
احسن القصص بودن این سرگذشت یا از جهت شیوه های بدیع قصه گویی است و یا از جهت شمول قصه بر عجایب و حکمتها و شاید نیز از جهت بیان چگونگی محبت و کیفیت اسرار عشق و مودت باشد و قصه یوسف علیه السلام زیباترین قصه هاست چنانکه خود وی نیز زیباترین مردم بود.
بلکه قصه حضرت یوسف علیه السلام اتم قصه هاست چراکه زیبایی هرچیز در کمال و تمامیت آن است^۵

آیه: "وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ"

ترجمه: و پیش از آن تو در غفلت بودی
در معنی و مفهوم غفلت در این آیه بین مفسران اختلاف نظر وجود دارد.
از ابن عباس^۶ رضی الله عنهما منقول است که منظور از "قبل" در این آیه پیش از اینکه تورا از این قصه خبر دهیم می باشد. چنانکه خدایتعالی در جای دیگر می فرماید:

"مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ"^۷

ترجمه: پیش از این تونمی دانستی کتاب چیست و ایمان را نمی شناختی.
و نیز یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام و فرزندان آنها را تا پیش از برطرف شدن حجابها نمی شناختی.

و بعضی از حکما فرموده‌اند که غفلتها حجابند و از حجابهایی که موجب طرد می‌شوند یکی هم غفلت است و نیز فرموده‌اند دل زمین مملو از حشرات است و دل انسان مملو از غفلتها و نمی‌دانم که غفلت زندگان بیشتر است یا حسرت مردگان؟

شعر:

ذهب العمر والذنوب کماهی انت فی غفلت و قلبک لاهی

ترجمه:

عمر می‌گذرد و گناهان همچنان باقی است و تو در غفلتی و قلبت سرگرم بازی است
ذالنون مصری علیه الرحمه^۸ می‌فرماید: شخصی را دیدم که خود را به پرده کعبه آویخته و سخت
می‌گریست و می‌گفت از من در گذر و بر ایام غفلتم حسرت مرا بس. پس هاتف ندا در داد که ما بنده را به
آنچه که در غفلت می‌کند نمی‌گیریم.

و حلاج^۹ علیه الرحمه در مناجات عرض کرد خداوندا ما تو را ذکر نکردیم مگر به غفلت. چرا که بنده
هنگام حضور مستغرق است و استغراق مانع از ذکر است پس ذکر برای غافلان است نه برای ذاکران.
و یکی از بزرگان می‌فرماید هرگز خدا را ذکر نکردم مگر اینکه اول او مرا ذکر کرد.
و از ابوبکر منقول است که می‌گفت: ای آنکه تنها خود، خود را ذکر می‌کنی و تنها خود، خود را
می‌شناسی ذکر کن مرا آن هنگام که همگان فراموشم می‌کنند.

شعر:

ذکرتک لا انی نسیتک لحظه	واهون ما فی الذکر ذکر لسان
فلما رایت الوجدانک حاضر	وجدتک موجودا بکل مکان
فخاطبت موجودا بغير تکلم	لا خطت معلوما بغير عیان
کدت بلاموت اموت عن الهوی	هام علی القلب من خفقان

ترجمه:

تو را یاد کردم و آنی تو را فراموش نکردم و کمترین یاد کردن‌ها یاد کردن به زبان است
پس چون باطن تو را حاضر دیدم، همه جا را از تو پر یافتم
وجودت را در همه جا بی‌گفت صدا کردم و هیچ معلومی را نیافتم پنهان
چاره کردم بمیرم از خواهشهای نفس بدون مرگ، چرا که قلب از خفقان به سرگشتگی افتاده است
آیه: " إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ "

ترجمه: و آن هنگام که یوسف به پدر خود گفت ای پدر

بیشتر دانشمندان و حکما بر این باورند که یعقوب علیه السلام آنی از فرزند دل‌بند خود یوسف علیه
السلام^{۱۰} جدا نمی‌شد و شب و روز با او بود و البته این شأن محبین است.

جنید^{۱۱} علیه الرحمه فرمود جوانی دیدم که ریش شیخی را گرفته بود و او از این کار در عذاب بود پس
گفتم ای جوان چرا با این شیخ گونه می‌کنی پس گفت ای فلانی او داعیه محبت مرا دارد و سه روز
است که مرا تنها گذارده است.

و از آنچه خدایتعالی بر داوود علیه السلام فرو فرستاد این بود: " ای داوود شایسته است محب هیچگاه از

درگاه حبیب دور نشود." و نیز در کتب قدما مذکور است که خدایتعالی به داوود پیامبر سلام الله علیه فرمود:

"دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد و فراموشم می کند
دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد و بر غیر من سجده می کند
دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد و زبانش به غیر من مشغول است
دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد و در پی لذت خوردن و آشامیدن است
دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد و بر دیگری ارج می نهد
دروغ می گوید آن که داعیه محبت مرا دارد پس چون شب او را فرا گیرد در خواب رود.
شعر:

عجبت للمحب کیف ینام
کل نوم علی المحب حرام
ودعت قلبی یوم فرقه روحی
فقلت یا قلب علیک السلام

ترجمه:

در شگفتم از عاشق که چگونه می خوابد، که هر خوابی بر عاشق حرام است
وداع کردم با قلبم روز جدایی روحم، پس گفتم ای قلب خدا حافظ
عاشقی را پرسیدند آیا از زمانی که عاشق شده ای هیچ خوابیده ای پاسخ داد از زمانی که عاشق شده ام
خواب بر من حرام گردیده است و هیچ روز یا شبی را نخوابیده ام و البته این حال کسی است که بر
مخلوقی عاشق است پس چگونه است حال کسی که عاشق خالق خود باشد.

شعر:

یا نائما و الخلیل یحرسه
کیف تنام العیون من ملک
من کل سوء یدب فی الظلم
یأتیه منه فواید النعم

ترجمه:

ای آنکه خوابی و دوست مراقب توست، از هر بدی که در تاریکی هاست
چگونه چشم فرو می بندی از یادشاهی، که بهره همه نعمتها از اوست
در خصوص حکمت خواب یوسف علیه السلام گفته شده که وی خوابیده و سرش در آغوش یعقوب علیه
السلام بود و پدر متفکرانه در چهره فرزند می نگریست و باخود می اندیشید که آیا از این چهره زیبا تر در
جهان وجود دارد و آیا این صورت زیبا تر است یا خورشید و ماه؟ در این هنگام یوسف علیه السلام از
خواب بیدار شد و به پدر عرض کرد پدر جان ماه و خورشید در برابر صورت من منزلتی ندارند هم اکنون
آن دو را در خواب دیدم که در برابرم سجده می کردند چرا که آن دو جمادند و من زنده از جوادم.
این که گفته شده خواب روز صادق نیست درست نمی باشد چرا که یوسف علیه السلام رویای خود را به
روز دید همچنین فطیفور (عزیز مصر) نیز رویای خود را در روز دید و هر دو خواب صادق بودند.
آیه: "إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ "

ترجمه: برآستی که من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که برایم سجده می کردند^{۱۲}

هنگامی که یوسف علیه السلام عرض کرد "من یازده ستاره دیدم" ناگاه یعقوب علیه السلام صحیح‌ای زد. پس یوسف علیه السلام پرسید پدر جان این چه حالت است؟ فرمود: فرزندم هرگز احدی سخن به کلام "من" نگشوده است مگر اینکه دچار رنجهای بیشمار و مصائب فراوان گردیده است فرزندم "من" و "منیت" نیست مگر برای اوتعالی و تنها اوتعالی شایسته "من" است.^{۱۳}

اصحاب اشارات می‌فرمایند در چهار موضع از منیت دم مزن که مواضع هلاکت می‌باشد هرگز مگو من، هرگز مگو برای من، هرگز مگو نزد من، هرگز مگو ما. پس چون ملائکه گفتند "ما" یعنی ما تو را به ستایشت تسبیح می‌کنیم و برایت تقدیس می‌نماییم: "وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ"^{۱۴}

ناگهان آتشی آنان را در برگرفت و همگی را بسوخت و چون ابلیس گفت "من" یعنی من از او به‌ترم "أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ"^{۱۵}

پس مطرود و ملعون گردید و چون قارون گفت "نزد من" یعنی برآستی که آن را- ثروتم را- از نزد خود دارم "قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي"^{۱۶}

پس زمین دهان بگشود و او و تمام دارایی اش را فرو خورد و چون فرعون گفت "برای من" یعنی چون فرعون در میان قوم خود ندا در داد که ای قوم مگر تمامی مصر از آن من نمی‌باشد "وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَالْخِ"^{۱۷}

مقدرشد در دریا غرق شود.

پس چون یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیده ام حضرت یعقوب علیه السلام به تلخی گریست.

یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان این موضع شادی و طرب است نه غصه و اندوه. یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزندم هیچ شادی و هیچ طربی نیست مگر آنکه در پی آن غصه و اندوه باشد.

پس یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان تعبیر خواب من چیست؟ پدر از ترس آنکه یوسف علیه السلام خواب را برای برادران بازگو ننماید فرمود خواب روز صحیح نمی‌باشد.

بار دیگر یوسف علیه السلام عرض کرد پدر جان اگر مرا دوست داری از تاویل خوابم خبر ده. پس پدر فرمود یازده ستاره‌ای که در خواب دیدی یازده برادرت می‌باشند خورشید منم و ماه خاله‌ات^{۱۸} می‌باشد.

شعر:

احاذر ان اکون لها صرام

اری حالی الرماد و میض جهر

ترجمه:

حال خود را آشکارا چون خاکسترو آتش می بینم و ترسم که از برای او پاره پاره شوم
حضرت پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله فرمود خدایتعالی امت مرا در دنیا بر خواب راستین مژده
داد و در آخرت بر بهشت برین.

وهم ایشان فرمود هرکس متعمدا بر من دروغ بندد خدایتعالی عذابش فرماید.

و هرکس انسان آزادی را به بندگی بفروشد خدایتعالی عذابش فرماید.

و هرکس با یاران من دشمنی نماید خدایتعالی عذابش فرماید.

و هرکس بگوید قرآن مخلوقی است خدایتعالی عذابش فرماید.

و هرکس انکار دیدار خدایتعالی نماید او تعالی عذابش فرماید.

و هرکس خواب را به دروغ بیان نماید خدایتعالی او را مابین دو سنگ طوری گرفتار نماید که هرگز
خلاصی نیابد و به همین حال در آتش عذاب فرماید.

حکایت: نقل است در روزگاران قدیم پادشاهی رازی را پنهانی بر یکی از ندیم های خود آشکار کرد پس
آن ندیم راز را فاش نمود پس از چندی پادشاه آن راز را از دهان بعضی مردم شنید پرسید از که شنیدی
گفت از فلان از او پرسش کرد گفت از فلان تا آخر کار به ندیم کشید نخست فرمود تا ندیم را تأدیب
کردند آنگاه امر کرد تا خطی نویسند و برگردن وی آویزند که این سزای کسی است که سر پادشاهان را
آشکار کنند.

شعر:

فقد افضى الى عمل بجهل

ومن صحب الملوك بغير علم

ترجمه:

هر آنکه به بی دانش هم نشینی پادشاهان کند پس دست به کاری جاهلانه یازیده است
حلاج علیه الرحمه فرمود:

علو شأنی فی الخطا ط

سرى اذق من الصراط

یلجان فی سم الخياط

فصاحتی ودرایتی

مثل منقش فی البساط

وانا الذلیل ببابکم

ترجمه:

(با آنکه) سر من از صراط باریک تراست و بزرگی مقام برایم مقدر است
(و با آنکه) شیواییم و دوراندیشی ام (در ظرافت) گذر می کنند از سوراخ سوزن
(با اینحال) من به بارگاه شما خوار هستم همچون نقشی بر یک گلیم زیر انداز
نقل است سائلی به درب منزل رابعه^{۱۹} رفت و گفت من گرسنه ام رابعه فرمود دور شو ای دروغ زن که
گرسنگی سری است که مولای ما جز به اصحاب امانات روزی نمی فرماید^{۲۰}

شعر:

کل علم لیس فی قرطاس ضاع

کل سر جاوز الثنین شاع

ترجمه:

آن رازی که به دومی گفته شود نشرگردد و آن دانشی که برکاغذ نوشته نگردد ضایع گردد
اگر بنا بود گرسنگی چون متاعی در بازار فروخته شود هرگز طالب آخرت سراغ از متاعی دیگر
نمی‌گرفت.

آیه: " يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ "

ترجمه: "ای فرزندم خوابت را برای برادرانت باز مگوی"
اگر شایسته است که صاحب سر راز خود را از برادران و نزدیکان خود پنهان نماید چگونه از بیگانگان
پنهان نکند لذا حضرت یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزند خواب خود را از برادران پنهان کن که اگر
چنین نکنی دچار کید آنان خواهی شد. یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر پیامبران مکر نمی‌کنند"
حضرت یعقوب علیه السلام فرمود:

آیه: " إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ "

ترجمه: "براستی که شیطان دشمنی آشکار برای انسان است."
و بدین ترتیب جرم برادران را به شیطان نسبت داد.
گفته شده است که ندا انواع مختلف دارد
ندا توبه ندا فرار ندا بشارت ندا اجابت ندا وحشت ندا مضرت نذارحمت نداءعقوبت و ندا رویا
و عبرت

اما ندا توبه ندا حضرت آدم و حضرت حوا علیهما السلام بود.
"... وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ " ۲۲

و ندا اجابت برای حضرت نوح علیه السلام بود که:

" وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ " ۲۳

و ندا وحشت برای حضرت یونس علیه السلام بود آنجایی که قرآن کریم می‌فرماید:

" فَتَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ " ۲۴

و ندا مضرت و بیچارگی برای حضرت ایوب علیه السلام بود آنجا که:

" إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ " ۲۵

و ندا قربت برای حضرت زکریا علیه السلام بود:

" إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا " ۲۶

و ندا بشارت برای حضرت مریم رضی الله عنها بود:

" فَتَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي " ۲۷

و ندا رحمت برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله است آنجا که می‌فرماید:

" وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِّن رَّبِّكَ " ۲۸

و ندا عقوبت برای اهل آتش است آنجا که می‌فرماید:

" وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ " ۲۹

و ندا خواب و عبرت برای حضرت یوسف علیه السلام بود آنجا که قرآن کریم از زبان ایشان می‌فرماید:
"أَنْتِ رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا" ۳۰.

پس برای هر ندایی حاصلی بود.

حاصل ندا توبه برای حضرت آدم علیه السلام مغفرت و آمرزش بود چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:
"ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدى" ۳۱.

و حاصل ندا حضرت نوح علیه السلام اجابت بود:
" فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ" ۳۲.

و حاصل ندا حضرت ابراهیم علیه السلام فدیة بود:
" وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ" ۳۳.

و حاصل ندا وحشت برای حضرت یونس علیه السلام نجات از تاریکی بود:
" فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ" ۳۴.

و حاصل ندا بیچارگی برای حضرت ایوب علیه السلام شفا و رحمت بود قرآن کریم می‌فرماید:
" فَسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ" ۳۵.

و حضرت زکریا علیه السلام از ندا قربت فرزندى با گوهر نبوت را دارا شد:
" أَنْ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى" ۳۶.

و حاصل ندا مریم رضی الله عنها حضرت مسیح علیه السلام و نیز برای جهانیان نشانه ای از خدایتعالی شدن بود:

" وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ" ۳۷.

و حاصل ندا حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله رحمت است:
" وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ" ۳۸.

و حاصل ندا حضرت یوسف علیه السلام پادشاهی و مملکت داری بود:
" وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ" ۳۹.

ادامه داستان: گوید از قصه خواب یوسف علیه السلام خبر نداشت کسی مگر خاله اش ام شمعون^{۴۰} و هم او خواب را با برادران آن هنگام که از صحرا برمی‌گشتند بازگفت و به آنان گفت: وای بر شما سختی تعب برای شماست و اقبال و پاداش برای یوسف. والته نزد خدا و خلق خدا هیچ امری از بزرگتر از افشاء سر نیست.

نکته: در حالیکه هیچ مخلوقی اجازه ندارد سر مخلوق دیگر را آشکار کند چگونه ممکن است خالق خود از راز فاسقان پرده دری کند.

حسن بصری^{۴۱} علیه الرحمه فرمود بردرویشی وارد شدم در حالیکه می‌رقصید و می‌گفت:

فكتمت الهوى فمنت بوجدى	باح مجنون عامر بهواه
من قتل الهوى تقدمت وحدى	إذا كان يوم القيامة نودى

ترجمه:

برای مجنون عامری عشق روا بود پس من چگونه عشق را نهمان کنم که از تو شادم
اگر روز بازپسین ندا شود کیست کشته عشق پس من از همه پیش باشم
پس به او گفتم در تو علتی جز اظهار وجد نمی بینم
پس گفت ای برادر چگونه پروانه بر آتش قرار گیرد در حالی که هنوز وجود خود را به آتش نکشیده
است؟
آنگاه صیحه‌ای زد و گفت: تنها در نفس خود حجابها و علتها را می بیند نه جای دیگر.

چهار زن چهار سر بزرگ افشا کردند:
ام شمعون سر حضرت یوسف علیه السلام؛
و همسر نوح سر حضرت نوح علیه السلام؛
و همسر لوط سر حضرت لوط علیه السلام؛
و حفصه بنت عمر سر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را افشا کردند.^{۴۲}
خدایتعالی به جز ام شمعون از بقیه شماتت و نزد رسول خود شکایت آنان برده است. در مورد همسر نوح
و همسر لوط علیهما السلام فرمود:

" ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ " ^{۴۳}

و در مورد حفصه نیز فرمود:

" وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا " ^{۴۴}.

فصل دوم: چاره جویی برادران

ابن عباس رضی الله عنه گوید: برادران یوسف علیه السلام در داروئیل^{۴۵} اجتماع کرده به چاره جویی جهت خواب حضرت یوسف علیه السلام پرداختند.

نکته:

اهل نوح بر قتل او علیه السلام اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را پراکنده فرمود و آل نمرود بر قتل ابراهیم علیه السلام اجتماع کردند پس خداوند جمع آنان را نیز پراکنده فرمود و آل فرعون بر قتل موسی علیه السلام اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را متفرق فرمود و اهل مکه بر قتل حضرت ختمی مرتبت اجتماع کردند پس خدایتعالی جمع آنان را متفرق فرمود.

ای آنکه در ایمان داخل شده‌ای بدان آن هنگام که شیاطین بر علیه تو اتفاق می‌کنند خدایتعالی جمع آنان را پراکنده می‌کند چنانکه خود در قرآن کریم می‌فرماید:

" إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ " ^{۴۶}

ای اهل نوح راهی بر قتل نوح برای شما نگذارده ام چرا که او فرستاده من است.
ای نمرود برای تو راهی بر قتل ابراهیم نیست او پیامبر و خلیل من است.
ای فرعون برای تو راهی بر قتل موسی نگشوده ام چرا که او پیامبر من و کلیم من است
ای قوم یهود برای شما بر قتل عیسی راهی نیست او پیامبر و روح من است.
ای اهل مکه برای شما راهی بر قتل محمد صلی الله علیه وآله نگذارده ام او فرستاده من و حبیب من است.

ای شمعون برای تو راهی بر قتل یوسف نیست او پیامبر من و صدیق من است.
ای ابلیس برای تو راهی برای گمراهی مؤمنان نگشوده ام بدرستی که آنان جملگی اولیاء من هستند.
آیه: " فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا "

ترجمه: " پس برای تو مکر می‌کنند."

یعنی با حسادت خود با تو مکر می‌کنند.

در باب حسد

حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

" إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ " ^{۴۷}

ترجمه: برآستی که حسد نیکی‌ها را می‌خورد چنانکه آتش هیزم را حسود دور افتاده از رحمت خداست و تلاش روز و شب او بدون نتیجه است حسود هرگز نمی‌آساید. حسود همیشه لجوج است چرا که به قضای خداوند یکتا راضی نیست حسود مشرک است و بار او بار شرک است. چرا که همیشه در عناد با عطای مولای خود می‌باشد حسود غمگین زیست می‌کند و غمگین می‌میرد. حسود گداست و نزد خدای خود خوار و حقیر است. علامت حسود دو چیز است هنگامی که نزد توست ثنای تو را می‌گوید و چون از نزد تو غایب شود غیبت تو را می‌کند. حسود هرگز بوی بهشت

را استشمام نمی‌کند. حسود ناسپاس است و در قیامت آمرزیده نمی‌شود.^{۴۸}

حکایت

موسی بن عمران علیهما السلام با ابلیس در راه کوه طور برخورد کرد و او را شناخت پس عصای خود را بالا برد تا او را بزند. پس شیطان به او عرض کرد من از عصا نمی‌ترسم بلکه از قلبی می‌ترسم که در آن صفا باشد.

پس موسی علیه السلام پرسش فرمود چیست نشانه صفا؟

عرض کرد ترك حسد و مراقبت جسم و انتظار رصد یعنی صراط و سپس ادامه داد ای موسی به چهار چیز تو را سفارش می‌کنم:

برتوباد دوری از حسد چرا که قاییل برادر خود هابیل را کشت و به خدایتعالی کافر شد از شومی حسد. بر توباد دوری از کبر چرا که من به لعنت ابدی دچار شدم بخاطر شومی کبر. وبدان اگر با زنی تنها شدی من نفرسوم شما هستم.

و چون خواست اندرز چهارم را دهد فرشته‌ای فرود آمد و گفت مبادا به پند چهارم گوش دهی که
" إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ " ^{۴۹}

در فضیلت دانش

ابن مالک^{۵۰} رضی الله عنه از حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روایت می‌کند که هرگاه بنده‌ای به جهت فراگیری دانش از خانه بیرون شود چهل سال پیش از بیرون شدنش خدایتعالی او را ببخشد: " لا يخرج العبد فی طلب العلم حتی یعتقه الله من قبل ان یخرج باریعین سنه " ^{۵۱}

چنانکه خدایتعالی فرماید:

" يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ " ^{۵۲}

ترجمه: خدایتعالی جایگاه شما و کسانی از شما را که دانش داده شده‌اند بالا می‌برد.

پس برای عالم در دنیا و آخرت درجاتی است اما درجات دنیوی علما عبارت است از عزت، هیبت، کرامت، محبت، رفعت، شریعت، فضل، امانت، وقار، ثناء و اما درجه‌های اخروی دانشمندان عبارتند از: عطاء، بهاء، رضا، لقا، اجرکبیر، فضل کثیر، رحمت، نعمت، شفاعت، چند برابر شدن نیکوییها و بسیاری درجات دیگر.

خدایتعالی ده پیامبر را به ده نوع دانش زینت فرمود:

به حضرت آدم علیه السلام دانش اسماء عطا فرمود چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا " ^{۵۳}

ترجمه: و همه نام‌ها را به آدم آموخت

و به حضرت ادريس علیه السلام دانش خواندن و نوشتن آموخت آنجا که می‌فرماید:
" الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ " ^{۵۴}

ترجمه: و به قلم آموخت

و به حضرت نوح علیه السلام دانش شریعت را عطاء فرمود:

" شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّي بِهِ نُوحًا " ^{۵۵}

ترجمه: برای شما شریعتی است از آنچه که به نوح سفارش شد
و به حضرت ابراهیم علیه السلام دانش مناظره و احتجاج را آموخت آنجا که می فرماید:
" أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ " ۵۶

ترجمه: آیا ندیدی آن کس را که با ابراهیم مناظره می کرد
و به حضرت داوود علیه السلام فضل عطا فرمود:
" وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا " ۵۷

و به حضرت سلیمان علیه السلام دانش منطق را آموخت:
" عَلَّمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ " ۵۸

ترجمه: و ما را سخن پرندگان آموختند
و حضرت موسی علیه السلام عرض نیاز و راه مناجات را عطا فرمود:
" وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ " ۵۹

و پروردگارش با او سخن گفت
و به حضرت خضر علیه السلام دانش باطن و فراست را عطا فرمود:
" وَعَلَّمْنَاهُ مِنَ لَدُنَّا عِلْمًا " ۶۰

ترجمه او را از نزد خود دانشی آموختیم
و به حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم جملگی دانشها و همه حکمتها را عطا فرمود و به
حضرت یوسف علیه السلام دانش تأویل روای و گزارش خواب را عطا فرمود:
" وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ "

ترجمه: و تو را از گزارش خوابها می آموزد
آیه: " وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ " ۶۱

ترجمه: و خدایتعالی بر کار خود تواناست ولی بیشتر مردم نمی دانند
یعنی مطلق توانایی برای خدایتعالی است و کسی را غلبه بر او نتواند و از فرمان او سرپیچی نتواند ولی
بیشتر مردم این را نمی دانند
" وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی دانند
یعنی اراده او تعالی آشکارگردیده است و برای هیچ احدی بالای خواست او خواستی نیست و بالای
حکمت او حکمتی نیست و بالای قدرت او قدرتی نیست.

ادامه داستان... پس برادران رو به یوسف علیه السلام کرده و گفتند تو محبوبترین خلق نزد ما و نزد
پدر ما هستی و ما چنین چیزی را شنیده ایم پس چگونه است خوابی که دیده ای؟ یوسف علیه السلام
سر را به زیر انداخت و مدتی طولانی در اندیشه شد و با خود گفت که اگر برادران را از خوابی که
دیده ام آگاه گردانم از فرمان پدر سربرتاftام و اگر حاشا کنم دروغ گفته ام و دروغ هرگز شایسته من

نبوده است نمی دانم چه کنم. برادران که سکوت طولانی یوسف علیه السلام را دیدند گفتند تو را به حق پدرانت و اجدادت سوگند می دهیم که ما را بر خوابی که دیده‌ای آگاه فرمایی پس یوسف علیه السلام خواب را بازگفت.

نکته

هیچ گناه کبیره‌ای بالا تر از عاق والدین وجود ندارد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرکس بر عاق والدین خود بمیرد هرگز حتی بوی بهشت را نیز نخواهد شنید و به کسی که پدر و مادرش او را عاق کرده باشند بگو آنچه که خواهی و توانی از طاعت بجای آر که هرگز هیچ پاداشی نخواهی داشت چرا که رضای خداوند در رضای والدین است و خشم او در خشم آنان. شدیدترین عذاب قبر برای عاق والدین است. قعر دوزخ برای سه کس آماده گردیده است نخست آن که به خدایتعالی شرك ورزد دودیگر برای آنکه با زن همسایه زنا کند سه دیگر برای آن کس که والدینش او را عاق نمایند.

آن هنگام که عاق والدین دهان به یارب می گشاید خدایتعالی می فرماید:
" لا لیبک ولا سعیدک "

ترجمه: تو را پاسخی نیست و تو را سعادت نیست
عاق والدین شریک مشرکان در کشیدن با گناهان و تحمل کیفر است.
آیه: " يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ "

ترجمه: ای پدر تو را چه می شود که ما بر یوسف ایمن نمی داری
پس چون برادران عرض کردند ای پدر تو را چه می شود ستونهای بدن یعقوب علیه السلام لزیرد و رویش زرد شدگویی آن پلیدی پنهان شده در وجود آنان را دریافته بود.
از حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم منقول است که فرمود:
" اِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِهِ نُورَ اللَّهِ تَعَالَى " ۶۲

ترجمه: از هوشیاری مؤمن بهراسید که او با نور خدایتعالی می نگرد.
پس چون مؤمنان را چنین درجه‌ای از هوشیاری است پس پیامبران علیهم السلام به هوشیاری شایسته ترند.

چهار نفر به چهارکس هوشیاری کردند و فراستشان به درستی پیوست:
یعقوب علیه السلام در فرزندانش فراست کرد به فراستش به درستی پیوست
و ابوبکر در حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به گاه عزیمت به سوی غارفراست کرد و فراستش به درستی پیوست.

و خدیجه کبری نیز در حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فراست کرد و فراستش به درستی پیوست

و زلیخا هم در حق یوسف علیه السلام فراست کرد و فراستش به درستی پیوست.
حضرت یعقوب علیه السلام از آنجا به ضمیر فرزندان آگاه گردید که آنان را در خواب به شکل گرگ دیده بود.

اشاره

حضرت یعقوب علیه السلام فرزندان را به گاه نافرمانی به شکل گرگ در خواب دید و حضرت یوسف علیه السلام آنان را به هنگام توبه و به شکل ستاره در خواب دید پس گناهکار به صورت گرگ و تائب به صورت ستاره می‌باشد یعقوب علیه السلام آنان را در بدایت کار دید و یوسف علیه السلام آنان را در نهایت کار پس مدار امور بر عاقبت کار چرخید.

یعنی چون آنان در ابتدا مشمول عنایت شدند در آخرکار مشمول ولایت بر آنان واجب گردید.

آیه: "وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ"

ترجمه: ما هر آینه او را نگاهبان خواهیم بود.

یعنی از او محافظت خواهیم کرد خدایتعالی بر زبان برادران نصیحت و خیر خواهی را جاری فرمود و کرده برادران را با او سببی برای پادشاهی یوسف علیه السلام قرارداد چرا که برادران برای یوسف علیه السلام در ضمیر خود نیت خیانت داشتند ولی برای او دیانت و نصیحت را آشکار ساختند لذا خدایتعالی نظر برقال آنان فرمود و نه برحال آنها چرا که حال آنان عموماً حال غفلت است.^{۶۳} گفته شده چهار چیز از چهارکس محال است اول صدق از منافق دوم دیانت از حریص سوم مروت از بخیل و چهارم خیرخواهی از حسود محال است.

آیه: "أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ"

ترجمه: او را فردا با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما او را هر آینه نگاهبان خواهیم بود.

چون برادران چنین گفتند یوسف علیه السلام با خود اندیشید که در بازی خیری نیست و ما برای بازی آفریده نشده ایم

حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ برادران فرمود چنین نکنم که یوسف حبیب من و نور چشم من است و دوری حبیب از محب بس ناگوار است.

عرض کردند او را محافظت کنیم و باز بسوی تو بازش گردانیم

شعر:

لا ابتلی الله عاشقاً بالفراق	ان طعم الفراق مرالمذاق
لو وجدنا الى الفراق سبيلاً	لاذقنا الفراق طعم الفراق
غصص الموت ساعه ثم تفنى	وفراق الحبيب فى الصدر باق
وان لى سبعين عنه فى نفسى	ونفسى تدوب من مخافه الفراق

ترجمه:

خدایتعالی هیچ عاشقی را به جدایی دچار نگرداند، که طعم جدای بر مذاق می‌گذرد

اگر روزی دستم به جدایی برسد، هر آینه بچشام به جدایی طعم جدایی را

مرگ بر من ساعتی می‌آید پس من فنا می‌گردم، ولی آتش جدایی معشوق در سینه ام جاودان است

و اگر چه مرا هفتاد جان باشد، باز هم از ترس جدایی وجودم در آتش است

شعر:

فراق الحبيب شديد شديد	و قلب المحب سقيم سقيم
وكان جرمى اليك الهوى	فذنبي لذيك عظيم عظيم
و من كان فى قوله صادقا	بباب المحب مقيم مقيم
و من كان مستحدثا شوقه	فشوقى اليك قديم قديم

ترجمه:

جدایی از جانان سخت است سخت و قلب عاشق بیمار است بیمار
و گناه من تنها عشق به توست و البته این در نزد تو گناهی بزرگ است بزرگ
و (تنها) آن که در گفتار خود راستگوباشد، به درگاه عشق مقیم است مقیم
و اگرچه دیگران تازه عاشق شما شده‌اند، شوق من به شما قدیم است قدیم

حضرت یعقوب علیه السلام فرمود از آنچه که در خواب دیدم می‌ترسم عرض کردند آن چیست؟ فرمود
می‌ترسم که گرگ او را بدرد و شما از او غافل باشید.

حضرت یعقوب علیه السلام تعمداً آنان را به غافل تسمیه فرمود بلکه خدایتعالی آنان را به کرده شان
نگیرد چرا که خدایتعالی از بنده نافرمان در حال غفلت مؤاخذه نمی‌فرماید.^{۶۴}

در گفته انتم عنه غافلون ده اشاره مستور است

اول آنکه از پدر و حبيب پدر غافل هستید

دوم آنکه از خدایتعالی غافل هستید

سوم آنکه از کرده خود غافل هستید

چهارم آنکه از کيفر کرده خود غافل هستید

پنجم آنکه از سرانجام کارتان غافل هستید

ششم آنکه از سرانجام کار يوسف علیه السلام و دولتش و سعادتش غافل هستید

هفتم آنکه از نیازتان به او غافل هستید

هشتم آنکه از خواری خود نزد او غافل هستید

نهم آنکه از حرمت شکنی غافل هستید

دهم آنکه از عفو و گذشت يوسف علیه السلام از حسد و کینه خود غافل هستید.

پس عذاب و حسرت و پشیمانی پی آمد غفلت می‌باشد چنانکه یکی از صالحین استاد خود را
در خواب دید و پرسید کدام حسرت نزد شما بزرگتر می‌باشد پاسخ داد حسرت غافلان؟

و ذالنون مصری علیه الرحمه یکی از صالحین را بخواب دید پس پرسید خدایتعالی با تو چه فرمود
پاسخ داد مرا در برابر خود حاضر فرمود پس گفت ای مدعی ادعای محبت مرا داری پس از من غفلت
می‌کنی؟

و عبدالله بن سلمه^{۶۵} پدر خود را در خواب دید پرسید حال خود را چگونه می‌یابی؟ پاسخ داد غافل
زندگی کردم و غافل مردم.

ابوعلی دقاق^{۶۶} قدس الله سره العزیز گوید داخل شدم بر شیخی بیمار در حالی که اهلش و نزدیکانش و
و شاگردانش در اطراف او حلقه زده بودند و او سخت می‌گریست و البته عمر خود را در اسلام بسر

آورده بود پس به او گفتم گریه ات برای چیست؟
گفت از برای نماز و روزه‌ای که از من فوت گردیده است.
گفتم چگونه؟

گفت تا بحال که به این روز رسیده ام سر بر سجده نگذارده ام مگر در غفلت و سر از سجده برداشته
ام مگر در غفلت و حال که در آستانه مرگ هستم غافلیم از آنچه که خدایتعالی اراده کرده است با من
بکند.

پس نفسی عمیق کشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد.
شعر:

اری طالب الدنیا وان طال عمره	فان فال فی الدنیا سرورا و انعما
کبان بنی بنیانه قائمه	فلما استوی ما قدبناه تهدما
ففکرت فی یوم تقوم قیامتی	فامست وحدی فی المقابرثاویا
فریدا وحیدا بعد عذ و نعمه	رهینا بجرمی والتراب سادیا
وهول نکیر ویل نفسی ومنکر	ومسکن دود یا لکون فؤادیا
شفیعا الیک الیوم ربی وسیدی	بانک تعفوا یا الهی خطایا
فکرت فی الطول الحدب و عرضه	وذل مقامی حین اعطی کتابیا

ترجمه:

دنیاپرست را می بینم که عمر خود را تباه کرده، چرا که تمامی خوشی‌های دنیا رفتنی است
می پندارد که بنیانی استوار ساخته است، و چون بر می خیزد همه را نابود می یابد
پس اندیشیدم به روزی که قیامت برپا شود، پس در تنها در گور خود ذوب می شوم
پس از آن همه بزرگی اکنون یکه و تنها، و امدارگناهانم و خاک سرور من
و ترس از پرسش و پاسخ وای بر من، که کاسه سرمن خانه کرمها می گردد
تو را شفیع می کنم در این روز ای مولای من، چرا که ای خدای من تو درگذرنده از خطاها هستی
به اندازه گوژ پشتم اندیشه می کنم و خواری خود را در می یابم بهنگام دریافت گزارش کارهایم

پس چون صبح شد یعقوب علیه السلام فرزند دل‌بند را فرا خواند سر و رویش را شست لباس پاکیزه بر
او پوشانید نظیفش کرد سپس او را تسلیم برادران نمود.

شگفتا! به این زودی؟ تو ای یعقوب که این همه به یوسف مهرداشتی پس تسلیم او به دشمن چرا؟

هان ای مؤمن! تو که مولایت را دوست می داری پس جفا چرا؟

ای مولی! تو که عاشق بنده خود هستی پس قضا چرا؟^{۶۷}

قضی اللہ امرا و ارجریالعلم	وفیما قضی ربنا ما ظلم
وفی الحکم ما جارلما قضی	وفی الحکم ما جارلما حکم

ترجمه:

تقدیر کرد خداوند و قضاء خود را آشکار کرد
و اجراء می شود یقیناً حکمی که مقدر شده
و در آنچه که پروردگار ما مقدر کرد ستمی نیست
و اجراء می شود یقیناً حکمی که حکم شده

آیه: " وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ "

ترجمه: و پس از آن مردمانی نیکوکار باشید

منظور از مردمان نیکوکار توبه کنندگان است و در روایت است که منظور مقامی است که نزد یعقوب علیه السلام بدست می آورید.

و گفته شده مرد صالح کسی است که بین او و خدا صلح باشد. همچنین صالح به کسی اطلاق شده است که چشمش به عبرت و نفسش به خدمت زبانش به ذکر قلبش به معرفت و دستانش به دعوت باشد و نیز منقول است صالح کسی است که توبه کرده و به سمت گناه باز نگشته است و نیز گفته شده صالح کسی است که به سنت حضرت رسول مصطفی صلوه الله علیه عمل نماید چنین فردی متقی راضی به قضاء الهی و تزکیه شده می باشد.

باری به هنگامی که برادران، یوسف علیه السلام را می بردند یعقوب علیه السلام بر سر راهی که فرزند را می بردند نشست و آنان را گفت از این راه برنخیزم تا یوسفم را به من بازگردانید.

چون یوسف علیه السلام با برادران می رفت دینه خواهر^{۶۸} یوسف علیه السلام در خواب دید که برادر کوچکش در میان گرگها گرفتار است و آن حیوانات در حال دریدن او هستند پس آشفته سر از خواب برداشت و ترسان و مضطرب بسوی پدر دوید و در حالیکه سخت می گریست عرض کرد:

پدر جان با یوسف چه کردید؟

فرمود: او را بدست برادرانت سپردم.

عرض کرد آیا او را یکه و تنها به دست آنان سپردید تا او را به خدمت خود گیرند آه ای پدر چه کار بدی کردید! پس آسیمه سر بسوی برادران دوید و چون به یوسف علیه السلام رسید به دامان او در آویخت و فریاد کرد هرگز از تو جدا نگردم

شعر:

وجد بنا سیدا ففاضت مدامع
وارمعها كا لؤلؤ ما لرطب لامع
واومت بعينها متى انت راجع
فديتك ما عملى بما الله جامع
لديك و ما خانت لديك الودائع

فلما تبدت للرحيل جمالنا
تبدت لنا مخدوره من جنالها
اشارت باطراف البنان وودت
فقلت لها والقلب فيه حراره
ونادت الهى ان هذا وديعتى

ترجمه:

پس چون ساریان ما کاروان را بحرکت در آورد، غم بر ما چیره شد و اشکها روان گردید
کجاوه ای آشکار شد (چون صدف)، و آنکه سوارش بود درخشان چون مروارید تازه
با انگشتان مرا اشاره کرد و، با زبان نگاه پرسید که کی باز می گردی؟

پس او را گفتم در حالی که دلم در آتش بود، که جانم به قربانت به تقدیر خدایتعالی آگاه نیستم و خدای خود را خواندم که این امانتی است از من، نزد تو و تو هرگز در امانت خیانت نمی کنی

جدایی آفت محبت است و آن آتشی عظیم است که جز دیدار دوست چاره‌ای ندارد از یکی از حکما سؤال شد که چرا رنگ خورشید بهنگام غروب زرد می‌گردد پاسخ داد از غم جدایی و سخت ترین نوع جدایی، جدایی از آن کسی است که دوستش داری چنانکه خدایتعالی فرمود:

"نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ " ۶۹

ترجمه: آتش خدای تعالی برافروخته شده که بر دلها طلوع کرده است. و آن آتش جدایی است که دل و قلب را به آتش می‌کشد. باری برادران چون چنین دیدند توقف نکرده خواهر از از یوسف علیه السلام جدا کردند پس خواهر گریان و نالان به سمت خانه بازگشت پس یعقوب علیه السلام پرسید:

چرا گریه می‌کنی؟

عرض کرد پدر جان ساعتی دیگر شما نیز همراه من خواهید گریست و این گریه‌ای دراز خواهد بود.

برادران یوسف علیه السلام تا زمانی او را دوست داشتند که او آن خواب را ندیده بود. حضرت موسی علیه السلام تا زمانی محبوب فرعون بود که آن معجزات از جنابش ظاهر نگردیده بود و حضرت ختمی مرتبت نیز تا زمانی محبوب اهل مکه بود که به مقام پیامبری برانگیخته نشده بود همچنین شیطان تا زمانی که از بنده مؤمن طاعتی به ظهور نرسیده او را دوست می‌دارد و از ابن عباس رضی الله عنهما نقل است برادران یوسف علیه السلام تا زمانی که در منظر دید پدر قرار داشتند با یوسف علیه السلام خوشرفتاری می‌کردند او را می‌بوسیدند و برشان‌هایشان حملش می‌کردند و چون از میدان دید پدر خارج شدند بنای بدرفتاری با برادر کوچک خود را گذاردند او را بر زمین انداخته و به ضرب لگد به این سوی و آن سوی پرتابش می‌کردند. بدین گونه بنده مؤمن تا زمانی که در ولایت مولای خود می‌باشد از کید شیطان و لشکرش در امان می‌باشد و چون در اثر گمراهی یا خلل یا علل در حجاب فرورفت در دام شیطان اسیر می‌گردد. ابن عباس گوید چون شمعون قصد قتل یوسف علیه السلام را کرد وی به دامان روئیل درآویخت او نیز با ضربه‌ای سخت یوسف علیه السلام را از خود براند و تمامی برادران یکایک با یوسف علیه السلام چنین کردند در این هنگام یوسف علیه السلام را خنده در گرفت پس یهودا او را نهیب زد وای بر تو اینجا چه جای خنده است؟

یوسف علیه السلام فرمود: این سری است بین من و خدای من.

پرسید آن چه سری است؟

فرمود صبحگاه که برشانه‌های شما بودم و در آغوش شما از خانه خارج شدم با خود می‌اندیشیدم با قدرت و صلابتی که شما دارید هیچ دشمنی نمی‌تواند گزند بمن برساند و هیچ کس نمی‌تواند بر من چیره گردد حال از شومی این فکر خدایتعالی شما را بر من چیرگی داد تا بدانم که بنده هرگز نباید جز به مولای خود اتکال نماید.^{۷۰}

پس این سخن موجب رقت قلب یهودا گردید به یوسف علیه السلام عرض کرد به دامان من درآی که تو را محافظت خواهم کرد پس برادران به یهودا^{۶۱} اعتراض کردند که از پیمان خود بازگشته‌ای یهودا پاسخ داد بازگشت از پیمان مورد رضایت خدایتعالی نمی‌باشد و شایسته تر آن است که برسرپیمان خود بمانیم حال اگر می‌خواهید او را بکشید اول مرا بکشید چنین است که خدایتعالی می‌فرماید: به ظلم کسی را نکشید بلکه اصولاً ظلمی نکنید بدرستیکه قتل ظلمی عظیم است ظلم تاریکی‌های روز قیامت است ظالم سرانجام پشیمان می‌گردد اگرچه عالم باشد ظالم پروردگار خود را فراموش می‌کند.

ایمان بر دو گونه است ایمان به خدا و ایمان برای خدا ایمان برای خدا عبارت است از تصدیق او تعالی و پیامبرانش با براهین آشکار و دلایل منطقی. اما ایمان به خدایتعالی عبارت است از تصدیق او تعالی به یگانگی بدون دلیل.

آیه: "وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ"

ترجمه: اگرچه از راستان باشیم

از ابن عباس رضی الله عنه منقول است منظور از صادقین در اینجا مصدقین می‌باشند.

آیه: "وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ"

ترجمه: و با خود پیراهنی را با خون دروغین آوردند

در بازگشت برادران پیراهنی را با خود آوردند که با خون حیوانات اهلی رنگین شده بود. یعقوب علیه السلام پیراهن را گرفت و گریستن آغاز کرد پس ناگاه بخندید پس فرزندان عرض کردند ای پدر گریه و خنده بر امری یگانه از کردار دیوانگان است یعقوب علیه السلام در پاسخ فرمود چون خون را دیدم گمان بردم که گرگ فرزندم را دریده است و چون پیراهن را سالم یافتم دانستم که خبر مرگ یوسف درست نیست چون اگر گرگ آدمی را بدرد لاجرم جامه او را نیز بدرد.

بدین ترتیب چون گناهکار بر نفس آلوده به گناه خود نظر می‌کند محزون می‌گردد و چون در می‌یابد که معرفت در قلبش از آسیب معاصی مصون مانده است امیدوار می‌گردد تا هنگامی که معرفت قلبی اش وجود دارد این امید زنده است.

شعر:

وسوء فعلی و زلائی ومحترمی
علمی بانک ذو وجود و ذکری
علمی بانک مجبول عنلی الکرمی

اذا ذکرت ایادیک سلفت
اکاداقتل نفسی ثم یطعمنی
اکادواهلک بأسک ثم یدرکنی

ترجمه:

چون بیاد می‌آورم محبت‌های گذشته ات را بر من، و نیز بدی کارهای خودم گرامی داشتنت را می‌خواهم که خود را بکشم پس طمع می‌کنم، به آنکه می‌دانم که تو مالک وجود و ضمیر منی می‌خواهم از مجازات هلاک شوم ولی، در می‌یابم کوهی از لطف و کرمات را بر خودم

گفتند ای پدر آیا ما گرگی را که برادرمان را خورده است نزد تو آریم فرمود آری آنان نمی‌دانستند که

گرگ سخن می گوید و اگر می دانستند چنین نمی کردند بهمین منوال بنده در روز بازپسین منکرگناهان خود می شود پس خدایتعالی می فرماید بر تو بادگواهی اعضاء پس چشم می گوید نگاه کردم و دست می گوید انجام دادم و پوست می گوید لمس کردم و خدای جبار می گوید دیدم.

پس برادران از نزد پدر خارج شده گرگی را بدام انداختند او به بندکشیدند دندانهایش را شکستند او را به زنجیرکشیده و نزد پدر بردند پس یعقوب علیه السلام فرمود ای گرگ کار بدی کردی که جوان زیبا رویی را که رخس چون ماه تابان بود خوردی نه به کوچکی او رحم کردی نه به پیری من شفقت نمودی.

پس خدایتعالی گرگ را به سخن درآورد به گفتن سلام و گفت درود بر تو ای پیامبر خدا بدان که گوشت پیامبران بر من حرام گردیده و من از آنچه که در گمان تومی گذرد بیزارم و خدایتعالی از برای تهمتی که به من زدند بین من و فرزندانم حاکم است.

پس یعقوب علیه السلام فرمود چرا مرا آگاه نمی کنی که او کجاست و حالش چون است؟

عرض کرد آیا آنان در صحف ابراهیم علیه السلام نخواندند که بهتان گناهی بزرگ است؟

پس یعقوب علیه السلام متحیر شد و فرزندان سرها را به زیر انداختند پس فرمود ای گرگ از کجا می آیی؟

عرض کرد من گرگی غریب هستم که در جستجوی برادر گم شده خود هستم که از سرزمین مصریه دیار شام آمده است و در دام گرگان افتادم. حال مرا آگاه سازید آیا کسی را که در سرزمین شما اسیر گردد فرمایش او را سر می برید در حالیکه من هفده روز است نه چیزی خورده ام و نه چیزی آشامیده ام.

پس در این هنگام یعقوب علیه السلام به سختی گریست و فرمود آن هنگام که گرگی بر درد فراق اینچنین اندوهگین است پس چگونه من بر درد فراق طاقت آرم پس فرمود ای گرگ آیا از فرزند من خبر داری؟

عرض کرد آری

فرمود پس مرا آگاه نما.

عرض کرد سخنی نیست و من چیزی نخواهم گفت که چرا که بیم آن درم که از زمره گرگان سخن چین به شما آیم و سخن چینی برای ما ننگ است و سخن چین نزد خداوند و مردم مغبوض است و سخن چین وارد بهشت نمی شود و سخنچین بهره ای از رحمت الهی نمی برد.

پس یعقوب علیه السلام فرمود من شفاعت تو را برای وصال برادران می کنم.

عرض کرد اگر تو برای وصال برادر من شفاعت کنی منم تو را برای وصال فرزندت شفاعت می کنم پس اگر برادر من به نزد من بازگردد منم از خدایتعالی می خواهم که فرزندت را به تو بازگرداند.

خدایتعالی در سرزنش ولید بن مغیره^{۷۲} می فرماید:

آیه هَمَّا زِ مَّشَاءِ بِنَمِيمٍ^{۷۳}

ترجمه: عیب جویی که برای سخن چینی راه می رود

حضرت پیامبر علیه السلام فرمود بدترین مردم نزد خدایتعالی سخن چینان و مشاوران سخن چین و بدگویان بین مردم هستند.

و نیز فرمود شفاعت من بر کسانی که عاق والدین شدند فروشنده شراب و سخن چین حرام گردیده است.

و فرمود هرکس در محضر سلطانی سخن چینی کند خود را مدیون سه کس کرده است اول مدین سلطان دوم مدیون کسی که بد او را گفته است سوم مدیون نفس خودش و در تورات مکتوب است که وای بر طعنه زنان و بدگویان که هرگز وارد بهشت نمی‌شوند و حضرت ختمی مرتبت علیه وآله و الصلوه و السلام فرمود کینه مورزید حسادت نکنید و یکدیگر را بر القاب زشت مخوانید تا بدون شفاعت من وارد بهشت شوید.

در خبر است که هفت مخلوق در بهشت هستند که نه از جنس انس هستند و نه از جنس جن و آنها عبارتند از گرگ یعقوب علیه السلام و سگ اصحاب کهف و ناقه صالح علیه السلام و خرعزیر علیه السلام و فیل اصحاب فیل علیه السلام و دلدل حضرت علی علیه السلام و استر پیامبر ما حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله

آیه: " وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ "

ترجمه: و خدایتعالی برآنچه که می‌گویید کمک است

خدایتعالی فرشتگان و نوجوانان بهشتی را برای حفاظت یوسف علیه السلام و مؤانست با او در چاه فرستاد بدین سان خداوند باهربنده ای از بندگان خود که به قبر می‌رود این چنین رفتار می‌کند چنانکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌فرماید قبر نخستین منزل از منازل سفر آخرت است و نیز فرمودند که قبر یا باغی است از باغهای بهشت یا حفره‌ای از حفره‌های جهنم و اهل سنت و جماعت معتقدند که عذاب قبر حق است چنانکه "حق" سبحانه و تعالی ما را اینچنین آگاه فرموده است:

" وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا " ۷۴

ترجمه: آنکه از یاد من روی گرداند پس او راست زندگانی تنگ

و در روایت است که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بر دو قبر گذر کرد و فرمود که صاحبان این دو قبر در عذابند و عذاب نمی‌شوند مگر به گناه کبیره که یکی از آن دو عذاب می‌شود بر سخن چینی پس بریده نخلی را برگرفته به دونیم کرد و هر نیمه را بر یکی از قبرها غرس فرمود. پس در ساعت سبز شدند سپس حضرت شاد شد و فرمود عذاب از این دو قبر به شفاعت من برداشته شد.

حکایت کرده‌اند رابعه عدویه بر قبری گچکاری شده عبور کرد پرسید از برای چه این قبر را گچکای کرده‌اند گفتند برای روشنایی بیشتر فرمود آنکه داخل قبر است به روشنایی نیازمندتر است از آنکه خارج قبر است.

و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام فرمود چه رویهای زیبا و زبانهای گویا که فردا صیحه‌ای زنند. نقل است هنگامی که هارون الرشید به حج می‌رفت در کوفه به علیان مجنون برخورد کرد در حالی که بر تکه چوبی سوار بود و دو نوجوان از پی او می‌دویدند و او فریاد می‌کرد راه را باز کنید تا اسب من شما را نزند پس هارون پرسید این کی است گفتند علیان مجنون گفت او را به نزد من آرید پس علیان را گفتند دعوت امیر را اجابت کن پس او را آوردند و او در برابر هارون ایستاد در حالی که سر خود را می‌جنبانید پس هارون او را گفت ای علیان مرا وصیتی کن گفت من چه وصیتی بر توکنم که این قبر و این هم کوتاهی و غفلت پس هارون گریست و گفت مرا بیشتر سفارش کن علیان گفت آن که خدایتعالی او را مال جمال روزی فرموده اگر در جمال عفاف و در مال انفاق نماید نام او در دیوان ابرار ثبت

شود پس هارون خزانه دار خود را گفت او هزار درهم ده تا که قرض خود را ادا نماید علیان گفت ای امیر مال را به صاحبانش ده و دین نفست را ادا و گردنت را آزاد کن هارون گفت بیا بر اسب من سوار شو پس علیان بر مرکب او سوار شد پس در هنگامی که بادیه‌ای را قطع می‌کردند در میانه راه در روزی داغ در سایه‌ای آرمیدن گرفتند در حالیکه علیان می‌خواند

هب الدنيا تواتيكا اليس الموت يأتিকা
الا يا جامع الدنيا تری الدنيا تواتيكا
فما ذاتصنع الدنيا وظل الميل يكفيكا
كما اضحك الدهر كذاك الدهر يكيكا
ترجمه:

دنيا به تو روی آورده آیا مرگ به سویت شتابان نیست پس چه آباد می‌کنی دنیا را که سایه میل تو را کافی است ای آنکه دنیا را گردآوری آیا نمی‌بینی که دنیا رفتنی است همانگونه که روزگار تو خندانده همانگونه هم تو را خواهد گریانده

گور بر دوگونه است: گور نیکان و گور بدان
خدایتعالی در وصف گورنیکان می‌فرماید:
"فروح وربحان و جنه النعيم" ۷۵

ترجمه: پس روح و نسیم بهشت پر از نعمت
روح برای عارفین و ریحان برای عالیمین و جنت النعیم برای عابدین است.
روح برای تارک دنیا ریحان برای طالب آخرت و جنه النعیم برای اهل تقوی است
روح برای روح ریحان برای قلب و جنه النعیم برای نفس است.
روح برای ذاکرین و ریحان برای تائبین و جنه النعیم برای صابریین است.
روح برای اهل فقر ریحان برای اهل بشارت و جنه النعیم برای اهل استغفار است.
روح در دنیا ریحان در گور و جنه النعیم در آخرت است.
روح برای اهل وفا ریحان برای اهل صفا و جنه النعیم برای توبه‌کنندگان از جفا است.
روح برای کسی است که بگوید الله و ریحان برای کسی است که بگوید رحمان و جنه النعیم از برای گوینده رحیم است.
شعر:

بسم الله ذی المنن الجسم
فقد ارجو الرحيم رجا صدق
و بالرحمان مجرى و اعتصام
ليغفر زلتي يوم الخصام

ترجمه:

به نام خدای دارای نعمتها و جسم دهنده، وبه آن بخشنده روان‌کننده دستگیر
پس آن بخشایشگر امیدى دست دارم، که روزکیفر کوچکی ام را بیامرزد

سپس روح برای اهل کفایت ریحان برای اهل ولایت و جنه النعیم برای اهل هدایت است.

فصل سوم: یوسف علیه السلام در چاه

و در خبر است که یهودا با یوسف علیه السلام در چاه گفتگو می‌کرد و حال او را می‌پرسید یوسف علیه السلام می‌گریست و می‌پرسید آیا از حال پدرم آگهی؟ سبب گریه من اندوه اوست. اهل تفسیر گویند مالک بن زعرکه در سرزمین مصر مسکن داشت به گاه کودکی در خواب دید که در سرزمین کنعان در زمین فرو رفت پس خورشید از آسمان فرود آمد و در آستین او فروشد و در برابر او ایستاد آنگاه ابر سفیدی او را فرا گرفت که از آن گوهر می‌بارید پس او گوهرها را جمع می‌کرد و در صندوق خود قرار می‌داد پس چون از خواب بیدار شد بنزد خوابگزار رفت تا تأویل خواب خود از او بشنود.

پس خوابگزار او را گفت خواب تو را جزء به نیکی و احسان تعبیر نمی‌کنم مالک دو دینار به او عطا کرد پس خوابگزار گفت به بنده‌ای برمی‌خوری که بنده نیست و به سبب او بی‌نیاز می‌شوی و بی‌نیازی تا روز بازپسین در خاندان تو باقی می‌ماند و به برکت او از آتش نجات می‌یابی و وارد بهشت می‌شوی و فرزندان زیاد خواهد بود و نام ویادت الی الابد به برکت او باقی می‌ماند. پس مالک به قصد دیدار او عزم سفر کرد و کالای شام بارزده عزم دمشق کرد پس چون به سرزمین کنعان رسید نگاهی به آسمان و نیز نگاهی به زمین انداخته و منتظر ظهور حقیقت خواب خود شد. پس سروش غیبی او را آواز داد که: هیئات بین تو و او پنجاه سال فاصله باقی است پس صیحه‌ای زد و بیهوش شد.

و نقل است که او هر سال دو بار به طمع دیدار یوسف علیه السلام به سرزمین شام سفر می‌کرد حال اگر لقا مخلوق اینگونه باشد پس چگونه است حال آنکس که طمع دیدار مولایش را دارد. نقل است خدایتعالی به داوود علیه السلام فرمود:

" ای داوود هرکس که مرا طلب کند بیابد و هرکس که مرا بیابد نگاهم دارد و بر من دیگری برنگزیند" پس داوود علیه السلام پرسید بار خدایا جزای آنکس که تو را قصد نماید چیست؟ فرمود جزایش این است که خانه ام را در قید او و وصالم را در صیدش می‌گذارم. و گفت که هرگز آستان مولای خود را رها نمی‌کنم پس شاید که به حسن مال بر من منتی نهد بر بنده تلاش است و بر مولی رفق با بندگان خود است و بر بنده خواستن است و بر خدایتعالی است عطا کردن.

ادامه داستان. پس چون پنجاه سال گذشت مالک به غلام خود بشری گفت اگر تو نوجوانی را که طلب می‌کنم بیابی تو را آزاد می‌کنم و نیمی از مال خود را برای تو قرار می‌دهم و هر کدام از دخترانم را که بخواهی به عقدت در می‌آورم.

در آن هنگام که این وعده را به غلام خود می‌داد به سرزمین کنعان رسید و پرنده‌گانی را دید که به دور چاه پرواز می‌کردند مانند حاجیانی که به دور خانه کعبه طواف می‌کنند و آنان در اصل فرشتگانی بودند که خدایتعالی آنان را برای اکرام یوسف علیه السلام فرستاده بود. پس مالک گمان برد که آنها پرنده‌گانند و ندانست که فرشتگان هستند چرا که او کافر بود و بت می‌پرستید.^{۷۶} پس کاروان را گفت بیاید از این چاه آبی برکشیم شاید که این چاه خشک سرچشمه آبی داشته باشد

پس چون به چاه خشک نزدیک شدند جملگی چهارپایانی که همراه کاروان بودند از از استر و اسب رمیدند و بار بر زمین انداختند و راه چاه در پیش گرفتند چون بوی یوسف علیه السلام را شنیده بودند. پس بدینگونه کسی که در قرب مولای خود طمع داشته باشد هرگز به وصال او نمی‌رسد مگر آنکه آنچه که از دوستی دنیا و آخرت دارد از دوش بر زمین اندازد.

نکته: تلاش یک کافر در طلب مخلوق ضایع نمی‌گردد پس چگونه ممکن است تلاش مؤمن در طلب مولای خود ضایع گردد.

اشاراتی شگفت

خدایتعالی در حق بنده چهارکار می‌کند و چهارکار نمی‌کند:
به او عدل می‌کند و ستم نمی‌کند
تفضل می‌کند ولی میل نمی‌کند
او را به خود نزدیک می‌کند ولی از هیبت خود نمی‌ترساند
گناهایش را می‌بخشد ولی پاداش او را ضایع نمی‌کند.

ادامه داستان... پس مالک فرود آمد و بنده خود بشری و خادم خود ماملا را به داخل چاه فرستاد و آن مصداق این آیه است که می‌فرماید:
آیه: " فَأَدْلَى دَلْوَهُ "

ترجمه: پس دلو خود را انداخت

پس ماملا دلو خود را به انتهای چاه فرستاد پس جبرائیل بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد آماده رفتن شو ای یوسف:
یوسف علیه السلام فرمود به کدامین مقصد؟
عرض کرد آیا بیاد می‌آوری آن روزی را که در آینه نظر کردی؟
فرمود آری.

عرض کرد آیا بیاد می‌آوری با خود چه اندیشیدی؟
فرمود آری با خود گفتم اگر بنده بودم هیچکس نمی‌توانست از عهده بهایم برآید.
جبرائیل عرض کرد امروز روز تو دمیده تا تو بها و قیمت خود را دریابی.

آن هنگام که نفس بنده قیام می‌کند نه برای او قدر و قیمتی می‌ماند و نه برای نفسش. چنانکه حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: خدایتعالی نه به خوبی‌های شما می‌نگرد و نه به زیبایی چهره‌هایتان و نه به اموا لتان و نه به گفتارتان بلکه به قلبهای شما و نیتهای شما نظر می‌فرماید...

پس چون دلو به بالای چاه رسید بشری در برابر ماملا ایستاده بود و ماملا گفت ای بشری این همان نوجوانی است که پنجاه سال او را طلب می‌کردیم.

فصل.... در بشارت

خدایتعالی ساره همسر ابراهیم علیه السلام را به اسحاق و یعقوب بشارت داد چنانکه می‌فرماید:

آیه: فَبَشِّرْ نَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ " ۷۷

ترجمه: پس آن زن را به اسحق و پس از اسحق به یعقوب مژده دادیم.

و اهل ایمان را به شفاعت بشارت داد چنانکه می فرماید:

" وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ " ۷۸

ترجمه: و مژده ده آنان را که ایمان آوردند نزد پروردگارشان گامی درست است.

و موحدین را به بهشت بشارت داد پس فرمود:

" الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا " ۷۹

ترجمه: آنانی که گفتند پروردگار ما خدایتعالی است پس ایستادگی کردند

و منظور از قالوا "قولاً" یعنی در گفتار و منظور از استقاموا "فعالاً" می باشد یعنی در عمل.

قالوا تفرداً و استقاموا تجرداً می باشد.

قالو به ربوبیت و استقاموا به عبودیت است.

" تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ " ۸۰

ترجمه: فرشتگان فرود می آیند

از طرف پروردگارشان

" أَلَّا تَخَافُوا " ۸۱

ترجمه: نترسید

یعنی از مرگ

" وَلَا تَحْزَنُوا " ۸۲

ترجمه: و اندوهگین نباشید

یعنی بخاطر کارهایتان

" وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ " ۸۳

ترجمه: و مژده باد شما را بر بهشت

یعنی زندگی مرضیه.

و منافقان را به عذاب دردناک بشارت داد آنجا که می فرماید:

" بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا " ۸۴

ترجمه: مژده ده منافقان را به عذابی دردناک

بدین شکل که ابتداء به سمت بهشت برده می شوند و آنقدر نزدیک می گردند که بوی دل انگیز آن را

استشمام کرده و آنچه را که خدایتعالی برای اهل بهشت آماده فرموده از منزلت و کرامت رویت می کنند

سپس از بهشت دور می شوند و هیچ بهره ای از آن همه نعمت به آنان داده نمی شود پس چنان حسرت

می خورند که احدی از خلائق اینگونه حسرت نخورده است پس عرض می کنند پروردگارا اگر ما را به

اندرون آتش می کردی پیش از آنی که آنچه را که به ما نشان دادی نشان دهی هر آینه ما را آسانتر بود.

پس خدایتعالی جل و جلاله می فرماید: اینگونه خواستم چرا که از مردمان ترسیدید و از من نترسیدید

در جلوت اعمالتان را به رخ مردم می کشیدید و در خلوت معاصی خود را بر من آشکار می کردید پس امروز با حرام کردن ثواب بر شما عذاب خود را به شما می چشانم.

و کافران را به عذاب الیم بشارت داد:

" وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ^{۸۵}"

ترجمه: و مژده ده کسانی را که کافر شدند به عذابی دردناک

و گوش فرادهندگان را به هدایت مژده داد آنجا که فرمود:

" فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ " ^{۸۶}

ترجمه: پس مژده ده آنان را که به سخن گوش فرا می دهند پس بهترین آن را بر می گیرند آنان کسانی هستند که خدایتعالی آنان را هدایت فرموده است.

پس به گوش دادن شرع استوار می گردد و امر راست می شود و ثواب نازل شده آشکار می گردد

در وصف اهل آتش می فرماید:

" وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ^{۸۷}"

ترجمه: و گویند اگر گوش فرا می دادیم و از خرد بهره می جستیم اکنون در میان دوزخ نبودیم

و ترسندگان را به امنیت مژده داد آنجا که فرمود:

" وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ^{۸۸}"

ترجمه: و مژده ده فروتنان را آنانی را که چون یاد خدا شود دلهایشان به لرزه افتد و نیز شکیبایان بر آنچه بر آنان پیش می آید و نیز اهل نماز و بخشندگان از آنچه بر آنان روزی کردیم.

خدایتعالی وجلت و خجلت را بهنگام ذکر معبود به افزونی یقین به اوتعالی و به آنچه که بر آن تلاش می کنند و حسن ادب در برپایی رکوع و سجود و انفاق از آنچه که از کرم و جود روزی می شوند توصیف می فرماید.

مالک بن زعر اینگونه به غلام خود بشری یوسف علیه السلام را مژده داد یا بشری این جوان است پس او را در میان کالاهای پنهان کن پس او را میان مال التجاره خود پنهان ساخت.

حکیم می فرماید این سنت خدایتعالی است که هر شی گرابهایی را در میان چیزهای بی بها پنهان سازد چون پنهان کردن مروارید در صدف و مشک در غزال و ابریشم در کرم و عسل در زنبور و زر و سیم در سنگ و ایمان در قلب.

پس عطار بر مشک می نگرد و نه بر غزال

و صاحب کرم ابریشم به ابریشم می نگرد و نه به کرم

و غواص به مروارید می نگرد و نه بر صدف

و جوینده زر نظر به زروسیم دارد و نه به سنگ و صخره

و صاحب زنبور نگاه به عسل دارد و نه به زنبور

و حضرت رب جل جلاله به ایمان نظر می فرماید نه به قلب.

پس گفتند که او را در میان کالاهای پنهان سازید
در خبر است که خدایتعالی پنج چیز را در میان پنج چیز پنهان فرمود:
صلوه الوسطی را در میان نمازهای پنجگانه
اسم اعظم را در میان اسماء الهی
اولیاء را در میان مؤمنان
ساعت رجاء را در میان ساعات روز جمعه
شب قدر را در میان شبها

پس بنده در تمامی نمازها مراقبت می‌کند مباد نماز وسطی از او فوت شود و بر همه اسماء مراقبت می‌کند به امید آنکه اسم اعظم را در یابد و تمامی مؤمنان را حرمت دارد مبادا یکی از آنان از جمله اولیاء الله باشد و در تمامی ساعات روز جمعه معصیت نمی‌کند مبادا یکی از آن ساعات آن ساعت شریف باشد و تمامی شبهای ماه رمضان را احیاء می‌دارد بلکه یکی از آن شبها شب قدر باشد.

ادامه داستان.... پس یوسف علیه السلام را بدین نحو پنهان ساختند. پس چون بامداد شد برادران بر عادت هر روز بر سر چاه آمدند و به داخل آن نظر انداختند پس یوسف علیه السلام را ندیدند خود را به کاروان رسانیدند و گفتند ما را خبر شده که برده ما فرار کرده و نیز ما را خبر شده که او به اندرون چاه شده سپس خارج شده پس اگر او را از میان مال التجاره خود بیرون نسازید چنان فریادی کنیم که روانهایتان در کالبدهایتان باقی نماند در این حال یوسف علیه السلام که سخن آنان را می‌شنید چنان می‌لرزید که برگ بر شاخ درخت آنگونه می‌لرزید پس چون یوسف علیه السلام را از میان کالاهای باز آوردند یهوداء به او نزدیک شد و گفت اگر به بندگی خودت اقرار کنی نجات می‌یابی وگرنه تو را باز پس می‌گیریم و به قتل می‌رسانیم.

پس یوسف علیه السلام فرمود ای جماعت بازرگانان اینان راست می‌گویند آنان مولای من هستند و من جزء بنده‌ای نیستم پس مالک او را گفت تو با کدام کلمه از چاه و از دست برادرانت نجات یافتی؟ فرمود به کلمه‌ای که بدان درست شدم و بیدار شدم و با آن شکفته شدم و خندیدم و گریه کردم و مرده شدم و زنده شدم و جمع شدم و پراکنده شدم و قبض شدم و بسط شدم و راحت شدم و به رنج افتادم و خشم گرفتم و رقت کردم و سالم شدم و بیمار شدم و پنهان شدم و آشکار شدم از شنیدنش دوستدارش شدم پس چون دوستدارش شدم عاشقش شدم و چون عاشقش شدم هرگز با آن مخالفت نکردم و آن گواهی لا اله الا الله محمدا رسول الله است.

و این کلمات در تورات به زبان عبری نوشته شد سپس مالک به او گفت تو که هستی یوسف علیه السلام فرمود من بنده ام و اشاره به خدایتعالی کرد.

فصل.... در بندگی

بندگان برگونه‌های مختلف هستند:

بندگان کرامت

و فرشتگاه خدایتعالی هستند چنانکه خدایتعالی فرمود:

"عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ" ۸۹

بنده رنج

که حضرت ایوب علیه السلام بود چنانکه خدایتعالی می فرماید:

"نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ" ۹۰

و بندگان خدمت و آنان زهاد و عباد هستند چنانکه خدایتعالی در وصف آنان می فرماید:

"فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" ۹۱

و بندگان مغفرت و آنان امت محمد صلی الله علیه و آله هستند:

"قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" ۹۲

و بندگان انابه چنانکه می فرماید:

"إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ" ۹۳

و بندگان رحمه:

"نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" ۹۴

و بندگان قربت چنانکه می فرماید:

"سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا" ۹۵

و بندگان مملوک چنانکه می فرماید:

"ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا" ۹۶

اشاره

مالک یوسف علیه السلام را آنگونه که بود ندید و اگر او را بر صورت واقعی خود می دید هرگز بر خرید او راضی نمی شد بهمین سان برادران یوسف علیه السلام سیرت او را ندیدند و اگر آنچه که از حسن در او بود می دیدند هرگز با نمی کردند آنچه را که کردند و او را آنچنان که پدرش دوست می داشت دوست می داشتند. ولی خدایتعالی آنان را در حجاب نگاه داشت و از این بابت از محبت پدرشان نسبت به برادر کوچکتر در شگفت می شدند و می گفتند چگونه پدر ما او را بر ما برگزیده است در حالیکه از نظر صورت ما از او بهتریم. بدین قیاس اگر بنده گناهکار مولای خود را بشناسد هرگز نافرمانی او را نمی کند.

شعر.....

هذا محال فی الفعال بدیع
ان المحب لذیحب المطیع

تعصی الا له و انت تظهر حبه
لوکان جبک صادقاً لا طعنه

ترجمه:

از سویی نافرمانی او می کنی و از دیگر سو محبت خود را بر او آشکار می کنی؟ این امری است محال که در عمل سابقه نداشته است

اگر در عشق خود راستگو هستی (عشقت) را به تمسخر مگیر و (بدان) که عاشق فرمانبر صاحب عشق است

روزی جنید بن محمد رحمه الله علیه در مسجد نشسته بود پس زنی با شوهر خود بر درب مسجد توقف کرد و گفت ای شیخ همسر من می‌خواهد بر من زنی دیگر اختیار کند پس جنید فرمود رخصت این کار را دارد پس زن پرسید آیا شوهر من می‌تواند در رخساره زنی دیگر بنگرد جنید فرمود خیر پس زن گفت اگر نگرستن در رخساره زنی دیگر روا بود هرآینه رو بنده خود را کنار می‌زدم تا تو مرا ببینی و بگویی که آیا کسی که چون مرا دارد می‌تواند دیگری را بر من اختیار کند یا خیر پس جنید رحمه الله علیه فریادی کرد و بیهوش بر زمین افتاد و زن نیز بخانه بازگشت پس چون به هوش آمد از او حال قضیه را پرسیدند پس فرمود خدای جبارجل و جلاله می‌فرماید اگر روا بود برای احدی در دنیا که مرا با چشم سر بنگرد حجابهای بین خود و بنده ام را بر می‌داشتم تا بدانند که روا نیست جزء من به کسی دیگر میلی داشته باشد

ادامه داستان..... پس مالک برادران را گفت که این غلام را به چند می‌فروشید؟

گفتند: آیا می‌خری او را با عیوبش؟

پرسید عیش چیست؟

پاسخ دادند او سارق فراری دروغزن است و خواب دروغ می‌بیند

پس مالک آنان را گفت او را با عیوبش به چند می‌فروشید؟

و یوسف علیه السلام به آنها و به او می‌نگریست و با خود می‌اندیشید گمان نمی‌برم کسی مرا به بهایم بخرد چرا که حتما آنان از او اموال زیاد مطالبه می‌کنند.

پس مالک گفت برای او بجز چند درهم سیاه ندارم حال آنکه همراه او چهارصد دینار دمشقی بود و هزارو چهارصد نیز گفته شده.

گفتند بده و از او درمهایی کم گرفتند ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید هفتاد درهم بود و بیست درهم و چهارده درهم و هفت درهم هم گفته شده.

و این است سزای آن که برای نفس خود بهایی قائل شود چرا که کار بر مدار قلوب می‌گردد و نه بر مدار وجود.

و اینچنین است حال آنکسی که آخرتش را به دنیا بفروشد و گفته شده که آخرت خود چند می‌فروشی به دنیایت ای دارنده ایمان ضعیف؟ ای بر پا کننده دنیا به کار دین! آیا خدای رحمان تو را اینچنین فرمان داد یا قرآن کریم اینگونه فرود آمد؟

یحیی بن معاذ^{۹۷} علیه الرحمه می‌فرماید:

فلا دیننا باق و لا مانوع
و جاد بدنیاه لما يتوقع
فما فاته منها فليس بضایر
فلا ذاک موفور ولا ذاک عامر
ولم تکتسب خیرا الى الله ضایر
ودینک منقوص و دنیاک وافر

نوقع دنیانا بتمزینی دیننا
قطوبی لعه اثر الله ربه
فان ابقیت الدنیا علی المرء
تخریب ما یبقی و تعمرفانیا
فهل لکان و افاک حکمک بغته
اترضی بان تفتنی الحیوه و تنفضی

ترجمه:

می خواستیم دنیا را به زینت دینمان بگیریم، پس نه دینمان ماند و نه آنچه که می خواستیم
چین‌های پیشانی نشانه‌های خدایتعالی است، و لی دراز شد آرزوهای دنیایی
و اگر دنیا برای کسی می ماند، پس چیزی از آن کم نمی شد و ضرری به کسی نمی رسید
آنچه را که ماندنی است خراب می کنی و آنچه را که رفتنی است آباد می کنی پس تو نه نعمتی خواهی
داشت نه آبادانی

پس آیا تو از سزد که مرگ تو را بی خبر دریابد، پس خیرنداری و نمی توانی به خدای ضرری برسانی
آیا راضی هستی به اینکه زندگی را به پایان بری در رستاخیز دینت ناقص و دنیایت پر باشد؟
درویشی گفت که دنیا عدد من و آخرت مدد من و مولی ابد من است.
کسی که آخرت خود را به دنیای خود بفروشد دنیا و دین و مولای او از او فوت می شوند و برای او نه
دنیا می ماند و نه هیچ ثبات با ارزشی
" قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ " ۹۸

وهب بن منبه^{۹۹} می گوید در بعضی از کتب دیدم که حضرت موسی علیه السلام در راه رفتن به کوه طور
با ابلیس برخورد پس فرمود ای ابلیس تو را چه شد که بر آدم علیه السلام سجده نکردی؟
عرض کرد نمی خواستم ادعا کنم سپس نگاه خود بازکنم و مانند تو باشم من ادعای محبت "او" کردم
پس نخواستم به غیر او سجده کنم بدین سبب عقوبت را بر ادعای خود برگزیدم حال آنکه تو هم
ادعای محبت او نمودی و هم درخواست دیدنش را کردی پس خداوند به تو فرمود برکوه بنگر اگر کوه
بر جای خود استوار ماند تو هم تاب دیدن مرا خواهی داشت پس تو نگرستی حال آنکه اگر (نمی
گریستی و) چشمانت را بسته بودی پروردگارت را می دیدی.

سپس حضرت موسی علیه السلام فرمود ای ابلیس بدترین مردمان نزد تو کیانند؟
عرض کرد آنانکه آخرت خود را به دنیای خود بفروشند پس وای بر کسی که آخرت خود را به دنیایش
بفروشد

حکایت

روایت شده که صرافان مصریه منظور وزن درهم‌ها و دینارها برای آمدن سلطان در جامع شهر اجتماع
کردند

پس فقیری برخاست و نیم درهم از آنان طلب نمود او را چیزی ندادند پس چون بیرون می شدند
کیسه‌ای را برجای گذاردند که در آن پانصد دینار بود پس فقیر کیسه را برداشته و در زیر خاک پنهان کرد
چون صاحب کیسه بازگشت پرسید ای فقیر من کیسه ام را که پانصد دینار در آن بود فراموش کرده ام آیا
تو آن را ندیدی گفت آری پس فقیر کیسه را از زیر خاک بیرون ساخت و به او باز داد صاحب کیسه
چون کیسه را گشود به پنجاه درهم به او عطا کرد پس فقیر گفت نمی خواهم صاحب کیسه گفت تو
همانی بودی که نیم درهم طلب می کردی و اکنون این پنجاه دینار را نمی پذیری؟ فقیر گفت من امروز
آنچه طلب کردم برای دنیایم بود و اکنون دوست ندارم دین را به دنیا بفروشم چرا که من امانت دار
کیسه تو بودم پس دینم را به دنیایم نمی فروشم که فردای رستاخیز تهیدست بمانم و اینچنین است که

گویند وای بر کسی که دین خود را به دینایش بفروشد

ادامه داستان...

آیه: " وَشَرُّهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ "

ترجمه: و او را فروختند به بهایی کم به چند درهم فروختند دروغ در دنیا رسوایی و در آخرت آتش است و تا ابد این رسوایی برای کوچک و بزرگ باقی می ماند. گفته شده که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند و توبه کردند با این حال خدایتعالی حال آنان را با پیامبرش یعقوب علیه السلام قصه فرمود پس وای بر کسی که نافرمانی مولای خود می کند و توبه نیز نمی کند.

آیه: " وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّالِمِينَ "

ترجمه: و در آن از بی رغبتان بودند

چرا که او را نمی شناختند و قدرش را نمی دانستند روایت گردیده که جوانی بدست ذالنون مصری رحمه الله علیه توبه کرد سپس دویست دینار بر شاگردان ذالنون انفاق کرد در حالی که ذالنون متوجه نبود پس جوان تازه توبه کرده نزد دوستان گله کرد که من بر شاگردان ذالنون دویست دینار انفاق کردم تا بلکه وی مرا جزء شاگردان خود قرار دهد ولی او متوجه نگردیده است.

پس ذالنون وی را طلب کرد و انگشترش را بوی داد و فرمود این را به بازار ببر و بفروش که به وجه آن نیازمندم پس جوان انگشتری را به بازار برد و بر جمیع اهل بازار عرضه کرد هیچ کس حاضر نشد برای آن ده درهم بیشتر پرداخت کند پس به نزد شیخ بازگشت و قصه حال بازگفت شیخ پرسید انگشتر را نزد چه کسانی بردی؟ پاسخ داد آن را به پارچه فروشها بقالها دستکش دوزها و کفش دوزها نشان دادم پس انگشتری را از جوان گرفت و به شاگردی دیگر داد پس گفت آن را به نزد جواهر فروشان ببر. پس شاگرد چنین کرد و آن را به دویست دینار فروخت و وجه آن را تقدیم شیخ کرد شیخ نیز وجه انگشتری را به جوان داد و فرمود معرفت تو در تصوف مانند معرفت کفش دوزها در خرید انگشتری می باشد

بدین سان برادران یوسف علیه السلام او را بدراهمی چند فروختند چرا که او را نمی شناختند و اگر او را می شناختند به دینارها نیز نمی فروختند. آنگاه مالک بن زعر به برادران یوسف علیه السلام گفت: مرا به خط خود نوشته ای دهید که این جوان را به فلان قیمت به من فروخته اید آنان نیز چنین کردند پس مالک مکتوب را گرفته در جیش نهاد پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد برادران یوسف علیه السلام گفتند که او را محکم ببندید که فرار نکند و ما او را از هیچ شهری به شهر دیگر حرکت نمی دادیم مگر با غل و زنجیرو ما این را از روی خیرخواهی به شما می گوئیم

پس روی از برادر برگردانده و پشت به او کردند

پس یوسف علیه السلام به سختی گریست پس مالک او را گفت ای غلام!

یوسف علیه السلام فرمود لبیک

عرض کرد به نزدیک درآی

پس یوسف علیه السلام درمقابلش نشست.

پس او را لباسی از پشم پوشانید آنگاه پایش را با قیدی از آهن ببست و دستانش را به گردنش زنجیر

کرد.

پس چون کاروان آهنگ رفتن کرد یوسف علیه السلام ندا در داد: ای مرد تاجر مرا باتو حاجتی است. عرض کرد آن چیست؟

فرمود: مرا رها کن تا بار دیگر آفایانم را ببینم چرا که دیگر هرگز بسوی آنان باز نمی‌گردم و آنان را نمی‌بینم.

پس مرد تاجر عرض کرد: ای مملوک چگونه می‌خواهی بنزد آنان روی حال آنکه آنان در حق تو چنین و چنان کردند.

یوسف علیه السلام فرمود: هرکس آن می‌کند که در مرتبه خودش باشد.

هنگامی که یوسف علیه السلام به نزد برادران رفت آنان همگی در یک صف آماده رفتن بودند پس چون یوسف علیه السلام به نزدیک آنان رسید به آنان فرمود خداوند به شما رحم کند گرچه شما به من رحم نکردید و خداوند شما را عزیز کند گرچه شما خوارم کردید و خداوند شما را حفظ کند گرچه شما مرا فروختید و خداوند یاریتان کند گرچه شما یاریم نکردید پس گریست و برادران نیز بسختی گریستند و گفتند ای یوسف از آنچه کردیم پشیمانیم و اگر ترس ما از پدر و طمع در محبت او نبود هر آینه تو را بسوی او باز می‌گردانیم.

شعر:

لولا الحياء و لولا خشية العار	لشدت من جورکم وسطی بزنیاری
یا طالبین بثاری هذا ریق دمی	فقتلمونی فانی تدرکوا ثاری
انتم بقتلی و کونوا حافظین له	قد صارکم و الجارجاری

ترجمه:

اگر شرم نمی‌داشتم اگر ترس از رسوایی نبود، هر آینه از ستم شما زنار به میان می‌بستم
ای تشنگان بخون من اکنون این پیمان خون من، پس بکشید مرا تا چگونه یابید (طعم) خونم را
شما کمر به مرگ من بسته اید پس بکنید آنچه که باید، نقدیر شما را همراه ستمکار من کرد

ذکر در تفسیر

خدایتعالی خطاب به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

" فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ "۱۰۰

پس ابراهیم علیه السلام خروس طاووس مرغابی و کلاغ را برگرفت پس ابراهیم علیه السلام بر خروس نظر کرد وی را بی چشم یافت فرمود ای مؤذن سحر کجاست دیدگانت عرض کرد ای خلیل خدا روزی به ذکر مشغول بودم ناگاه دانه‌ای دیدم بر سر راه افتاده عزم دانه کردم پس ناگاه سنگی از آسمان بر پشت چشمم فرود آمد.

پس ای کسی که نمازش فوت می‌شود بنگر بترس و بنگر بر پرنده‌ای که بر او نه حسابی است و نه کتابی!

آنگاه ابراهیم علیه السلام بر کلاغ نظر افکند او را بدون بال یافت پس فرمود: ای کلاغ! کجاست آن بال که با آن پیری؟

پس عرض کرد: ای خلیل رحمن! روزی گرسنه بودم به آشیانه گنجشکی رسیدم که در آن جوجه‌هایی بود پس خواستم تا جوجه‌ها را بخورم پس گنجشک گفت ای کلاغ! از خدایتعالی بترس و برجوجه‌هایم ستم مکن پس خواستم او را بزخم و جوجه‌هایش را بخورم پس چون بال ستم گشودم که او را بزخم ناگاه سنگی از آسمان بر بالم فروفتاد و آن را بشکست پس ای کسی که بر دیگران ستم می‌کنی بترس و برحذر باش و بر پرنده‌ای بنگر که بر او نه حسابی است و نه کتابی! آنگاه ابراهیم علیه السلام نظر بر مرغابی انداخت و او را بدون منقار یافت پس پرسید ای مرغابی! کجاست منقارت که با آن دانه برگیری؟

پس عرض کرد ای خلیل رحمن! روزی در دریا بودم پس به تابوتی در ساحل رسیدم که در آن اردکی فرتوت جوجه داشت مقداری کرم برای خوراک آنها فراهم آورده بود پس عزم کردم که کرم‌ها را بخورم پس گفت ای مرغابی از خدایتعالی بترس و بر جوجه‌هایم ستم مکن تو قوی هستی و من ضعیف تو خود قوت خود تحصیل کن پس چون منقار را به ظلم گشودم پس ناگاه تابوت واژگون شد و منقار من شکست.

پس ای آنکه برهمنوع خود ستم روا می‌داری! از شومی ستم و بر پرنده‌ای بنگر که بر او نه حسابی است و نه کتابی!

پس آنگاه ابراهیم علیه السلام نگاه بر طاووس افکند و او را بی دم یافت پس فرمود: ای مرصع القباء! وای ملمع القاء! کجاست آن زیبایی که خدایتعالی بتو عطا فرموده؟

عرض کرد ای خلیل رحمن! در باغی که میوه‌هایش به بار نشسته بود گردش می‌کردم و از میوه‌های آن می‌خوردم و از نهرش می‌نوشیدم و می‌رقصیدم پس روزی با خود بزبان فخر گفتم در میان پرندگان کدامین از من زیباتر است؟ پس چون چنین گفتم دم خود را دیدم که خدایتعالی بر زمین انداخت.

پس ای آنکه بر مال خود غره‌ای و به خاندانت می‌بالی بترس از شومی تفاخر پس نظر کن بر حال پرنده‌ای که بر او نه حسابی است و نه کتابی!

پس آنگاه ابراهیم علیه السلام آن پرندگان را سر برید و پوست آنان را بکند و گوشتشان را تکه تکه کرد و استخوانهایشان را بشکست پس گوشتها را در هم در آمیخت پس جملگی را بر چهار قسمت کرد و هر کدام را بالای کوهی نهاد پس فرمود: ای سرهای از مغزو زبان جدا افتاده و پوستهای دریده شده و گوشتهای تکه شده و استخوانهای شکسته شده بیاید بفرمان خدایتعالی **هلموا بآذن الله** پس باشید آنگونه که بودید بفرمان خدایتعالی پس ابراهیم علیه السلام بر خروس نگریست و او را با چشمانی سالم یافت و نیز بر کلاغ نگریست و او را با بالهایی سالم دید و بر مرغابی نظر کرد منقار او را سالم دید و طاووس نگریست که دارای دمی زیبا بود.

پس ابراهیم علیه السلام عرض کرد با خدایا اینان جملگی ناقص بودند پس تو آنان را کامل کردی^{۱۱} خدایتعالی فرمود: "من شوینده عیوب معیوبین هستم"

هیچ بنده گنهکاری نیست که چون پشیمانی از گناه بر او چیره گردد خدایتعالی او را نیامرزد چنانکه خدایتعالی خود می‌فرماید:

" أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ " ۱۰۲

و اصلح یعنی ایمان آورد و یقین کرد و راست گفت و عملش را برای خدایتعالی خالص نمود و بسوی او

تعالی به تلاش در پاکیزگی آن چه که در آن است از نجاست و آلودگیها و به طهارت آنچه که در آن است از دنس و ونیز به شستن لغزشها به قطرات اشک تقرب جست و می گوید: محبت مرا نزد تو آورد و معرفت مرا به تو دلالت کرد و خواری گناهان مرا در مقابل تو قرار داد

شعر:

ایا من لیس لی منک المجیر	بعفوک من عذابک استجیر
فان عاقبتنی فالذنب منی	وان تعف عنی فاننت به جدیر
انا عبد المقربک کل ذنب	وانت السیدو الصمد والغفور
بوصلک من صدورک استجیر	فمالی غیر جودک یا مجیر
و عطفک ارتجاء قبل موتی	وانت علی الذی ارجوا قدیر
تفضل یا سیدی لنمول جسمی	وانفاسی ففقد ظهـر

ترجمه:

ای آنکه مرا از تو گریزی نیست، از کيفرت به بخشش پناه می برم
 پس اگر مرا کيفر کنی پس گناه از من است، و اگر از من درگذری تو به آن سزاواری
 منم آن بنده معترف به هر گناهی، تویی آن بزرگ بی نیاز آمرزنده
 از راندنت به وصلت پناه می آورم، پس ای پناه دهنده نیست مرا جز جود و بخشش تو
 امید من به توجه تو به من پیش از مرگ من است، و تو بر (بر آوردن) امید امیدواران توانایی
 پروردگارا بر خستگی جسم من رحم کن که نفسهایم به شماره افتاده است
 اصمعی^{۱۳} گوید که در شبی مهتابی در مکه بودم و در اطراف خانه کعبه که ناگاه صوتی غمین و زیبا
 بگوشم رسید پس بجانب صدا رفتم پس جوانی دیدم بسیار نیکو چهره با شمایل ظریف که در او آثار
 خیر و نیکی چون لاغری جسم نمایان بود.
 او خود را به پوشش کعبه آویخته بود و می گفت:
 ای آقا و ای مولای من اکنون چشمها در خواب رفته اند و ستاره ها ناپدید گردیده اند و تو پادشاه همیشه
 بیدار را نه خستگی می گیرد و نه خواب؛
 جملگی پادشاهان جهان اکنون درها را بسته و بر آن درها نگاهبانها گماشته و پرده ها بر آنها آویخته اند؛
 و اکنون هر عاشقی با معشوق خود خلوت گزیده است؛
 ولی آستان تو برگدایانت همچنان گشوده است و من گدایی هستم در آستانت و نیازمندی خطا کار و
 بینوا که بر درگاهت ایستاده ام؛
 بنزد تو آمدم با امید به رحمت و اینکه به من با لطف نظر کنی ای بخشنده ترین بخشایندهگان؛
 سپس چنین گفت:

یا من مجیب دعاء المضطرّ فی الظلم	یا کاشف الضرّ و البلوی مع السقم
قد نام وفدک حول البیت و انتبهوا	وعین جودک یا قیوم لا تنم
ان کان جودک لا یرجوه ذوسرف	فمن یجود علی العاصّین بالنعم
ادعوک ربی و مولای و مستندی	فارحم بکائی بحق البیت و الحرم
انت الغفور فجذلی منک مغفره	واعف عنّی بالجود و الکرم

ترجمه:

ای پاسخ دهنده بیچارگان در تاریکی ها، و ای برطرف کننده سختی و درد و بلا مسافران در دور این خانه آرمیدند و بیدار شدند و چشمان بخشش توای همیشه استوار هرگز بخواب نرفت اگر اسراف کاران را بر بخششتم امید نباشد، پس چه کسی برگنه کاران با جود و کرم نیکی کند تو را می خوانم ای خدایم و ای مولایم ای پشتیبانم، پس برگریه ام بحق این خانه و حرم رحمی بکن تو بخشنده ای پس از بخششتم مرا جودی کن، و با جود و کرم خود از من درگذر به بخشش از جودت و گذشتت مرا مشرف کن، ای انکه مردمان به تو در این حرم اشاره می کنند

سپس سر را بالا روبه آسمان گرفته وگفت ای آقای من ای مولای من سپاس تو را و منت تو بر من است اگر تو را با علم و معرفت اطاعت کردم اگر تو را به جهل نادانی نافرمانی کرده ام پس حق تو برگردن من است؛

پس ای خدای من باقرار من به حقت و منتت بر من، گناهان مرا ببخش و دیدار جدم و نور چشمم و حیبت و برگزیده ات و پیامبرت محمد علیه السلام را و خانه کرمت بر من حرام مکن؛

سپس چنین خواند:

اتیت الیک رب العالمینا	وخلّیت الخلائق اجمعینا
وجئت الیک قصداً یا الهی	انت مسئول وملجاء مذنینا
اتیت بیاب عفوک یا الهی	لترحمنی بفضلك یا معینا
فانت الله ذوالافضال حقاً	وانت المونس المتوحشینا

ترجمه:

بسوی تو باز آمدم ای پروردگار جهانیان، و از تمامی خلق جملگی کناره گرفتم و به قصد تو بسوی تو آمدم، که تو فریادرس و پناه همه گناهکارانی به درگاه بخششتم آمدم ای خدای من، که مرا از فضل خودت رحمی کنی ای کمک کننده پس تویی پروردگار دارای فضل، و تویی مونس ترسندگان سپس سر خود را بالا رو به آسمان گرفت وگفت ای خدای من و ای آقای من و ای مولای من دنیا گوارا نمی گردد مگر به یاد تو و آخرت بخوشی طی نمی گردد مگر به گذشتت تو و روزها به کام نمی گردند و مگر بندگی تو و روز به شب نمی رسد مگر به خدمت تو و شب به صبح نمی رسد مگر به مناجات تو و قلبها پاکیزه نمی گردند مگر به محبت تو و نعمت گوارا نمی گردد مگر به بخشش تو و روزها و شبها پاک نمی گردند مگر به تو ای بخشنده بخشاینده

سپس ادامه داد:

نیکی‌های ما تو را سودی نمی‌رسانند و بدی‌های ما بر تو ضرری ندارند پس مرا عطا کن از آنچه که تو را سودی نمی‌رساند و ببخش بر ما آنچه که تو را ضرری نمی‌رساند؛ ای کرم‌کننده از ما درگذر
آنگاه چنین خواند:

الا ايها المأمول في كل الساعه	شكوت اليك الضرفارحم شكايته
الا يا رجائي انت كاشف الكربتي	فهب لي ذنوبي كلها واقض حاجتي
فزادي قليل لا اراه مبلغى	وما فى الورى خلق جناكجنائتي
اتيت باعمال قباح ردّيه	فاين رجائي ثم اين مخافتي
غريبٌ وحيد قلّ شكرى فانّما	شكوت اليك الضرفاقبل شكايته
الهي وان اعطينى قبل رغبتى	فتتمّه يا مولى بتعجيل راحتى

ترجمه:

ای منت‌های آرزو در هر لحظه، از سختی‌هایم به تو شکایت می‌آورم پس بر من رحمی کن
ای امید امید من تو بر طرف‌کننده غم‌های من هستی، پس گناهان مرا جملگی بر من ببخش و کامم را روا کن
تو شه‌ام اندک است و برای آن ارزشی نمی‌بینم، و در میان مردمان تبهکاری بدتر از خود نمی‌یابم
به درگاهت آمدم با کارهای ناشایست و مردود، پس امیدم کجاست و آنگاه ترسم کجاست
بی کس و تنها سپاسم کم شد پس اگر، بر تو شکایتی می‌آورم پس شکایتم را بپذیر
خدایا اگر پیش از آنکه از تو بخواهم به عطاء کنی پس ای مولای من تمام کن آن را به شتاب در راحت من

اصمعی گوید و او مرتب این ابیات را تکرار می‌کرد تا اینکه بیهوش شد و بر زمین افتاد پس به او
نزدیک شدم دیدم او حضرت زین العابدین علی بن حسین بن علی رضی الله عنهم است پس سر او را
در میان انگشتانم گرفتم و از روی دلسوزی بر او گریستم ناگاه قطره اشکی بر صورتش افتاد چشمانش
را گشود پس فرمود چه کسی مرا از ذکر مولایم بازداشت؟

عرض کردم اصمعی هستم مولای من این گریه و این مویه برای چیست؟
مگر نه اینکه شما از اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستید و مگر خدایتعالی نفرموده:

" إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا " ۱۰۴۹

پس راست شد و نشست و فرمود ای اصمعی هیئات هیئات خدایتعالی بهشت را آفرید برای آن کسی
که او تعالی را اطاعت کند اگر چه غلامی حبشی باشد و دوزخ را آفرید برای آن کسی که نافرمانی
او تعالی کند اگر چه پادشاهی قریشی باشد آیا نشنیده ای خدایتعالی فرمود:

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ " ۱۰۵

اصمعی گوید پس او را به همان حال وداع گفتم.

فصل چهارم: یوسف علیه السلام در راه مصر

برادران یوسف علیه السلام از آنچه که در حق برادر کرده بودند سخت پشیمان گشته و شدیداً گریستند چرا که مؤمن بر بدی خود پشیمان می‌گردد ولی منافق بعلت فساد سیرتش از جرم خود پشیمان نمی‌گردد.

چون یوسف علیه السلام به سمت مالک بازگشت مالک دست و پایش را محکم بیست و او را تسلیم فلیح سیاه نمود و او را گفت بر تو باد موظبت از او.

فلیح او را گفت: سرور من شما طی پنجاه سال از شام کنعان بازگشت نمودی اکنون چه چیز تو را وا داشت که او را این چنین در زنجیر کنی؟ در حالی که او اینگونه ضعیف و ناتوان است؟

مالک گفت بلی و من نیز در این تفکرم که خوابگزار صفت او را از بزرگی مقام چنان وصف کرد که عقل را حیران می‌کند. ولی من او را با طلائی به اندازه یک دانه جو که چند دینار بیش نمی‌ارزید خریدم. یوسف علیه السلام می‌شنید و خوشحال بود که بعلم خود از دیدگان پنهان بود.

و گفته شده که احدی بر صفت و حسن یوسف علیه السلام آگه نگردید مگر دو کس: یعقوب علیه السلام که بینایی خود را از دست داد و زلیخا که مال و زیبایی و حالش را از کف بداد.

و مصطفی صلی الله علیه و آله را کسی جز صدیق رضی الله عنه ندید

و موسی علیه السلام کسی جز یوشع بن نون ندید.

و عیسی علیه السلام را کسی جز شمعون ندید.

پس چون شب به نیمه رسید کاروان به محلی که راحیل در آنجا مدفون بود رسید.^{۱۶}

پس یوسف علیه السلام خود را از بالای شتر برگور مادر انداخت و گریستن آغازید و گفت:

ای مادر! بین من و پدرم جدایی انداختند.

ای مادر! اگر مرا می‌دیدید بر من گریه ترحم سر می‌دادی!

ای مادر! مرا زدند پایم را کشیدند

ای مادر! برگلویم کاردهایشان را تیز کردند و قصد کشتن نمودند

ای مادر! مرا مانند بردگان فروختند

ای مادر! ای راحیل! سرت را بلند کن و نظر کن بر من و بر آنچه از بلایا بر فرزندت پس از تو گذشت

ای مادر! ای راحیل! اگر می‌دیدید با کمی سنم چه بر من گذشت از هول هر آینه بر من رحم می‌آوردی

و می‌گریستی.

ای مادر! ای راحیل! کاش می‌دیدید چگونه پیراهن از تنم در آوردند و در بند و زنجیرم کردند و چگونه

یکه و تنها در چاهم انداختند و چگونه مرا سنگ زدند و بر صورتم سیلی نواختند و چگونه با لگد

بر شکم و پشتم زدند چگونه بر خنکی آب تشنگی و بر لذیذی خوراک گرسنگی ام دادند و چگونه

در گرما راهم بردند و از خداوند عزّ و جلّ در کارمن نترسیدند و بر من رحم نکردند و بین من و آن

پیرمرد ضعیف غمگین جدایی انداختند و با آهن مرا بیستند و لباس پشمین بر من بیوشاندند و آنچنان مرا

بر شتر بردند که اسیران را از این شهر به آن شهر می‌برند.

فلیح که پس از اندکی از پی وی آمد بود گوید ناگاه ناله‌ای از گور برخاست و صدایی شنیده شد که

می‌گفت: وای نور چشمم! وای فرزندانم! وای میوه دلم!

پس یوسف علیه السلام بیهوش بر زمین افتاد فلیح گوید بلکه سجده کنان بر زمین افتاد پس چون

برخواست صدایی از پشت سرش شنیده شد که می‌گفت صبرکن که صبر تو جز به خدایتعالی میسر نیست

گوید چون فلیح ابتدا نظر کرد و یوسف علیه السلام را بر پشت شتر ندید فریاد برآورد ای آقا! غلام فرار کرد وگفت تا کاروان در محل توقف کند پس فلیح سیاه بازگشت تا یوسف علیه السلام را دید که بسوی او می‌آید پس بانگ برآورد: صاحبان تو بما گفته بودند که تو دزد و فراری هستی ولی ما سخن آنان را نپذیرفته بودیم تا اکنون که تو همان کردی که آنان گفتند.

پس یوسف علیه السلام فرمود: به خدایتعالی سوگند که نمی‌خواستم جای بمانم و لکن شما بر قبر مادام گذر کردید پس حال خود را ندانستم تا آن که بر قبر مادرم افتادم. پس مرد سیاه بر او خشم گرفته او را بزد و پایش را گرفته از صورت بر زمین کشید بلکه سجده کنان برای خدایتعالی بر خاک افتاد و عرض کرد: معبود! اگر بخواری نزد تو آمدم بحق پدارنم مرا ببخش که آنان هرگز نافرمانی تو نکردند.

نکته

حضرت پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: از دعای مظلوم بترسید که بین او و خدایتعالی هیچ حجابی نیست چون مظلوم می‌گوید پروردگارا! خدایتعالی می‌فرماید تو را می‌بینم اگرچه پس از مدتی باشد و در روایت دیگر بجای تو را می‌بینم تو را یاری می‌کنم گفته شده و چون مظلوم پروردگارا می‌گوید خدایتعالی می‌فرماید: لیبیک! اگر من بین تو و ظالم حکم نکنم بر تو ظالم باشم. و دعای مظلوم و یتیم در چشم بهم زدن بالایی می‌رود.

مظلوم یاری شده و ستمگر دور افتاده است مظلوم نجات یافته است و ستمگر هلاک شده است. چون به ستمگر در روز رستاخیز نامه اعمالش را می‌دهند از نیکیهایش چیزی در آن نمی‌بیند پس عرض می‌کند با خدایا نیکیهایم کجاست؟

پس خدایتعالی می‌فرماید نیکیهای تو را به نامه آنانی نوشتم که به ایشان ستم کردی و در روایت دیگر آمده که خدایتعالی می‌فرماید: نیکیهای تو در برابر ستمت به مردم از بین رفته است. وای بر ستمگر از دست مظلوم.

فردا که در دادگاه الهی وزندان و آتش قرار می‌گیرند مظلوم به خدایتعالی عرض می‌کند داوری فرما بین من و آنکه بر من ستم کرد.

ادامه... پس چون یوسف علیه السلام اینچنین دعا کرد ابری سیاه آشکار شد که از آن دانه‌های تگرگ به اندازه تخم شتر مرغ می‌بارید تا آنکه اهل کاروان بر هلاک خویش یقین کردند پس مالک ندا در داد ای قوم اگر در میان شما گنهکاری هست پیش از هلاک بدرگاه باریتعالی توبه نماید در این هنگام مرد سیاه گفت من گنهکارم مالک گفت چگونه گفت که با غلام عبرانی چنین و چنان کردم و او لبان خود را حرکت داد و کلماتی را گفت و در این هنگام ابر سیاه آشکار شد مالک چون این را بشنید بنزد یوسف علیه السلام بیامد و عرض کرد:

ای پسر! آیا گمان می‌بری که بین تو و پروردگار آسمان قرابتی هست؟

فرمود آری

عرض کرد پس بر ما رحمی بفرما.

یوسف علیه السلام تبسمی فرمود و سخنانی بزبان راند به نیروی خدایتعالی ابر به دو پاره شد بارش تگرگ باز ایستاد و خورشید نمایان گردید

پس مالک عرض کرد به مقام تو نزد خدایتعالی پی بردم روا نیست تو را در این حال باقی بگذارم پس بند و زنجیر او را بگشود و براو جامه نیکو پوشانید و اهل خود را امر کرد که از پشت سر یوسف علیه السلام گام بردارند و براو پیشی نگیرند.

چون یوسف علیه السلام به شهر بلسان وارد شد اهل آن شهر بروی احتجاج کرده بتهایی را همانند چهره او بساختند و آن بتها را تا هزار سال پرستش کردند پس یوسف علیه السلام به بابلس^{۱۷} که مردمش بت پرست بودند درون شد چون دیدگان نشان بر رخساره یوسف علیه السلام بیفتاد پرسیدند چه کسی تو را اینگونه آفریده است فرمود خدایتعالی عرض کردند ایمان آوردیم به کسی که تو را اینگونه آفریده پس همه بتان بشکستند و به پرستش خدایتعالی روی کردند.

شگفتا! قومی او را دیدند و ایمان آوردند و قومی دیگر او را دیدند و کافر شدند پاک است آن آفریننده‌ای که چهره‌ای یگانه را برای قومی مایه فتنه و برای قوم دیگر مایه عبرت قرار داد.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نگاه عبرت به چهره زیبا عبادت است و کسی که به روی نیکو به شهوت بنگرد بر او چهل هزارگناه نوشته شود تا بندگان بدانند که بین دونگاه فرقی بزرگ است. یکی از نیکان گوید با خدایتعالی عهد کرده بودم که هرگز در زیبا رویان ننگرم روزی در طواف خانه خدا ناگاه دیده‌ام بر زنی زیباروی افتاد پس درنگ کردم و از زیبایش در شگفت شدم در این هنگام از آسمان تیری فرود آمد و در برابر دیدگانم نوشته‌ای نمایان شد که در آن نوشته بود: " چون بعبرت نگاه کردی تو را به تیر ادب زدیم هرآینه اگر به شهوت می‌نگریستی تو را به تیر زشتی و پلیدی می‌زدیم".

در تفسیر سجستانی^{۱۸} وارد شده که چون یوسف علیه السلام به دروازه شهر قدس^{۱۹} رسید امیر آن شهر در خواب دید که کسی ندا می‌دهد که بهترین مردم در سرزمینت به سوی تو می‌آید شایسته است فردا او را خوشآمدگویی و برای او میهمانی سازی و آنچه را که می‌فرماید انجام دهی. پس چون امیر از خواب برخاست فرمود تا میهمانی بزرگی برپا گردد و خود به خوشآمد اهل کاروان رفت و از آنان پرسید کدامین شما بزرگ این کاروان هستید؟ مالک را نشان دادند امیر در شگفت شد و با خود اندیشید که این مرد سالی دوبار به شهر ما می‌آید و تا کتون به من امر نشده بود که او را خوشآمدگویم هنوز امیر در این اندیشه بود که ناگاه سواری از آسمان فرود آمد و او فرشته‌ای از فرشتگان الهی بود که برای محافظت یوسف علیه السلام آمده بود و به‌مراه او یکصد فرشته دیگر نیز آمده بودند و در خبر است که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه او را محافظانی است که وی را از آفات و بلاها به فرمان خدایتعالی محافظت می‌کنند و دلیلش فرمایش اوتعالی است که می‌فرماید:

"لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ" ^{۲۰}

که منظور به امر الله می‌باشد که او را از بلاها و آفات حفظ می‌نماید و او را این فرشته همراهی می‌نماید و آن جنی باشد بصورت غزال و او جنی است که با یوسف علیه السلام زاده شد و هیچ انسانی نیست مگر آنکه با او جنی زاده شود که او را همیشه همراهی کند چون سفر کند با او سفر کند و چون بیمار شود با او بیمار شود و چون شفاء یابد او هم شفاء یابد و چون بخواب رود از او محافظت نماید و چون بمیرد او هم بمیرد

پس سوار به امیر نزدیک شد و امیر از او پرسید تو کیستی؟

گفت من همانم که در خواب تورا به استقبال فرمان دادم.

پس سوار به اوگفت آن که در خواب به استقبال او فرمان یافتی این پسر می باشد.

پس اهل قافله را فرمان داد قبل از پسر وارد شوند پس همگی داخل شدند چون نوبت به یوسف علیه السلام رسید. عرض کرد کیستی تو؟ فرمود من آنم که تو به استقبالش فرمان یافتی. امیر در شگفت شد و پرسید که تورا اینگونه خبر داد؟

فرمود همانکه تورا به استقبال من امر فرمود.

امیر عرض کرد فرمان یافته ام تا آنچه را که تو فرمایی انجام دهم.

فرمود فرمانت می دهم تا در شهر قدس هرگز بتان را نپرستی تا از آتش نجات یابی.

عرض کرد فرمانت را پذیرفتم چرا هنگامی که داخل شدی بت من بر تو سجده کرد و من گواهی می دهم که تو از راستگویان هستی.

یوسف علیه السلام فرمود پروردگار من می کند آنچه را که خواهد و آنچه را که اراده فرماید و بر هر چیز و هر کاری تواناست.

امیر با یوسف علیه السلام سرگرم گفت و گو بود که به درب ورود رسیدند پس یوسف علیه السلام توقف فرمود چون امیر به پشت سر نظر انداخت سپاهی بی شمار دید عرض کرد خانه من گنجایش این همه سپاهی را ندارد و من قادر به تامین خوراک اینان نیستم.

یوسف علیه السلام لبخندی زد و فرمود ای ملک اینان سپاهیان خدایتعالی می باشند چیزی نمی خورند و نمی آشامند خوراکشان تسبیح و شرابشان تهلیل می باشد.

عرض کرد اینان کیانند.

فرمود اینان فرشتگانی هستند که خدایتعالی برای کمک و نگهداری من فرستاده است پس امیر از بزرگی شان یوسف علیه السلام در شگفت شد.

چون یوسف علیه السلام از درب گذر کرد بت نخست بر او سجده کرد پس حرکتی کرد آنگاه قطعه قطعه شد.

امیر چون چنین دید به خدایتعالی ایمان آورد مهمانی بزرگی ترتیب داد و فرمود پیاله ای برنج آمیخته با شیرینزد یوسف علیه السلام نهادند پس یوسف علیه السلام لقمه ای از آن برداشته پیاله را به نفر بعد داد او نیز لقمه ای از آن خورد و نیز تمامی اهل قافله آنچنان از آن پیاله خوردند تا همگی سیر شدند و به برکت یوسف علیه السلام چیزی از آن غذا کم نشد.

چون امیر اینگونه دید ندا در داد که ای قوم او بزرگ و امیر شماست گفتند نه او بنده است امیر گفت پس کیست آقای شما؟ قوم اشاره به مالک کردند پس امیر روبه مالک کرد و گفت ای مالک اگر چنان معجزه ای از بنده ای برآید پس از آقای شما چه خواهد ظاهر شد. چرا که همیشه آقا از بنده بهتر است.

مالک از این سخن در شگفت شد و پاسخ داد این بنده از آقایش بهتر است.

امیر پرسید چگونه بنده ای می تواند از آقایش بهتر باشد؟

مالک بار دیگر پاسخ داد ولی این بنده ای است که از آقایش بهتر است.

پس آنگاه سخن را نا تمام گذارد و پاسخی نداد پس خدایتعالی گوش و هوش را از او گرفت تا آنگونه که می خواهد در حق یوسف علیه السلام حکم نکند از این رو بر دل امیر گذشت بین او و یوسف علیه السلام جدایی خواهد افتاد.

شب هنگام مالك بهمراهی کاروانش پنهانی از شهر خارج شد چون خبر به امیر شهر قدس رسید بی معطلی با دوازده هزار سپاهی به قصد گرفتن یوسف علیه السلام حرکت کرد. چون چشم سپاهیان به یوسف علیه السلام افتاد احدی بر پشت اسبها باقی نماند مگر آنکه بر زمین فرو افتاد و از شیرینی نگاه یوسف علیه السلام سه روز و سه شب را در بیهوشی بسر برد.

تا آنکه مالك بن زعر از دسترس آنان خارج شد.

پس چون به شهر عریس^{۱۱۱} رسیدند یوسف علیه السلام با خود اندیشه کرد که برآستی خدایتعالی خلقی زیبا تر از من نیافریده است و هیچ کس شبیه من نیست چون وارد شهر شوم همه نگاهها در من خیره خواهد شد.

پس چون وارد شهر شدند همه را مانند خود بلکه زیباتر از خود دید و هیچکس متوجه زیبایی او نشد. پس ندایی شنید که ای یوسف توهم کردی که مانند تو در ملك من نیست و مانند تو در ملك من خلاق بسیار است.

اینگونه بود که چون موسی علیه السلام به هنگام راز و نیاز با پرورگارش طلب دیدار او تعالی را کرد گمان برد که تنها او در حال مناجات با پروردگار خود می باشد پس خدایتعالی وحی فرمود تا او توجهی به راست و چپ خود نماید چون نظر کرد هزارهزار مرد مانند خود دید که چون اولباس پوشیده و هریک عصایی مانند عصای او در دست داشتند و همچون او ندای رب ارنی الیک سر داده بودند. پس ندا در داده شد که ای موسی آیا گمان بردی که ما جز تو مشتاقی نداریم؟

گوید: پس یوسف علیه السلام از اسب بزیر آمد و سر به سجده خدایتعالی نهاد و از آنچه که بر قلبش گذشته بود توبه کرد پس ندا در داده شد: "که ای یوسف اکنون سر بردار"

حال یوسف علیه السلام بعد از آنکه توبه کرد دگرگون شد پس چون سر برداشت در چشم مردمان همچون فرشته ای مقرب جلوه گر شد پس جملگی روی سوی او آوردند.

نقل است که شبی ابراهیم ادهم^{۱۱۲} به قصد طواف خانه خدا از منزل خارج شد و آن شبی مهتابی بود چون به خانه خدا رسید آنرا خالی یافت با خود اندیشید که شبی را راحت در طواف یافتم چون پای در طواف نهاد هفتاد هزار طواف کننده دید که طواف خانه خدا را می کردند در شگفت شد که هیچ شبی مانند امشب این خلق طواف کننده ندیده بودم پس یکی از بزرگان آن گروه توجهی به او کرد و گفت "یا ابراهیم اینان جملگی طالبان خلوتند طمع کرده اند در آنچه تو طمع کرده ای پس تمامی طمع کنندگان جمع گردیده اند."

چون یوسف علیه السلام به دروازه مصر رسید منادی ندا در داد.

پس مالك بن زعر گفت در هیچ کجا فرود نیامدم و هیچ کجا با سفر نبستم مگر آنکه خیر آشکار شد برآیم به برکت یوسف علیه السلام و می شنیدم تسبیح فرشتگان همراه او را که هر صبح و شام بر او سلام می کردند و می دیدم بالای سر او ابر سفیدی را که بر او سایه انداخته بود چون حرکت می کرد با او حرکت می کرد و چون توقف می فرمود با او توقف می کرد.

پس مالك بن زعر به یوسف علیه السلام عرض کرد:

"ای غلام از کار تو در شگفتم دوست دارم خدایتعالی را برایم بخوانی چرا که برای من فرزند پسری نیست و من فقط فرزند دختر دارم."

یوسف علیه السلام برای او دعا کرد پس خدایتعالی دوازده دوگانه پسر به او عطا فرمود. پس چون به رود نیل در يك منزلی مصر رسیدند مالك يوسف علیه السلام را بنزد خود خواند و عرض کرد ای یوسف اینجا مصر است و ما به مقصد رسیده ایم برخیز پیراهن و جامه ازتن بدر آر و سر بدنت رابشوی تا غبار سفر و سختی راه از تنت بدر شود. پس یوسف علیه السلام جامه ازتن بدر کرده و درآب رود نیل فرورفت پس دو مار بر پشت او برآمدند و او را شستشو دادند و زیبایش کردند پس خدایتعالی چندین برابر بر زیبایی او بیفزود و چون مالك او را دید در برابرش به سجده افتاد پس یوسف علیه السلام فرمود چنین مکن که سجده فقط برای خدایتعالی می باشد.

فردای ان روز مالك تاجی از طلا بر سر او نهاد انباشته از گوهر و یاقوت که میانش با حریر بسته شده بود و لباسی بر او پوشانید که سر تا پای از گوهر پوشیده بود و نیز دسبندهایی از گوهر و یاقوت بر دستانش کرد و بدینگونه او را زینت بسیار داده و بر ماده شتری بنشانید.

چون یوسف علیه السلام بدینگونه به دروازه مصر وارد شد صدایی شنیده شد که گوینده آن ناپیدا بود و فریاد می کرد ای اهل مصر جوانی بسوی شما آمده است که هیچکس او را نمی بیند مگر آنکه سعادت مند شود و کسی نگاه در روی او نمی کند مگر آنکه شادمان و رستگار گردد پس طلب کنید او را و ببینیدش.

چون این ندا شنیده شد بر آنان داخل شد سپس ندا در داده شد که اورادر منزل مالك بن زعر بجوید.

اشاره

برای عزت مواضعی است و برای ذلت نیز مواضعی. موضع عزت یوسف علیه السلام در مصر بود و عزت مؤمن نیز هنگام مرگ می باشد آنجا که اوتعالی می فرماید:

" يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. " ۱۱۳

چون مؤمن به سوی مولایش رود خروجش از دنیا نزدیک شود پس چون خروج تو از دنیا نزدیک شود برایت پزشك آورند و تو سالم هستی پس گویند فلانی علیل شد.

پس آیا برای تو راهی به دارو هست و آیا از مردمان کسی دوست توهست؟

و آیا هیچ طبیبی چاره ساز کار توهست؟

پس همه پزشکان را برای تو بخوانند و همه داروها را برای تو جمع کنند و هرآنچه را که بدان امید نجاتی برای تو دارند و تمامی اینها جز بر دردت و تمامی داروها جز بر بیماریت و تمامی اجتماشان جز بر درد و رنجت نیفزاید.

پس تو در میانه باشی و گویند فلانی وصیت کرد و پنهان و پیدای اموالش را حساب کرد. و تو در میانه باشی و گویند زبان فلانی بند آمده است و کسی از برادرانش را نمی شناسد و با همسایگانش سخن نمی گوید پس به تو گویند این برادرت فلانی است و تونتوانی با او سخن بگویی و سلام او را پاسخ گویی.

پس کجاست آن فصاحت و آن تیزی زبان و کجاست آن شیرینی و توانایی کلام؟

پس تو در میانه باشی وگفته شود که فلان بن فلان ازدنیا رفت و به مولایش ملحق و از جمیع دوستان منقطع شد.

شعر:

غدا ینقل الحاملون جنازتی	خرجت من الدنیا وقامت قیامتی
خروجی وتعجیلی الیه کرامتی	وعجل اهلئ حفرقبری وصیروا
ولا یقضون من مالی جنایتی	ذوالمیراث یقتسمون مالی

ترجمه:

از دینا رفتم و قیامت فرارسید، فردا جنازه ام بر روی دست حمل می کنند.
پس شتاب کنند نزدیکانم به کندن گورم، پس تنها ارزشم شتاب به سوی گور باشد
میراث خواران مالم را قسمت کنند، و ذره ای از آن را صرف جبران بدی هایم نکنند

چون به شهر وارد شدند پرندگان به آوازه خوانی و درختان به رقص درآمده میوه ها رسیدند. قرار از همه برفت و آثار همه جا آشکار شد و هیچیک از اهل مصر به هوای دیدن او چیزی نخورد نیاشامید.

اشاره

عارفان به مولای خود مشتاقند و اشتیاق آنان به مولای خود عظیم است.
در خبر است که عارفان چون درغیبت به مولای خود اینچنین مشتاق می باشند پس چگونه خواهد بود که در محضر مولی به او تعالی نظرکنند.

حکایت

شبلی^{۱۴} رحمت الله علیه گوید در طواف خانه خدا زنی را دیدم که می گفت این خانه کسی است که به او مشتاقم پس صورت خود را بر دیوار کعبه نهاد و ساعتی خاموش بود سپس می گفت شوق گنج ام کرده است شوق دورم کرده است شوق نزدیکم کرده است شوق پستم کرده است شوق رهایم ساخته است شوق سعادت مندم کرده است و شوق حایل بین چشم خواب است و شوق بین خوف رجا است.
پس او به گفتم آیا به پروردگارت شوق داری گفت نه زیرا شوق نیست مگر برای غایب و او تعالی چشم برهم زدنی از من غایب نبوده است.

و شبلی رحمت الله علیه گوید جوانی دیدم با اندامی نحیف و پاییهایی لاغر در طواف می گریست و می گفت وا شوقه آنکه مرا می بیند و من او رانمی بینم پس به او گفتم کجاست او جوان فریادی کرد و از دنیا برفت.

و از شبلی علیه رحمه سوال شد آیا به پروردگارت مشتاقی گفت نه زیرا که شوق برای غایب است نه حاضر حال آنکه مولای ما همیشه حاضر است. و از کسی که او را می بیند هرگز جدا نیست بلکه به او تعالی بقا می یابد و وجودش از مشاهده او تعالی به آتش کشیده می شود چونان پروانه ای که آنقدر از چراغ دوری نکند تا وجود خود را به آتش درکشد. سپس چنین گفت:

شعر:

يقولون لي بالله هل انت عاشق
شربت بكاس الحب في المهد شربه
فقلت هل يوما خلوت من العشق
حلاوتها حتى القيامة في حلقي

ترجمه:

می پرسند مرا که به خدا هرگز عاشق بوده ای، پس گفتم آیا هیچ روزی از عشق تهی بوده ام؟
درگاهواره نوش از جام محبت نوشیده ام، شیرینی آن تا قیامت در گلویم باقی است

وابراهيم بن ادهم عليه رحمه چنین گفته است:

قطعت الخلق طرا في هواكا
فلو قطعنتي في الحب اربا
خواطر قلبی فی الضمیر اراکا
شکت روحی فراق بعد وصل
یا حبیبی وصفوتی ورجایی
وايتمت العيال لکی اراکا
لما حسن الفواد الی سواکا
ولیس قلبی بموضع لسواکا
قلت لها اصبری هذا بلاکا
طال شوقی متی یکون لقاکا

ترجمه: از مردمان کناره گرفتم به هوای تو، و اهلهم را یتیم کردم تا تو را ببینم
اگر در عشق تو تکه تکه گردم، مبادا که دل بجز تو برگزیند
خطورات قلبی ام در وجودم دیدار توست، و هرگز دلم جز بسوی تو نگرائیده است
روحم از جدایی پس از وصل در فغان است، پس او را گفتم شکبیا باش که اینهم امتحان توست
ای حبیب من و ای برگزیده من وای امید من، درازگشت شوقم کی موعده دیدارت است؟

حکایت

ابوسعید الخدری^{۱۱۵} رضی الله عنه گوید: " در بیابان زنی را دیدم بی دودست و دو پای و می گفت:
" ای صاحب منت و نیکویی آن لطفی را که در حق من کردی در حق دیگری نکردی پس چگونه
تورایا دکنم و شکر تو را بجای آورم ای مذکور ذاکران وای مشکور شاکران".

پس به او گفتم: " چه منتی بر توست حال آنکه تو اینگونه هستی؟"
گفت: " منت محبت و معرفت "

گفتم: " دلیل محبت و معرفت چیست؟"

پس در وقت درهوا مانند پرنده ای به پرواز درآمد گوید او را دیدم بر پرده کعبه آویخته است در شگفت
شدم

گفت: " ای ابو سعید آیا تعجت می کنی از قوت يك ضعيف؟"

به کسی گفته شد علامت مشتاق چیست؟
گفت سکون تاجایی که مات زده در نظر آید و معصوم علیه السلام فرمود نیست مؤمن مگر مشتاق به
خدایتعالی.

ادامه داستان... صبح روز بعد مردم بردرخانه مالك بن زعرگرد آمدند و برادر آن چون مستان طواف می کردند چون خبر به مالك رسید از جای برخاست و گفت ای مردم چه می خواهید گفتند می خواهیم نظر در صورت کسی کنیم که همراه آورده ای.

مالك در شکفت شد و با خود اندیشید که امر عجیبی است چه چیزی اضافه در صورت او می بیند که در سایر صورتها نیست چه صورت او مانند سایر صورتها وقد او مانند قد بقیه مردمان است. پس فرشته ای که به صورت انسان او راهمراهی می کرد گفت به آنان بگو هرکس مایل به دیدار است باید دیناری بپردازد. و مالك نیز همان گفت.

پس مردمان شادگشتند و گفتند بگشای درب را که هیچ کس از ما داخل نمی شود مگر آنکه دیناری راهمراه داشته باشد پس هرکس داخل شد دیناری انداخت که سرانجام برابر شد با ششصد هزار دینار و هرکس به فیض دیدار نایل می شد عقل خود را گم می کرد به نحوی که راه خروج را گم می کرد پس به ناچار مالك به غلامان دستور می داد هر يك را از منزل خارج کنند و هر يك از مردمان که از منزل خارج می شد راه منزل خود را نمی دانست و کسی از نزدیکان را نمی شناخت و کلامی سخن نمی گفت و گفته ای را نمی شنید.

نکته:

اگر دیدار مخلوق اینگونه است پس چگونه است دیدار خالق؟
دروغ می گوید آنکه ادعای محبت خدایتعالی را دارد ولی هنوز گفته ها را می فهمد.
دروغ می گوید آنکه ادعای محبت خدایتعالی را دارد و دیگری را نیز دارد.
یکی از نیکان می گفت در بغداد بودم غلامی را دیدم در پیشاپیش شیخی و و شیخ غلام را می گفت دیگر چه می خواهی از من گفתי این بکن کردم گفתי آن نکن نکردم گفתי زنت را طلاق گو او را طلاق دادم گفתי مخسب پس نخسیدم گفתי به یاد من مشغول باش پس همیشه به یاد تو بودم دیگر چه می خواهی؟

غلام گفت می خواهم که بیمیری

گوید پس پشت بر خاک نهاد و پایها دراز کرد و گفت باشد اینک که تو می خواهی میمیرم
گوید پنداشتم که مزاح می کند پس به او نزدیک شدم و او را تکان دادم ولی او مرده بود پس بر سر خودم زدم و گفتم وای بر کسی که ادعای دروغ دارد این حال کسی است که ادعای محبت مخلوق داشت وای بر کسی که ادعای محبت خالق را دارد چون گریان و نالان به خانه باز می گشتم از خانه ای صدای شیون و نوحه شنیدم پس پرسیدم از اهل آن خانه گفتند غلامی نیکو روی وارد خانه اش شد خسید و بی هیچ علتی بمرد چون بیشتر پرسیدم دانستم این همان غلام است پس تعجب کردم از موافقت حال آن دو.

چون قیامت شود روی دروغزنان سیاه شود آنانی که ادعای محبت اوتعالی را داشتند ولی کار محبان را نمی کردند چنانکه خدایتعالی فرماید:

" وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ " ۱۱۶

چون روز دوم شد مالك سربرافراشت وگفت هرکس طالب دیدار است باید دودرهم بدهد پس در پایان روز دوم دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالك درب منزل را گشود یوسف علیه السلام را برتخت نشانید واورا به انواع زیتها آراست و منادی رادستور داد ندا در دهد هرکس قصد خرید این غلام را دارد حاضرشود و هیچکس نبود مگر آنکه طمع خرید اورا در سر می‌پروراند پس همگی جمع شدند و آنچه را که داشتند برای خرید او عرضه کردند پس فرشته‌ای که همراه یوسف علیه السلام بود ندا در داد که این غلامی عزیز است و کسی جز عزیز مصر اورا نخواهد خرید.

نکته

نه هر زبانی شایسته تذکر است
 و نه هر شکوفه‌ای شایسته درخت است
 و نه هر درختی شایسته بستان است
 و نه هر بنده‌ای شایسته مناجات سحر است
 و نه هرکس شایسته راز و نیاز با جبار است
 نه عزت به نسب است
 و نه دوستی به طلب
 و نه نجات به فرار.
 و نه نزدیکی با "جبار" به وسیله و سبب است.

عزیز آن است که او تعالی عزیزش کند
 و ذلیل آن است که او تعالی ذلیلش کند
 و بیش آن است که او تعالی بیشش کند
 و کم آن است که او تعالی کمش کند
 و علیل آن است که او تعالی علیلش کند
 و مقبول آن است که او تعالی قبولش کند
 و مطرود آن است که او تعالی طردش کند

امر به اراده بندگان نیست و نیل به نیکی به مجاهدت نیست.
 چه بسیارند تلاش کنندگان مطرود و چه بسیارند بخواب روندگان مقبول در نزد ملك معبود.
 و چه بسیارند کوشندگان بی نتیجه و چه بسیارند شایستگان بی تلاش.

حکایت است شبی از شبها بایزید بسطامی رحمت الله علیه از منزل خارج شد و آن شبی مهتابی بود پس با خود گفت امشب شبی است آرام و آسمان به روشنایی ماه ستارگان زینت یافته است ولی از جمع محبان کسی را بر آستانه عبادت او تعالی نمی‌بینم پس سروشی شنید که می‌گفت از کثرت محبان مجال آسودگی نیست ولی هرکسی رابه درگاه ما راه نیست و هر انسانی شایسته مناجات ما نمی‌باشد.

اینگونه حضرت یوسف علیه السلام به مقام قرب معبود یگانه رسید.
 در حالی که حضرت شعیب علیه السلام آنحد گریست تا نابینا شد و آنچنان در روزه بود که قامتش خمیده شد و آنقدر نماز خواند تا زمینگیر شد.
 پس عرض کرد به عزت و جلالت سوگند اگر بین من و تو دریایی از آتش باشد به شوق تو آن را کوتاه

خواهم کرد

وجلیل جبار جل جلاله اوراندا فرمود ای پیامبر من اگر به شوق بهشتم می‌گیری تو را برای آن خالص کردم و اگر از ترس آتشم گریانی در امان هستی

عرض کرد به جلالت وعظمتت و کبریایت سوگند نمی‌گیرم به شوق بهشتت و نه از ترس آتشت ولی می‌گیرم به شوق دیدارت.

پس خدایتعالی به او وحی فرمود: مژده باد تورا قسم به عزتم و بلندایم در بالاترین بالاها می‌کنم که من برایت قصری ساخته‌ام از گوهر سفید که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش پیداست و دریش به دیدار من باز می‌شود و تورا به دیدار خود خالص گردانیدم و هیچگاه درب دیدار من بر تو بسته نمی‌شود انشاء الله و چنین گوید:

شعر:

ولا اشکوا من البلوی	الهی لست فی البلوی
ایا من ینزل البلوی	مرادی منک ما تعلم
وان اعطینی العقبی	فان اعطینی الدنیا
الا رویه المولی	فلا ارضی من الدارین

ترجمه:

خدایا در بلا نیستم، و از بلا گلایه ای ندارم
نیاز مرا از خود تو می‌دانی، ای آنکه بلا را فرو می‌فرستی
پس اگر مرا دنیا بخشش فرمایی، و یا آنکه مرا سرای باقی عطا فرمایی
پس هرگز از هر دو دنیا، جز به دیدار مولایم خشنود نمی‌شوم

و قومی هستند که خدایتعالی به آنان اشتیاق دارد

در حدیث آمده است به داوود علیه السلام وحی فرمود:

ای داوود شوق نیکان به من زیاد است ولی شوق من به آنان شدید تر است.

و گفته شده قلوب مشتاقین به نور الهی نور افشان است و چون دهان بگشایند نوری مابین آسمان و زمین را روشن کند پس خدایتعالی آنان را به ملائکه عرضه کرده می‌فرماید اینان مشتاقان به من هستند شما را گواه می‌گیرم که من بر آنان مشتاق تر هستم و نیست به حق مشتاق کسی مگر آنکه حق به او مشتاق تر است.

و البته جماعتی هستند که مرتبه شوق را ساقط می‌دانند و می‌گویند اشتیاق به غایب است و مولای ما همراه ماست پس چگونه (به کسی که همراه ماست) مشتاق باشیم و بعضی از مشایخ که رحمت خدا بر آنان باد گفته‌اند هنگامی که خدایتعالی بر بنده‌ای منت نهد بابی از خوف بروی می‌گشاید پس زندگی بروی سخت گردد سپس بابی از رجاء براو می‌گشاید تا بر آن عبادت کند.

کعب الاحبار^{۱۱۷} رضی الله عنه می‌گوید خدایتعالی به موسی بن عمران چنین وحی فرمود:

ای کلیم من (بدان که) من در میان دو پهلوی دوستان و برگزیدگانم خانه‌ای ساخته و آن را قلب نام نهاده‌ام که زمینش معرفت آسمانش ایمان خورشیدش شوق ماهتابش محبت ستارگانش خطورات

(قلبی) خاکش همت رعدش خوف برکش رجاء ابرش تفضل بارانش رحمت درختش وفا میوه اش حکمت ودریایش دانش است روزش فراست وآن روشنی است و شیش معصیت وآن تاریکی است. و برای آن خانه چهار رکن است رکنی از انس رکنی از توکل رکنی از یقین و رکنی از صدق. و برای آن چهار در است دری از علم دری از حلم دری از یقین و دری از معرفت و بر آن قفلی از صبر نهاده ام و بر آن خانه کسی جز من آگاهی ندارد چرا که من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست و شریکی در پادشاهی ندارم. ای موسی طیبیان آنچه را در ظاهر می بینند درمان می کنند و من درمان کننده باطنم چرا که من آگاه به اسرار سینه ها هستم. ای موسی به بهشت من تشنه باش که سیرابت می کنم و تورا به دیدار رضوان نایل می کنم که من ملک دیان هستم.

ادامه داستان... ابن عباس گوید روز سوم مردم بدر خانه مالك اجتماع کرده در حالی که او در صحن منزلش بر تختی نشسته بود و بر سرش تاجی از طلا نهاده و چوب دستی در دست داشت پس مردم بر او سلام کردند و او پاسخشان داد و به ایشان خوش آمدگفت و برای آنان فرشهای دیا گسترانید و سایبانهایی از طلا و جواهر برافراشت و با طعامهای پاکیزه سیر و با شراب خنک سیرایشان نمود و به آنان سوغات سفر شام عطا کرد.

سپس گفت ای اهل مصر آیا شما را با من حاجتی است؟ گفتند آری امروز شهر ما به برکت خیری که با خود آورده ای بهترین و پربرکت ترین شهرهاست. پس مالك سر بزیر انداخت و با خود اندیشید که این همه خیر به برکت غلامی است که از اولاد یعقوب علیه السلام در سرزمین شام نزد کوه اردن در وادی کنعان خریداری کرده ام. پس گفتند ای تاجر اگر میل فروش داری ما این غلام را به مال زیاد از تو می خریم و اگر قصد فروش نداری به او و به زیبایی و نیکویی اش بنگریم مالك گفت ای اهل مصر اما در باره نگاه به او صحبت کردید امروز مجال این نیست و اما درباره فروش او صحبت کردید پس چاره ای جز فروش او نیست انشاء الله تعالی.

گفتند ما را با تماشای او بازگردان گفت هنگام صبح جمعه انشاء الله او را خارج می کنم بسوی مکانی که محل خرید و فروش بندگان است و آن زمینی است خشک و مرتفع که نه گیاهی است در آنجا و نه چیز دیگری پس در آنجا استوانه ای به رنگ های مختلف می سازم از سنگ مرمر و بر آن پوششی از خز و دیا می اندازم تا مانند قبه ای در هوا باشد و بر آن تختی می نشانم از چوب صندل مرصع به جواهر که دارای چهار پایه زرین و دودسته زمردین باشد و بره پایه عمودی از طلا نصب می کنم و بر سر هر عمود طاووسی با بالهای گسترانیده می گذارم و بالای تخت را سایبانی از از دیبای معطر به مشک و عنبر قرار می دهم تا یوسف علیه السلام بر آن بنشیند.

قصد مالك از این کار بالا بردن شان یوسف علیه السلام بود و اینکه مکان نشستن او بالا باشد و در میان مردم مشهود باشد تا همگان از کوچک و بزرگ مرد و زن آزاد و بنده و تمامی مردمان او را ببینند و مالك خود مردم را بر دیدن یوسف علیه السلام جمع می کرد.

گوید روز بعد باردیگر منادی ندا در داد هرکس طالب دیدار یوسف علیه السلام است دو دینار بپردازد پس دوازده صد هزار دینار انباشته شد پس مالك درب خانه را گشود پس یوسف علیه السلام را بر تخت

نشانید و او را به انواع زینتها زینت داد پس منادی را فرمان داد ندا در دهد هرکس قصد خرید این غلام را دارد آماده باشد پس نماند احدی مگر اینکه در طمع خرید یوسف علیه السلام افتاد و باقی نماند احدی نه کوچک و نه بزرگ نه زن و نه مرد نه پیر و نه جوان مگر اینکه از منزل خود خارج شدند حتی دختران شوهر ناکرده و تارکان دنیا منازل و صوامع را در هوای خریدن او ترك کردند و آنچه را داشتند برای خرید او عرضه کردند و آن روز جمعه بود.

پس فرشته‌ای که به صورت انسان همراه یوسف علیه السلام بود ندا در داد طمع را بر دارید این غلام عزیز است و عزیز را نمی‌خرد مگر (آن) عزیز؛ چنانکه خدایتعالی فرمود:

" وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ " ۱۱۸

نکته

نه هر انسانی شایسته تذکر است
 و نه هر گوینده‌ای راست گوست
 و نه هر وعده دهنده‌ای وفا می‌کند
 و نه هر موعظه‌گری عمل می‌کند
 و نه هر شاهی تاج می‌گذارد
 و نه هر خواب بیننده‌ای آنچه را که خواهد در خواب می‌بیند
 و نه هر دست درازکننده‌ای به آنچه خواهد می‌رسد
 و نه هر قیام‌کننده‌ای از برگزیدگان است
 و نه هر بر در ایستاده‌ای شایسته اجازه ورود است
 و نه هر وارد شونده‌ای شایسته وصل.
 شعر:

ولیس لكل وجوه قبول
 ولكن الواصلين الى قليله

وجوه القبول عليها علامه
 الا ان سلاك الطريق كثيره

ترجمه:

بر رویهای پذیرفته شدگان نشانه ای است، ولی هر رویی پذیرفته نیست بدان که پویندگان راه بسیارند، ولی رسندگان بمن بس اندکند و گوید عزیز مصر با کلیه حشم و خدم در هیات خودش برای دیدن یوسف علیه السلام از منزل خارج شد و بر تختی بلند بنشست پس مردان در سمتی و زنان در سمتی دیگر جهت نظاره و بعضی نیز جهت خرید یوسف علیه السلام مستقر شدند پس کسی را نزد مالك فرستادند که ای تاجر غلام را بیرون آر تا در او و زیبایی اش و نیکویی اش نظر کنیم.
 پس مردمان از هر سوی جمع شده و انتظار قدوم یوسف علیه السلام را داشتند. پس مالك روی به یوسف علیه السلام کرد سپس سرش را تا میان دیدگان مسح نمود آنگاه عرض کرد:

ای دوست من یوسف مردمان برای زیارت تو جمع شده‌اند پس چه می‌فرمایی؟
پس فرمود بکن آنچه را که خواهی.

گوید مالک از سخن یوسف علیه السلام در شگفت شد و به او عرض کرد نترس و غمگین مباش بزودی به شرافتی بزرگ خواهی رسید پس او را بین دو دستش نشانید و شستشویش داد پس آنگاه او را به آنچه از زیبایی و نیکویی که می‌شد زینت داد پس یوسف علیه السلام دانست که مالک قصد فروش او را دارد پس ساکت شد و چیزی نگفت.

پس مالک جامه‌ای از دیبا و شلواری از ابریشم در بر او کرد و گیسوانش به دوازده رشته بافته هریک را به گوهر و یاقوت آراسته برسر او تاجی شاهانه نهاد و گوشواره‌هایی زرین برگوش‌هایش کرد که در هر گوشواره گوهری سپید که روشنایی از آن تابش می‌کرد کارگزارده شده بود و از آن صدرش روشن می‌شد و دستبندهایی زرین بر دست او کرد مزین به گوهر یاقوت و دوازده انگشتری با نگین‌های سرخ بر انگشتانش کرد و در آن زمان زنان و مردان دستبند می‌بستند و او را با بوی‌های مشک و کافور عنبر عطرآگین کرد کمربندش را محکم بست و به انواع گوهرها و یاقوت‌ها آراست و بر پای‌هایش کفش‌هایی زرین کرده با بندهای زربفت که آن‌ها را باطلا آراسته به انواع یاقوت و گوهرهای درخشان آراسته و برهرلنگه آن سیصد عقیق نهاده بود. و به دستش عصایی شاهانه داد و برای او چهارپایی زین نمود که رکابش زرین و لگامش سیمین بود و مالک او را پیشواز کرده و دوازده مرد رکاب را برای یوسف علیه السلام گرفته تا او سوار شود پس چون سوار شد سرش را روبه آسمان گرفت تبسمی کرده فرمود:
راست گفت خدایتعالی و راست گفت پیام آور او تعالی.

عرض کردند آیا پروردگارت پیام آور بر تو فرستاد؟
فرمود آری.

عرض کردند چه هنگام؟

فرمود آن هنگام که برادرانم مرا در چاه نهادند و پیراهن از برم بدر آوردند پس پیام آور پروردگارم جبرائیل بر من وارد شده سلام پروردگارم را بر من خواند. و مرا گفت صبر کن و مژده باد تورا. پس به عزتم و جلالم وجودم و کرمم سوگند که هرآینه تو را از چاه خارج می‌کنم و حکومت مصر را بر تو راست می‌کنم و عزیزش را ذلیل تو می‌کنم و شاهانش را به خدمت می‌گمارم و هرآینه بزرگان اهل آنجا تحت رکابت گام برمی‌دارند. پس این است تاویل آنچه که پروردگارم بر من وعده فرمود. و اکنون گواهی کردم برحقانیت وعده پروردگارم.

چون سخن یوسف علیه السلام را شنیدند شگفت زده سرهایشان را بلند کردند.

پس مالک بن زعرآنان را گفت زنه‌ار که تکذیب این گفتارمکنید و گواهی نماید راست گویی او را چرا که من چون به شام سفر می‌کنم جز سختی و زیان در مال نمی‌بینم و در این سفر هیچ سختی و زیانی ندیدم به برکت یوسف علیه السلام.

پس امر کرد درب خانه را گشودند پس خود بر بالای بام فرود آمد و گفت ای اهل مصر این یوسف علیه السلام است پس بسوی شما خارج می‌شود پس مردمان گردنهایشان را کشیدند و چشمهایشان را خیره کردند بر پایهایشان ایستادند و نگاه‌هایشان را بر درب منزل مالک دوختند.

گوید پس یوسف علیه السلام با زینتی بزرگ در میان هفتاد غلام و کنیز در سمت راستش و همین تعداد در سمت چپش و همین تعداد در پیشش و همین تعداد در پشتش از منزل خارج شد در حالی که به دست

هرغلام وکنیز بادبزنی بود که او را باد می‌زدند و مرد تاجر نیز لگام اسبش را در دست گرفته بود. از پیش پیشکار و ازپیشش پرده دار عزیز روان بودند و آنان مردمان را از راه دور می‌کردند پس چون مرمان او علیه السلام را دیدند نورش چشمان آنان را پرکرد پس بی اختیارسجده می‌کردندومی‌گفتند هرگز چون تو زیبایی ندیدم ای غلام. پس مرد تاجر یوسف علیه السلام را از اسب پایین آورده و بر تختی که برایش بر بالای قبه آماده کرده بود نشاند و مردم دور تا دور قبه را فراگرفته بودند. پس مرد تاجر پرده را بالا زد وچهره یوسف علیه السلام چونان خورشید و ماه درخشیدن گرفت پس از دو سوی او منادیان برخاستند و ندا در دادندکه ای اهل مصرکیست که خریدار این غلام باشد و کیست که ارزش و بهاء اوو زینت و زیور همراه او را بداند.

پس مردمان سرها را به زیر انداختند وچشمهایشان سیاه شد وگفتند ای مالک چهره غلام تاریک است. پس بعضی بعضی را هلاک کردند ودر خبر است که چون منادی ندا در دادکیست خریدار این غلام بیست و پنج هزار نفر زن و مرد در ازدحام دیدارش، وپنج هزارمرد و سیصد و شصت دختر جوان از شیرینی نگاه به او هلاک گشتند و آن بدان سبب بود که خدایتعالی حجاب میان مردمان و یوسف علیه السلام را برداشته بود بدان سان که او را بر آن صورت که خدایتعالی آفریده بود می‌دیدند. پس منادی در مصر ندا در دادکیست خریدار این غلام زیبا چهره شیرین سخن درست گوی نزدیک دلبر؟

پس یوسف علیه السلام به او فرمود چنین مگوی اینگونه بگوی: کیست خریدار این غلام بیکس غمگین دلتنگ؟

پس منادی پاسخ داد نمی‌توانم اینگونه بگویم یا در تو این‌ها را نمی‌بینم
ابن عباس رضی الله عنهما گوید: مردمانی یوسف علیه السلام را دیدند برسه گروه شدندگروهی چون مستان، گروهی چون بهت زدگان وگروهی چون دیوانگان.
شعر:

لما جنت بمن تهوی فقلت له ما لذه العیش الا للمجانین

ترجمه:

(می‌گوید) چرا دبوانه شده ام به کسی که او را دوست دارم پس او را گفتم نیست لذت زندگی مگر برای دیوانگان
شعر:

احب من حبکم من کان یشبهکم حتی صرت اهوی الشمس والقمر
امرٌ بالحجرالقاسی فالمسه لان قلب القاسی یشبه الحجر

ترجمه:

از عشق شما دوست دارم آن را که مانند شماست، تا عاشق تر از خورشید و ماه شدم
آیا می‌شود از سنگ سخت گذشت و آن را لمس کرد؟ چرا که قلب سخت همانند سنگ است

پس مالک از آنان خواست که از خانه او خارج شوند پاسخ دادند توانایی حرکت نداریم.
پس بنده تا آن هنگام که در دار غفلت است به هر بادکوچکی به اینطرف و آن طرف حرکت می‌کند

پس چون در محضر معرفت گام نهاد هیچ چیز نمی تواند او را حرکت دهد.

شعر:

وعندکم یقتل الغریب
وعندکم کم یوجد الطیب
خرجت من دارکم کئیب

البدر من دارکم یغیب
یا قوم فی دارکم سقامی
دخلت فی دارکم معافا

ترجمه:

بدر ماه از سرای شما دور می شود، و در نزد شما غریبی کشته می شود
ای مردم درسرای شما بیمار شدم، در نزد شما چند طیب یافت می شود
با سر سلامت به سرایتان در آمدم، رنجور و پریشان از سرایتان می روم

فصل پنجم: یوسف علیه السلام در سرای عزیز مصر

گوید یوسف علیه السلام هنوز آنجا بود که خبر به دختر باکره اسطالون العمالیکه بن مسور بن زیاد بن عاد بن شداد بن عاد الاکبر رسید که جدش بنا کننده ارم ذات العماد و خودش توانگرترین اهل مصر و بزرگ آنان و ملکه قوم خود بود. پس ندیمان را گفت:

وای بر شما دیگر احدی از عمالیکه و غیر آن در مصر مانده مگر آنکه به عزم آن غلام عبرانی از خانه خود خارج گردیده است و من نیز اکنون با تمامی دارایی ام به قصد خرید او خواهم رفت.

گوید پس عازم شد و ندیمانش با هزار کیسه آراسته به جواهر، هزارها هزار درهم و دینار و دینیا را به محل قبه حضرت یوسف علیه السلام آوردند پس چون یوسف علیه السلام را بدید آتش به چشمانش در افتاد و آهوی عقلش در بیابان حیرت گم شد پس عرض کرد:

تو که هستی و که تو را آفرید برستی که من خردم را به تو باخته ام؛ می خواستم تو را با تمام دارایی ام معاوضه کنم اکنون دانستم که تمامی آنچه که آورده ام قسمتی از بهاء تو نیز نمی باشد و تو برابر تمامی دنیا و آنچه که در آن هست می باشی.

یوسف علیه السلام فرمود: مرا پروردگار جهانیان آفریده و آنگونه که می بینی تصویر فرموده است.

عرض کرد ایمان آوردم به پروردگار جهانیان هم او که تو را اینگونه تصویر فرموده است.

گوید وی بدینگونه ایمان آورد و دارایی اش را به فقرا و مساکین بخشید و در کنار دریای سرخ برای خود خانه ای ساخت و تا دم مرگ پروردگار خود را در آنجا عبادت کرد.

زان پس عزیز مصر سودای خرید او را کرد و گفته اند آن روزی بود که بسیاری که نزدیک یوسف علیه السلام بودند جملگی بیمار شدند چون از خرید او ناامید گشتند.

و گفته شده تقرب بر سه گونه است تقرب مکافات تقرب رحمت و تقرب حق.

اما تقرب مکافات برای کافران است و آن همان است که خدایتعالی می فرماید:

" أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ "؛^{۱۹}

و اما تقرب رحمت از برای نیکوکاران و آن است که خدایتعالی فرماید:

" إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ "؛^{۲۰}

و اما تقرب حق از برای عارفان است آنجا که او تعالی فرماید:

" وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ "؛^{۲۱}

و پرسنده نیز بر چند گونه است:

پرسنده از شراب و قمار

و پرسنده از حیض

و پرسنده از خدایتعالی

و پرسنده از یتیم

و پرسنده از روح

پس خدایتعالی محمد صلی الله علیه وآله وسلم را فرمود هرکه را که از او تعالی پرسش می کند هرآینه پاسخ می گوید و خدایتعالی در این آیه مؤمنان پیامبر و خود را یاد فرموده است چرا که در خطاب اذا سئلك پیامبر و در کلمه عبادی اشاره به مؤمنان و در کلام عنی خدایتعالی را ذکر فرموده است.

ادامه داستان... پس آنگاه زلیخا از شوهر خود عزیز مصر اجازه خواست تا از قصر خارج شده و جمال یوسف علیه السلام را نظاره نماید عزیز او را امر کرد تا خارج شود پس گفت خارج شو و او را بنگر پس زلیخا امر کرد تمامی درها را گشودند و با هزازکنیز و هزار مباشر خارج شد و با زیورهای رنگارنگ به نزد یوسف علیه السلام رفت پس چون به نزد او رسید و نگاهش بروی فتاد صیحه ای زد و غش بر او چیره گشت و نزدیک بود از استر فرو افتد که کنیزکان مانع گردیدند پس در این معنا چنین خواند:

شعر:

خذوا بدمی هذا الغزال فانه
فقلت لهم لا تقتلوه فاننی
رمانی بسهم امقلتین علی کبدی
انا عبد والحر لا تقتل با العبد

ترجمه:

به خون من این آهو را بگیرد که او، تیری آنگون برجگرم زده است
پس آنان را گفتم که او را مکشید که من، بنده او هستم و آزاد را به قصاص بنده نمی کشند
نقل است که عزیز مصر قطیفور فرستاده ای نزد زلیخا فرستاد و او را به قصر خود بازگرداند.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید زلیخا^{۱۳۲} دختر پادشاهی از پادشاهان مغرب بود به نام طیموس و در زمان زلیخا از او زیبا تر کس نبود شبی صورت یوسف علیه السلام را در خواب دید که برابر او ایستاده بود پس مدهوش نکویی و زیبایش گردید و چون از خواب بیدار گردید او را فراموشی دست داده بود و بین شهر او و مصر شش شهر فاصله بود پس جسمش نحیف استخوانش نازک و رویش زرد و رنگش از عشق صورت یوسف علیه السلام دگرگون گردید و این پیش از آنی بود که فطیفور شوی او شود و در آن هنگام نه ساله بود پس پدرش او را گفت:

ای دخترم تو را چه می شود؟

پس گفت ای پدر در خواب صورتی را دیدم که مانند آن را در جهان ندیده ام پس دچار آن گردیدم و چون بیدار شدم او را نیافتم پس اینچنین شدم که می بینی.

پس پدرش او را گفت اگر بدانم صاحب این صورت کیست هرآینه او را برایت خواهم جست اگرچه تمام دارایی ام را در این راه بدهم.

گوید پس سال دوم دوباره صورت را در خواب دید که در برابرش ایستاده است پس او را ندا در داد به حق آن کسی که چهره ات را اینگونه زیبا نقش و نگار فرموده است و بدینسان مرا دچار گردانیده است آگاهیم ده که تو کیستی و کجا هستی و کجا بجویمت و توازان که هستی؟

فرمود من برای توام و تو برای منی پس دیگری را بر من مگزین.

پس بیدار شد و به سختی گریست پس پدرش او را گفت دخترکم تو را چه می شود؟

پاسخ داد دیشب دگر بار او را به خواب دیدم آنچنان که در سال اول دیده بودم و حالش را از او

پرسیدم پس فرمود من انسانم من برای تو و تو برای منی پس بیدار شدم و او را نیافتم و اینچنینم که تو مرا میبینی .

چنانکه مجنون برای لیلی سرود:

عشقتك يا لیلی و انت صبیہ	ابن سبع ما بلغت ثمانیا
يقولون لیلی بالعراق مریضه	وانی فیالیتی كنت طبیب المداویا
وقدلا منی فی حب لیلی اقاریبی	اخی وابن عمی وابن خالی وخالیا
يقولون لیلی سوده حبشیه	فلولا سواد المسك ما كان غالیا
اداوی من لیلی سقاماً عرفته	وما يعرف الاسقام الا المداویا
فیارب لیلی انت ربی وربها	فما انت مع لیلی ولا علی ولالیا
فیارب سوا الحب بینی و بینه	تعیش كفافاً لا علی ولا لیا
یارب ان حملتنی فوق طاقتی	فحمل لیلی مثل مافی فوادیا

ترجمه:

دل بتو باختم ای لیلی حال آنکه هنوز کوچکی، و من نیز هفت سال دارم و هنوز به هشت نرسیده ام و می گویند که لیلی در عراق بیمار است، پس ای کاش من پزشکی درمانگر بودم و برستی که نزدیکانم در عشق لیلی سرزنش می کنند، برادرم پسر عمویم پسر دائیم و دائیم می گویند لیلی چون حبشیان سیاه است، پس اگر سیاهی مشک نبود هرگز بوی آن بر نمی خواست از لیلی درمانی می شناسم که دردهایم را دوا می کند، و دردها را جز درمانها نمی شناسند پس ای پروردگار لیلی تو پروردگار من و اوایی، پس چرا تو با لیلی نیستی و او را سرپرستی نمی کنی؟ پس پروردگارا بین او و من عشق آسان کن، زکس بی نیاز کند پروردگارا اگر بر من بیش از طاقتم بار می نهی، پس با لیلی آن کن که در دل من است

پس پدر او را گفت وای بر تو ای دختر بیچاره آیا از جای او سؤال نکردی؟ گفت نه گفت وای بر تو. پس از آن زلیخا به حالت دیوانگان در آمد پس یکسال تمام دختر خرد باخته را در حبس نگاه داشتند پس در سال سوم یوسف علیه السلام را در خواب دید پس به دامان او درآویخت و عرض کرد: مهر تو مرا دیوانه کرده است پس بحق آن کسی که تو را اینچنین تصویر نموده است آگاهم کن کجا جویمت؟ فرمود به در سرزمین مصر که من ملک مصرم.

پس چون از خواب برخاست خرد را باز یافته پدر را ندا در داد که ای پدر زنجیر از پای من بگشا که به جای او پی برده ام و شور او آنچنان بود که او را به پرواز و بهت و می داشت و به هرگامی فریاد می کرد به سوی تو می آیم و شوقه آن کسی که جسمش از من دور ولی به دل به من نزدیک است و شور او وجودم را دربر گرفته است.

شعر:

وخذك كافر من الورد ازهر
وخمسك من مسك وسدسك عنبر
ولا فى جنان الخلد مثلك آخر
فمن ذا الذى عن حسن وجهك يبصر

شبيهك بدر الليل بل انت نور
فنصفك ياقوت وثلك جوهر
فما ولدت حوا من صلب آدم
فما زينه الدنيا ويا غايه المنى

ترجمه:

تو به ماه تمام می‌مانی بلکه از آن روشنتری، وچهره ات لطیف تر از برگ گل است
نیمیت از یاقوت سه یکت از گوهر، پنج یکت از مشک است و شش یکت از عنبر
چون تو هرگز از حوا و آدم زاده نشد، چون تو هرگز در بهشت جاویدان دیده نشد
هیچ زیور دنیا و هیچ آرزویی نخواهد، آنکه دید اش به دیدار روی تو روشن شد

پیامبرگرامی فرمود هرآنکس اشتیاق بهشت دارد در انجام کارهای نیک پیشی گیرد.
و ارباب اشارات و بیان گویند شوق بر چند وجه گوناگون است

مردمانی هستند که شوق بهشت دارند و مردمانی نیز هستند که بهشت مشتاق آنان است
و نیز او علیه الصلوه والسلام فرمود بهشت مشتاق چهارکس است ابی بکر صدیق عمر بن الخطاب علی
ابن ابیطالب و عثمان بن عفان.

و هم او علیه السلام فرمود بهشت اشتیاق چهارکس را دارد علی عمار بن یاسر مقداد و سلمان فارسی
و نیز فرمود فردوس شور چهارکس دارد افطار دهنده روزه داران ماه رمضان؛ بزرگ دارنده یتیمان
و نمازگذاران به شب آن هنگام که مردمان در خوابند.

و گروهی نیز مشتاق خدایتعالی می‌باشند چنانکه ابو عبیده الخواص دست خود را بر سینه می‌زد و فریاد
می‌کرد و اشوقه مولای من و شهر آشوب من و مراد من در دنیا و آخرت.

و بعضی از مشایخ فرموده‌اند چون شوری از ناحیه خدایتعالی به جانب بنده باشد دری از وحشت براو
گشوده گردد پس زندگی بر او گوارا نگردد پس از آن دری از امید بر او گشوده گردد پس آنگاه دری از
مهر و سپس دری از شور براو باز شود و بر آن شور پرستش خدایتعالی را نماید تا دم باز پسین.

ادامه داستان..... خلف مفسر^{۱۳۳} گوید به نزد پدر زلیخانه فرستاده از شاهان گوناگون به
خواستگاری زلیخا آمده بودند ولی از سوی ملک مصر کسی نبود پس زلیخا از پدر پرسید اینان
فرستادگان کجایند؟ پاسخ داد سقلبه از حبشه دمیاط تنیس از طرابلس و بقیه شهرها را نام برد آنگاه
ادامه داد شگفتا از همه اطراف آمده‌اند ولی از مصر کسی نیامده است.

شعر:

مرضت فعادانی اهلی جمیعاً
فمالک تری فیمن یعود

ترجمه:

بیمارم پس اهل را جملگی باز خوانید، پس بنگر چه کسی باز می‌آید

ونیز

ایا یا طیب الجن و یحک داونی فان طیب الانس اعیی دویا

ترجمه: بیا ای طیب جن بر توست دوی من، چراکه طیب انسان جوابم کرده است

ونیز

مس الطیب یدی جهلاً فقلت له
لیس اصفراری بجسمی وجارت بدنی
ان محبه فی قلبی فخل یدی
لکن نار الهوی تلقع فی کبدی

ترجمه:

طیب دست مرا بنادانی گرفت پس او را گفتم، معشوق در قلب من است دستم را رها کن
زردی ام به جسمم نیست و بدنم ضعیف شد، ولی آتش اشتیاق در جگرم زبانه می کشد

ادامه داستان..... زلیخا گفت هیچ فرستاده‌ای را نمی‌خواهم مگر فرستاده مصر. پدر گفت هر
پادشاهی به خاطر تو نزد ما نماینده‌ای فرستاده است. گفت نمی‌پذیرم چرا که برای محبت نه اولی است
و نه آخری محبت، هلاک دلها و آتش دلها و تشنگی دلهاست.

شعر:

یا طیب القلوب داوسقامی
حلف السقم لایزایل قلبی
فعلیل الفواد لیس یعاد
اویردالفواد منی لحادی

ترجمه: ای طیب دلها دردم را دوا کن، که دل بیمار باز نمی‌گردد

.....

ونیز:

ومالی لانوح علی خطایی
قرئت کتابه وعصیت فیہ
فکیف تخلصی اذ قال ربی
فهذا کان یعصینی جهاراً
خذوه بیده و سلسلوه
اقلنی عثرتی واسمع دعائی
دوائی نظره فیها شفائی
لقد اعیی الاطبه عظم دائی
انا عبد الفقیر الیک فقری
وقد بارزت جبار السماء
لعظم مصیبتی ولشوم رائی
الی النیران سقوقو ذالمرائی
ویزعم انه من اولیائی
وسوقو الی سقری ثم ناری
فانت الیوم فی البلوی رجائی
شفائی فی نظرك یا منائی
وعندک یا عزیز دواء دائی
وهل یرجو الفقیر سوی الغناء

ترجمه:

و چیست مرا که بر خطایم نمی‌نالم، در حالی حاکم آسمانها بر من آشکار گردیده است

کتابش را خواندم و در آن او را نافرمانی کردم، وای برمن بر بزرگی مصیبتم و شومی چشمم
پس چگونه رهایی یابم اگر پروردگارم گوید، بسوی آتش رو در برابر چشمانم
پس این همان است که آشکارا نافرمانی من می کرد، و خود را از دوستان من می پنداشت
دستانش بگیرد و او را در زنجیر کنید، و او را بسوی دوزخ من و آتش من برانید
گرفتاری ام را کم کن و دعایم را بشنو، پس امروز تو درمیانه این آشوب تنها امید منی
دوای من نگاه اوست که در آن درمان من است، درمان من در نگاه توست ای آرزوی من
من گدایی هستم نیازمند و نیازم تنها به توست، و نیازمند جز به بی نیاز مطلق امید دارد؟

.....

و از برای مجنون بن عامر:

اطوف علی جدار دیار لیلی واقبل ذالدياروذالجدارا
فما حب الديارشفغن قلبی ولکن حب من سکن دیارا

ترجمه:

برگرد دیوار شهر لیلی می گردم، روی نشان ده ای صاحب شهر و ای صاحب دیوار
قلب من نه در گرو شهر و دیار است، و لی عاشقم بر آنکه در این شهر ساکن است

.....

پس لیلی عامریه گفت:

لم یکن المجنون فی حاله الا وقدكنت كماکانا
لکنه باح بستر الهوی واننی قدمت کتمانا

ترجمه:

مجنون هرگز در حال خود نیست، مگر اینکه آنی باشم که باید باشم
ولی ولی عشق خود را آشکار نکرد، و من هم راه کتمان را پیش گرفتم

.....

و نیز:

بیاکم سائل ینادی ویشکوالکرب والسهادی
زمامه ظل فی ایدیکم وهوینادی ردوا فواد
انا سکران فخلوارسنى کل سکران تخلی رسنه

ترجمه:

گدای شما به درگاه شما می نالد، و از درد و بلا شکایت می کند
عنان او سایه ای در دستان شماست، و او ندا در می دهد دل را بازگردانید
من مستم پس ریسمان از من بکشایید، که هر مستی را ریسمانش را می گشایید

ادامه داستان..... پس پدرش فرستاده ای را بسوی قطیفور^{۱۳۴} عزیز مصر فرستاد که مرادختری است که

جز تونخواهد اگر میلِت به او باشد آنچه از مال و منال خواهی تورا عطا کنم پس قطیفور در پاسخ او نوشت خواهیم آنکه مارا خواهد ودوست داریم آنکه ما را دوست داشته باشد و دیگر چیزی از تو نخواهیم.

پس بفرمود تا دختررا آراییده واورا به زیبا ترین زیورها آراستند و هزار ندیمه از شاهزادگان، هزاربنده، هزار استر، هزار شتر، چهل بار دینار، چهل بار دیبا، چهل بار حریر و ابریشم همراه او روانه مصر کرد پس چون به مصر داخل شدند زلیخا را شادی در گرفت چرا که از خوابی که دیده بود بزرگی شأن یوسف علیه السلام را دریافته بود. پس چون به قصر رسید و در حجره خود نشست فطیفور عزیز مصر داخل شد زلیخا دستها و چهره خود را پوشانید و از ندیمه‌ای که نزدیک او بود پرسید: این مرد کیست که بر ما داخل شده است؟

گفت: خاموش باش که او شوی توست؟

پس زلیخا در حال از هوش برفت و بدین حال تا صبح بماند چون صبح به هوش آمد با خود گفت وای بر من از کوششم وای بر من از درازی راه و سختی آن.

پس ندیمه او را پرسید که تو را چه می‌شود؟

گفت شوی من آنی نیست که سه بار به خوابم آمد.

پس سروشی را شنید که می‌گفت ای زلیخا ناله مکن و غمین مباش شکیا باش شاید به شکیبایی پیروز شوی و به شویت جز مهر نشان مده که او سبب وصال توست با آن شویت که در خواب دیده‌ای.

پس زلیخا آرام گرفت و عزیز به زیبایی و نیکویی او دچار گردید پهلوی او می‌خوابید ولی نمی‌توانست به کام او برسد چرا که او از برای یوسف علیه السلام آفریده شده بود و یوسف علیه السلام نیز از برای او آفریده شده بود پس چون عزیز مصر اراده می‌کرد پهاوی زلیخا بخوابد جنی با او می‌خوابید که عزیز می‌پنداشت زلیخاست و بدینگونه او هرگز به زلیخا نمی‌رسید.^{۱۲۰}

گوید چون در روز خرید یوسف علیه السلام، عزیز زلیخا را به دیدار یوسف علیه السلام فرستاد زلیخا نمی‌دانست که این بنده کیست پس چون بنشست و چشمش براو افتاد او را بهت گرفت و شادمان گردید پس قصد او کرد که ندیمه اش جلوی او را گرفت و گفت: شکیا باش.

پس زلیخا ساعتی از هوش برفت چون به هوش آمد ندیمه او را پرسید که شما را چه می‌شود

پاسخ داد که او شوی من است همانی که او را بر جهانیان برگزیده‌ام.

ندیمه او را پند داد که خاموش باش تا عزیز چیزی از این داستان نداند که سبب جدایی تو از او خواهد شد.

زلیخا گفت ای ندیمه براو فرود آ و درگوشش بخوان کسی را بر من برمگزین که من قلبم را برای تو نکوهیده‌ام و تورا در خواب دیده‌ام.

پس ندیمه چنین کرد. یوسف علیه السلام فرمود من هم او را در خواب دیده‌ام پس به او بگوی تو برای منی و من برای توام ولی بدان وصال گروهی از ما به گروهی دیگر نیست مگر بعد از سختی‌ها و آزمایشهای بسیار.

نکته...

شگفتا چون وصال مخلوق بدون آزمایشها و کوششهای بزرگ میسر نیست پس چگونه وصال خالق بدون آزمایش میسر است؟

شعر:

امن بعد بذل نفس فیما تریده
ایاب یُمد الغیب حین ایاب
فلیتک تخلو و الانام مریده
ولیتک ترضی و الانام غضاب

ترجمه:

آیا کسی که در آنچه که دوست داشته جان نثار کرده، پس از بازگشت جدایی را بیشتر می‌کند؟
پس ای کاش تنها تو باشی و خلق رفته باشند و کاش تو خشنود باشی و دیگران ناخشنود

وعزیز را همسر دیگری نیز بود حُسنی نام که با زلیخا نا آزموده بود و به او کین می‌ورزید پس چون سخن زلیخا با ندیمه اش بشنید به عزیز که به عزم خرید یوسف علیه السلام رفته بود پیام فرستاد که بر تو باد که چون این غلام را بخری چنین و چنان خواهد شد ولی عزیز در مهمه خریدارن یوسف علیه السلام پیغام او را در نیافت.

پس منادی ندا در داد کیست خریدار این غلام با ده صفت ملاحظت، نیکویی چهره، شیوایی، شجاعت، مروت، قدرت، دیانت، صیانت، امانت و جوانمردی پس چون خواست صفت پیامبری را نیز بگوید خدایتعالی زبانش را باز داشت تا احدی را از این مهم آگاهی نباشد.

حکایت شده ابراهیم خواص^{۱۳۶} رحمه الله با به چشم خود غلامی را در بازار دید که مردمان به دورش جمع شده بودند پس جارچی جار می‌زد کیست خریدار این غلام با سه عیب خواب شب ندارد چیزی نمی‌خورد و جز به نیاز سخن نمی‌گوید گوید پس به او نزدیک شدم و به او گفتم: من خریدار تو هستم آیا تو را به من رغبتی هست؟
گفت آری آنچه خواهی کن.

گفتم تو را عارف عاقل به خدایتعالی می‌بینم.
ابراهیم گوید پس پاسخ داد اگر خدایتعالی را آنچنان که حق اوست شناخته بودم هرگز به غیر او مشغول نمی‌شدم و تفاوت بین عارف و منکر را نمی‌فهمیدم.
ابراهیم گوید پس دانستم که او از جمله برگزیدگان است. پس به آقای او گفتم این غلام را چند می‌فروشی؟

گفت هر آنچه تو خواهی چرا که او نیز چون تو مجنون است و خریدار مجنون جز مجنون نیست.
پس به صاحب غلام گفتم مرا از کجا می‌شناسی پاسخ داد پای نهادم در آن راه که تو پای نهادی و تو را هر خروسخوان بردردیدم پس دانستم که تو از مره برگزیدگانی.

پس او را گفتم اگر امر این است که می‌گویی پس چگونه است فروش این غلام؟
گفت از برای غیرت بر حقتعالی. شبها که با پروردگارم مناجات می‌کنم او نیز چنین می‌کند پس جایگاه او را برتر از جایگاه خود یافتم پس تصمیم برفروش او گرفتم تا کسی را جز خود بردرگاه دوست نینم.
ابراهیم گوید پس آنچه را که داشتم پرداخت کردم و او را خریدم پس سرم را بالا کرده گفتم خدایا از برای وجه تو او را آزاد کردم.

پس متوجه غلام شدم که می‌گفت اگر مرا آزاد کنی خدایتعالی بدنت را از آتش رها خواهد کرد حال دستت را بیاور.

پس دستم را گرفت وگفت چشمانت را ببند. چشمانم را بستم آنگاه به اندازه دو خط برمن خطابی کرد پس گفت اکنون چشمانت را بگشا.

پس چون چشمانم را گشودم خود را درنزد حرم کعبه یافتم و غلام ازمن غایب شده بود. عبدالواحد بن زید^{۱۲۷} نیزگوید غلامی خریدم به شرط آنکه شبها نیز در خانه خدمت کند. یک شب او را در خانه نیافتم درها نیز همه بسته بود پس چون صبح شد او را در خانه دیدم و برمن سلام کرد و مرا درهمی عطا کرد که بريك سوي آن سوره اخلاص و برسوی دیگر کلمه لا اله الا الله محمدرسول الله نقش بسته بود پس او را گفتم این را از کجا داری؟ گفت آقای من از برای تو هر روز يك درهم اینچنین خواهد بود و برتوست که شبها ازمن خدمتی نخواهی و هرشب ازخانه غایب می شد تا آنکه بعد از گذشت چند روز گروهی از همسایگان به نزد من آمدند و گفتند ای عبدالواحد غلامت را رد کن که او شکافنده گورهاست گوید سخن آنان مرا اندوهگین ساخت پس به آنان گفتم امشب او را باز خواهم داشت. آن شب مراقب او بودم پس او به نیمه شب برخاست و به دست به در قفل شده اشاره کرد پس در باز شد پس دوباره اشاره کرد پس در بسته شد پس قصد در دوم کرد و دوباره چنین کرد و من به او می نگرستم و او را به فاصله پنج گام دنبال می کردم تا به زمینی رسیدیم که آنجا را نمی شناختم پس نزد سنگی بدون گیاه توقف کرد پس منسوج برتن بدر آورد و تا سپیده دستانش را به دعا بالا برد و در آخر مناجاتش دعا کرد وگفت بارخدایا پاداش آقای مرا برسان پس درحال درهمی از آسمان فرو افتاد پس آن را گرفته و در جیبش نهاد پس من از حال او در شگفت شدم پس به چشمه ای آب وضوء ساخته دوگانه ای نهادم و نزد خدایتعالی از گمان خود استغفار کردم و نیت کردم تا آزادش کنم پس در حال از دیدگانم نا پدید شد و چون جستم او را نیافتم پس به محلی آباد رسیدم نشسته زنانوی غم در میان گرفتم و نداستم که آنجا کدام زمین بود. پس سواری دیدم که می گفت ای عبدالواحد اینجا چه نشستی و چه کسی به نزد تو می آید پس داستان را به او بازگفتم گفت آیا می دانی این محل چقدر با منزل تو فاصله دارد گفتم نه گفت فاصله به اندازه دو سال اسب سواری تند؛ پس اینجا به ایست تا دوباره امشب او را ببینی و او تو را به اهلت برمی گرداند گوید پس به نماز پسین برخاستم و چون تاریکی شب فرارسید غلام آمد با انواع خوراکیها بر طبقی نهاده پس برمن سلام کرد و طبق را در برابر من نهاد پس گفت میل فرما آقای من و من بسیار گرسنه بودم پس آنهگام به وقت سپیده به دوگانه صبح برخاست و بعد از دعا رو به من کرد وگفت ای آقای من بر من گمان بد مبرسپس دستم را گرفت و به کلامی که نمی فهمیدم سخن می گفت مرا راه می برد و من به دو یا سه گام به دنبال او راه می رفتم سپس از من پرسید ای آقای من آیا اینچنین نبود که تو نیت کردی مرا آزاد کنی؟ گفتم آری گفت پس رهایم کن و بهایم را بگیر و نزد من دارای اجرت خواهی بود پس سنگی را برگرفت و به من داد من آزادش کردم پس سنگ زر شد سپس از دیدگانم ناپدید گردید و من ندانستم که آن را چه کردم پس چون شگفت زده به خانه رسیدم از او جدا شده بودم پس آن گروهی که پیش از این به نزد من آمده و از او شکافنده گورها یاد کرده بودند به نزد من آمدند و پرسیدند با شکافنده گورها چه کردی پاسخ دادم او شکافنده گور نیست او شکافنده نور است و داستان را به تمامی برای آنان بیان کردم پس جملگی گریسته وگفتند به خدا بازگشت می کنیم از آنچه بر زبان رانیدیم و شگفت زده بازگشتند.

ادامه داستان..... گوید پس زلیخا نیز پیامی برای عزیز فرستاد که غلام را از دست مده گرچه در راه

او آنچه را که داری بدهی. پس چون بازرگانان از اشتیاق زلیخا را به غلام آگاه شدند از افزونی بها خودداری نکردند پس عزیزمالمک بن زعررا گفت غلام را به چند می فروشی؟ فرشته‌ای که به صورت انسان همراه یوسف علیه السلام بود به مالک گفت بگو هموزن او طلا و هموزن او نقره و هموزن او مروارید و یاقوت و ابریشم و عنبر و کافور و مشک.

پس عزیزگفت می‌پذیرم پس وزیرش را گفت چگونه خواسته را وزن توان کرد پس وزیر او را گفت از چرم گاو رشته‌هایی را بریده بهم ببیوند و از آن دو کفه فراهم نما پس عزیز وزیر را گفت ترازو بر زمین نه و غلام را توزین کن آنگاه پرسید وزن غلام چقدر است پاسخ داد اگر این غلام آنچنان که می‌بینی پس وزن و قدر او از تمام دنیا و آنچه در آن است بیشتر است و یوسف علیه السلام در کفه‌ای از ترازو قرار گرفت و پانصد هزار دینار در کفه‌ای دیگر پس کفه یوسف علیه السلام سنگین تر بود پس بازم به دینارها افزودند ولی باز کفه یوسف علیه السلام سنگین تر بود و آنقدر بر دینارها افزودند که خزانه تهی گشت ولی باز کفه یوسف علیه السلام پایین نیامد.

نکته...

یوسف علیه السلام مخلوق بود و در او نور نبوت قرار داشت پس این نور وزن او را در برابر دارائی خزانه بیشتر و بیشتر می‌کرد پس شگفت از توحید اگر بر بدیهای مؤمن در روز قیامت بیفزاید.

ادامه داستان..... پس چون عزیز چنین دید خزانه دار خود را گفت آیا در خزانه چیزی بجا مانده است گفت نه پس پادشاه گفت:

ای مرد تاجر آیا آنقدر در تو جوانمردی هست که این غلام را در ازاء این مال به من ببخشی؟ چرا که من توانای پرداخت بهای او نیستم.

پس مالک او را گفت این غلام را در ازاء این مال به تو بخشیدم.

ومالمک بر صورت یوسف علیه السلام نمی‌نگریست تا آنکه او را فروخت پس آنگاه خدایتعالی حجاب بین او و نیکویی و زیبایی یوسف علیه السلام را برداشت پس نخست بر مال نگاهی انداخت شگفت زده شد و با خود گفت شگفتا چه مال زیادی کشیده است سپس متوجه یوسف علیه السلام شد پس زیبایی و نیکویی او را دید پس فریادی کرد و بیهوش شد آنچنانکه پنداشتند مرگ او را در یافته است.

پس چون بهوش آمد یوسف علیه السلام او را فرمود ای مالک تو را چه می‌شود؟

عرض کرد در طول همنشینی تو را ندیدم تا آن ساعتی که طلب فزونی مال کردم پیش از دیدارت. پس چون تو را دیدم آن مال در نظرم کوچک شد.

سپس مالک بن زعر به عزیزگفت مرا رخصت آن ده که دو کلمه با این غلام (تنها) صحبت کنم.

عزیزگفت تو را اذن دادم پس مالک نزدیک یوسف علیه السلام شد و عرض کرد:

یا یوسف آیا آن هنگام که تو را خریدم مرا وعده ندادی که از اخبار خود آگاهم کنی فرمود آری آگاهت می‌کنم بشرط آنکه احدی را به این راز آگاه نکنی.

پس یوسف علیه السلام از او پیمانی محکم گرفت و آنگاه فرمود من همانم که در دوران کودکی در مصر به خواب دیدی و منم یوسف پسر یعقوب پیامبر اسرائیل الله پسر اسحاق ذبیح الله پسر ابراهیم خلیل الله.

پس مالک فریادی کرد و بیهوش گردید و چون بهوش آمدگفت وای از بدترین شرمها وای از بدترین

تجارتها.

نکته.....

پس اینگونه است در روز قیامت حال آن کسی که نافرمانی پروردگار خود را کرده است خدایتعالی می فرماید:

ای بنده من! آیا می دانی نافرمانی که را کردی؟ آیا می دانی با که مخالفت کردی؟
آیا می دانی حرمت که را رها کردی؟
پس در این هنگام بنده عرض می کند:

حسرت بر آنچه که زیاده روی کردم در محضر پروردگارم بد بنده ای بدم بنده ای که شبش را به سهو و روزش را به لهو طی کرد بنده ای که طغیان کرد کینه ورزید و تکبر و نافرمانی کرد بد بنده ای بدم بنده ای که جوانی اش را به عشرت و اوقاتش را با شراب تباه ساخت و بد بنده ای بدم بنده ای که می دانست مولایش او را می بیند و او در محضر مولای خود است ولی باز او را فراموش کرد بد بنده ای بدم بنده ای که عمر خود را در زشتی ها تباه ساخت و پیر شد ولی باز از کرده خود توبه نکرد.

شعر....

السنا نری شهوات النفوس ستفنی و تبقی علینا الذنوب
یخاف علی نفسه من یتوب فکیف یری حال من لم یتوب

ترجمه:

آیا ما براستی هوسهای نفسانی را نمی بینیم، بزودی فنا می شویم و گناهانمان بر ما باقی میمانند
آنکه توبه کرده بر نفس خود بیمناک است، پس چگونه است حال آنکه توبه نکرده

ادامه داستان..... پس به یوسف علیه السلام عرض کرد:

ای بنده کریم بر مولایت! فرزندان من همه دخترند و مرا پسری نیست و تو از تبار پیامبران هستی و دعایت پذیرفته از خدایتعالی بخواه تا مرا فرزندان پسرعنایت فرماید پس یوسف علیه السلام برای او دعا کرد و خدایتعالی دعای او را مستجاب فرموده و بیست و چهار فرزند پسر به او ارزانی داشت به نامهای: ناب، نوییل، ثاوی، جمیل، ذابیل، ذکوان، رابض، زهیر، دشایش، شمیر، طهوم، طلیل، عمیل، کسنا، نادیل، خویل، هزیل، ممکن، بیان، عنبر، کستار، سبان، غانم و خلیل.
سپس مالک عرض کرد:

مرا از حال آقایانت که تو فروختند آگاهی ده

فرمود: آنان برادران من بودند

عرض کرد ای یوسف پس چرا تو را فروختند؟

فرمود در باره آنان از من مپرس که من هرگز پرده آبروی آنان را نخواهم دید.

نکته.....

سبحان الله مخلوق پرده آبروی برادران را با همه ستمی که بر او روا داشتند نمی درد چرا که او مدعی کرم است پس حضرت مولی عزوجل کریمتر از آن است که بخواهد گنه کاران را رسوا کند چرا که او اکرم الاکرمین است.

ادامه داستان... ابن عباس رضی الله عنه گوید: چون عزیز یوسف علیه السلام را خریداری کرد و تمامی دارایی خزانه خود را به مالک داد بر سپاهیان خود بیمناک گردید و با خود گفت پادشاه بی سپاه پادشاه نیست و سپاهیان فرمانبردار نیستند مگر به مال پس اگر در خزانه چیزی نمانده باشد چگونه کشور را نگاه توانم داشت و بدین ترتیب بر کرده خود پشیمان گردید پس خزانه دار خود را خواست و او را گفت:

به خزانه سرکش و ببین آیا از سیم وزر چیزی بجا مانده است یا خیر؟
پس خزانه دار در خزانه را گشود و آن را پر از آنچه دید که به مالک داده بود و چیزی از آن کم نشده بود پس خندان به نزد عزیز بازگشت و خبر را بازگفت پادشاه او را پرسید سبب چیست؟
گفت نمی دانم ولی از آن غلام پرس که او تو را به حقیقت آگاه خواهد کرد چرا که او می داند.
پرسید: چسان او می داند؟

گفت او مدعی است که مراورا خدایی است که هر چه خواهد کند.

عزیز پرسید: این را از کجا دانستی؟

گفت آن هنگام که او را خریداری کرده بودی من در کنار او نشسته بودم پرنده ای سفید بر او نشست و به زبان آدمی با او گفت ای یوسف بنگر به بهاء نفست و به بهاء پرودگارت آن هنگام که به نفست قوام داشتی برادرانت تو را به بهایی اندک فروختند و اکنون پرودگارت تو را به بهاء تمامی گنجهای مصر می فروشد.

عزیز از کلام خزانه دار خود در شگفت شد پس از یوسف علیه السلام حال را باز پرسید.
فرمود خدایتعالی اینچنین بزرگداشت مرا تا شما در اول کار ملامت من نکنید و نگویید پشیمانیم از آنچه که به اندازه و زنت بدادیم پس خدایتعالی بر تو تفضل کرد و مالی را که داده بودی برایت جایگزین کرد تا منت تو بر من نباشد بلکه منت خدایتعالی بر تو و بر من و بر اموالت است.^{۱۲۸}

نکته....

پس بدین شیوه هنگامی که بنده مؤمن برای وجه خدایتعالی انفاق می کند خدایتعالی آنچنان به او عوض می دهد که مال انفاق شده را از حضرت ذی الجلال دریافت نماید.
خدایتعالی می فرماید:

" اِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوْرًا وَالتَّيْسِيْنَ وَآتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبٰى " ^{۱۲۹}

و در آن به عثمان بن عفان رضی الله عنه اشاره فرمود که در بازار تباع زرهی را دید که به حراج گذارده اند پس پرسید این زره از برای کیست گفت از برای علی بن ابی طالب کرم الله وجهه. پس میل کرد تا وجه آن را در عروسی حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها انفاق نماید پس پرسید بهاء آن چقدر است گفت هفتاد و چهار درهم پس بگفت تا بر بهاء زره بیافزاید تا به چهارصد درهم رسید پس عثمان رضی الله عنه چهارصد درهم وزن کرده زره را خرید و سپس امر کرد تا زره و درهمها را به منزل حضرت فاطمه رضی الله عنها برده به گونه ای که کسی پی نبرد گوید پس چنین کردند و زره و کیسه درهم را بر در منزل حضرت امام علی رضی الله عنه بردند پس حضرت فاطمه رضی الله عنها از منزل خارج شد و زره و کیسه را گرفت پس چون حضرت علی رضی الله عنه داخل شد او را بدان خبر داد پس بازگفت پس پیامبر فرمود من نمی دانم چه کسی این را فرستاده است پس جبرائیل علیه السلام

فرود آمد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را خبر داد که این را عثمان فرستاده است پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از این خبر خوشحال شد پس عثمان رضی الله عنه را پرسید چرا چنین کردی؟

عرض کرد دانستم علی رضی الله عنه نمی فروشد زره خود را مگر به حاجتی ضروری پس زره را به او برگرداندم تا در هنگام جنگ بتن کند و قیمتش را به او دادم تا انفاق کرده باشم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدایت در دنیا و آخرت عوض دهداد پس چون عثمان رضی الله عنه به خانه بازگشت کیسه اش را باز یافت با ده کیسه مانند آن که در هر کدام چهارصد درهم بود که بر آن نوشته بود ضرب الرحمن لعثمان بن عفان رضی الله عنه اینچنین است که خدایتعالی می فرماید آنچه را که انفاق نمائید خداوند به شما باز می گرداند.

پس در این هنگام عزیز منزلت یوسف علیه السلام را بالا برد و شان او را بزرگ داشت و گفت تمامی خزائنم را به نام تو می کنم پس آنچه خواهی با آن کن
آیه: " وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ

ترجمه: و آن کس که او را خریده بود به همسرش - یعنی زلیخا - گفت
اهل تفسیر گویند چون عزیز یوسف علیه السلام را خرید زهره ده هزار نفر از آنانی که سودای خرید او را داشتند شکافت و از مردمان ده هزار نفر جان باختند و چهل هزار بیمار گشتند.
آیه: " أَكْرَمِي مَثْوَاهُ "

ترجمه: جایگاه او را گرامی بدار
یعنی شان و بزرگی اش را نیکو بدار و نیز گفته شده یعنی او را نوشیدنی و پوشیدنی نیکو ده.
آیه: " عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا "

ترجمه: شاید ما را از او سودی رسد
یعنی در گرفتاری های ما
آیه: " نَتَّخِذُهُ وَلَدًا "

ترجمه: یا او را به فرزندی گیریم
یعنی او را به فرزند خواندگی گیریم^{۱۳۰}

نکته.....

آنکه با خرید مخلوقی زهره اش شکافت پس چگونه است حال آنکه گام در قرب مولای خود نهد.
گفته شده که عزیز مصر یوسف علیه السلام را می خرد و العزیز الرحیم مؤمن را چنانکه خدایتعالی می فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ " ^{۱۳۱}

عزیز ظاهر یوسف علیه السلام را خرید بدون باطنش چرا که نمی دانست باطنش آزاد است و بدینگونه خدایتعالی نفسها و مالهای مؤمنان را می خرد بدون قلبهایشان.

اشاره.....

همانگونه که نمی توان انسان آزاد را فروخت همانگونه نیز نمی توان قلب را خرید و نیز نمی توان آن را

فروخت چرا که انسان آزاد را پدری است و قلب را پروردگاری پس همانگونه که احدی را به مُلک پدر راه نیست همانگونه نیز شیطان را بر مُلک پروردگار راه نیست بهاء کالای تجاری برسه چیز است نخست مشتری گرام دوم کارساز زیرک سوم ارزش فراوان پس مال التجاره گران می شود پس ازارزان شدن و زیاد می شود پس از کم شدن و عزیز می شود پس از خوار شدن و این اوصاف مؤمن است که بهترین مشتری او حضرت مولی و بهترین کارساز حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و بهترین بهاء او فردوس برین می باشد و بهترین خریدار ملک جبار و بهترین کار ساز پیامبر برگزیده و بالاترین بهاء سرای جاوید است.

شعر:

من یشتری قبه فی الخلد عالیه
برکعتین فی ظلام الیل ویخفی
دلالتها المصطفی واللّه بایعها
وجبرئیل منادیه ممن ینا جی

ترجمه: کیست تابخرد برای خود قصری در بهشت، با دو رکعت نماز در سیاهی شب به پنهانی واسطه اش مصطفی و خدایتعالی فروشنده اش و جبرئیل ندا دهنده اش است از سوی آنکه نجات می دهد
نکته:

خدایتعالی می فرماید خداوند خریدار نفسها و اموال مؤمنان است و نفرمود خدایتعالی فروشنده بهشت است چرا که فروشنده برای فروش مال خود یا نیازمند بهاء آن است و یا خواستار سود تا بر مال خود بیفزاید و خدایتعالی بی نیاز از بهاء فردوس بوده و منزله از افزایش مال است.

نکته:

چون عزیز یوسف علیه السلام را خریداری نمود به همسر خود گفت:
" أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا "

یعنی جایگاه او را گرامی دارشاید که ما را سودی رسد
و بدینگونه آسیه نیز به فرعون گفت:
" لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا " ۱۳۲

یعنی او (موسی علیه السلام) را نکش شاید که ما را سودی رسد و خدایتعالی می فرماید:
" عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُرْحَمَكُم " ۱۳۳

یعنی باشد پروردگارتان شما را رحمت کند
آن دو (عزیز مصر و همسر فرعون) با شك و دودلی گفتند ولی به یقین به آن دو سود بردند و به سرای ایمان و رضاء رحمن واصل شدند پس چون خدایتعالی می فرماید عسی و آن از ناحیه خدایتعالی است پس آن واجب است و شکی نیست که خدایتعالی می آمرزد و به وعده خود عمل می فرماید.

نکته.....

سه کس در یوسف علیه السلام طمع کرد و به مراد خود رسید
مالک بن زعر در یوسف علیه السلام طمع مال کرد
و عزیز مصر در یوسف علیه السلام طمع جلوه نمایی و جلال کرد

وزلیخا در یوسف علیه السلام طمع وصال کرد

پس مرد تاجر به مال زیاد رسید

و عزیز مصر به تمجید و بزرگی رسید

و زلیخا هم به یوسف علیه السلام و هم به جمال رسید

بدین ترتیب هرکه اراده دنیا را داشته باشد به آن می‌رسد ولی آخرت را از دست می‌دهد و هرکه اراده آخرت را داشته باشد باید چشم طمع از دنیا بر بندد و هرکه اراده مولی را داشته باشد برای اوست هم مولی هم دنیا و هم آخرت.

حکایت....

نقل است هارون الرشید هر سال به اطرافیان خود و غلامان خود در روز عید قربان خلعت عطا می‌کرد در سالی از سالها او انواع خلعتها از دیباج و درهم و دینار را قرار داد پس همگان را امر کرد هرکه اراده این لباسها را دارد دست خود را بر آن که میل کرده بگذارد پس هرکه دست خود را بر یکی از آن لباسها گذارد مگرکنیز زر خرید او که دست خود را بر هارون نهاد پس هارون او را پرسید: چه می‌کنی؟ پاسخ داد مگر خودت نگفتی هر چه می‌خواهید دست بر آن بگذارید پس هرکدام از ما دست بر چیزی نهاد که می‌خواست و من دست بر تو نهادم چرا که اراده‌ای جز تو ندارم. پس هارون او را گفت ای کنیز، من و آنچه که دارم برای توست پس برای او کنیزکانی همگی در فرمانش قرار داد او را آزاد کرد بدینگونه اگر بنده دل به ذکر مولای خود بندد به آنچه از دنیا می‌خواهد می‌رسد.

نکته....

عزیز مصر چون یوسف علیه السلام را خریداری کرد تمامی خدمتکاران و اهل خود را جمع کرد و جملگی را به بزرگداشت یوسف علیه السلام امر کرد و همسر خود را گفت: "اَكْرَمِي مَثْوَاهُ" یعنی مرتبه او را گرامی دار. اینچنین نیز حق تعالی چون بنده را خریداری فرماید فرشتگان را به بزرگداشت و خدمت او امر فرماید پس گروهی براو موکلند و گروهی دیگر نویسنده اعمال او هستند گروهی نیز آرایندگان بهشت و گروهی فرمانروایان آتشند و گروهی دیگر برای او طلب آمرزش می‌کنند.

نکته.....

زلیخا یوسف علیه السلام را خریداری کرد پس چون محبتش بر او زیاد شد او را حبس کرد بدینگونه خدایتعالی بنده مؤمن را می‌خرد و او را در دنیا حبس می‌کند چرا که دنیا زندان مؤمن است و عزیز یوسف علیه السلام را از زندان رها کرد و با او بر تخت پادشاهی نشست اینچنین نیز خدایتعالی بنده مؤمن را از زندان بدر آورده و به او پادشاهی بزرگ عطا می‌فرماید.

اشاره....

در فرمایش خدایتعالی: "اَكْرَمِي مَثْوَاهُ" ده اشاره وجود دارد:

نخست آنکه برای پادشاهان فراستی است و برای نجیب زادگان فراستی و برای دانشمندان نیز فراستی است پس چون ملك با نظر فراست نگریست دانست که زلیخا یوسف علیه السلام را دوست می‌دارد از این رو همسر خود را گفت جایگاه او را گرامی دار.

دوم آنکه شرف و فضل او را دانست و از او در مملکت خود عزیز تر نیافت پس گفت این غلام عزیز است و خدمت عزیز جز عزیز نکند و نزد من از تو عزیز تر کس نیست پس جایگاه او را گرامی دار.

سوم آنکه گفته شده عزیز در خواب دید که به او می‌گفتند بین یوسف علیه السلام و زلیخا جدایی مینداز چرا که یوسف برای زلیخا و زلیخا برای یوسف است بدین لحاظ عزیز به همسر خود گفت جایگاه او را گرامی دار.

چهارم آنکه زلیخا زنی تنها و بدون فرزند بود لذا به او گفته شد که این غلام فرزند توست جایگاه او را گرامی دار.

پنجم آنکه زلیخا به عزیزگفت مالت را دادی و خودت را فقیر ساختی پس عزیز او را گفت جایگاه او را گرامی دار چرا که او مقرب اهل آسمانهاست و اگر کسی مانند آنچه من دارم داشته باشد هرگز فقیر و نیازمند نخواهد بود.

ششم آنکه عزیز زلیخا را گفت آنچه بامن کنی پس او نزد من گرامی است اگر جایگاه او را بزرگ بداری پس جایگاه مرا مانند او بزرگ داشته‌ای پس به او گفت جایگاه او را بزرگ مدار. هفتم آنکه خدایتعالی می‌فرماید:

" إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ " ۱۳۴

اگر آنانی هستید که خدایتعالی را دوست می‌دارید پس فرمان مرا برید تا خدایتعالی شما را دوست بدارد یعنی اگر کسی محمد صلی الله علیه وآله را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست داشته است بهشت برای اوست و کسی که فرمان پیامبر را برد پس فرمان خدایتعالی را برده است و فرمان " اکر می‌مشوای " یعنی برای او بهترین جای سرایمان را قرار ده و این اشاره‌ای است برای اهل معرفت و زلیخا برای یوسف علیه السلام جایی بهتر از قلب خود نیافت پس قلب خود را جایگاه او قرار داد.

هشتم آنکه گفت جایگاه او را بزرگ دار چرا که شنیده بود پرنده‌ای بر سر او نشسته است پس می‌گوید براستی که او را نزد خدای آسمانها ارزشی است پس جایگاه او را گرامی دار که او مقرب خدای آسمانهاست شاید که پرودگار او به بزرگی او ما را بزرگ دارد.

نهم آنکه جایگاه او را بزرگ دار که ما او بسیار بزرگ است و ما هم بزرگیم و قدر بزرگ را جز بزرگ نداند.

ودهم آنکه جایگاه او را بزرگ مدار که ما را مقام جز به او راست نمی‌شود و برای ما جز او نیست. پس کار آنچنان شد که عزیزگفته بود یوسف علیه السلام در جای خود نشست.

فایده.....

وقتی که مخلوق خداوند چون غلامش در خدمت او پیر می‌شود او را آزاد می‌کند پس خدایتعالی سزاوارتر است که چون بنده اش در مولای خود پیر شد او را آزاد فرماید چنانکه می‌فرماید:

" إِنْ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ " ۱۳۵

یعنی خدایتعالی خریدار نفسها و مالهای مؤمنان است و قلب را ذکر نفرمود چرا که نفس معیوب است و قلب مرغوب و اگر خدایتعالی خریدار قلب باشد نفس معیوب بر جای می‌ماند. قلب شاه واست و نفس بنده.

حضرت پیامبر علیه الصلوه والسلام می‌فرماید: قلب شاهنشاهی است که تخت پادشاهی اش تصدیق و تاج شاهی اش توحید و چراغش حکمت و وزیرش علم و ندیمش عقل و زبانش امید و بیباکی اش

ترس و سلاحش توکل و خزانه اش یقین و گنجش تقوی و مخبرانش دو گوش و نگاهبانانش دو چشم و مترجمش زبان و خدمتگزارانش دو دست می باشند و هرگز چنین پادشاهی فروخته نشود. عزیز مصر یوسف علیه السلام را خرید و پادشاهی امروز را به او داد و خدایتعالی بنده را می خرد و پادشاهی فردا را به او وعده می دهد چنانکه خود می فرماید:

"وَمُلْكًا كَبِيرًا" ۱۳۶.

. مخلوق اگر غلامی بخرد برای نیاز خود می خرد ولی خدایتعالی بنده را برای بهشت می خرد مخلوق غلام خود را به اسم خود نمی نامد ولی خدایتعالی بنده را به اسم خود مؤمن نامیده است چنانکه می فرماید:

"وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ" ۱۳۷.

زلیخا برای یوسف علیه السلام به حقیقت بود و برای قتیفور (عزیزمصر) عاریت. بلقیس با شامر جن به عاریت بود و برای سلیمان علیه السلام به حقیقت. و آسیه با فرعون عاریت بود و برای موسی علیه السلام به حقیقت. و خدیجه کبری سلام الله علیها با عمر الکندی به عاریت بود و برای محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و سلم به حقیقت.

نکته.....

زلیخا یوسف علیه السلام را خرید و دوستدار او شد و او را آراست و جایگاهش را بزرگ داشت و خدایتعالی بنده مؤمن را می خرد و او را دوست می دارد و او را گرامی می دارد چنانکه فرماید:

"وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ" ۱۳۸

و بنی آدم در اینجا یعنی اهل ایمان. زلیخا یوسف علیه السلام را به ده نوع آرایش آراست: جامه های سرخ و سبزو سیاه و سرمه ای و سفید و بنفش از ابریشم و پرنیان و تارهای زرین و جامه های ممکلت روم و سیصد و شصت دست جامه به ازاء هر روز سال برای او مهیا کرد. بدینگونه خدایتعالی قلوب مؤمنان را به ده نوع کرامت می آراید اول آرامش قلبی آنجا که می فرماید:

"هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ" ۱۳۹

دوم طمانینه آنجا که می فرماید:

"الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ" ۱۴۰

سوم ایمان آنجا که می فرماید:

"أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ" ۱۴۱

چهارم خشیت آنجا که می فرماید:

"إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ" ۱۴۲

پنجم بیم درونی آنجا که می فرماید:

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ" ۱۴۳

ششم هدایت آنجا که می‌فرماید:
" مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ " ۱۴۴

هفتم نرمی آنجا که می‌فرماید: " ثُمَّ تَلَيْنُ جُلُودَهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ " ۱۴۵

هشتم گشادی سینه آنجا که می‌فرماید:
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ " ۱۴۶

نهم معرفت آنجا که می‌فرماید:
" مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ " ۱۴۷

دهم سلامت آنجا که می‌فرماید:
" إِلَّا مَنْ أَتَىٰ اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ " ۱۴۸

برای مؤمن چیزی بی ارزش تر از نفس وجود ندارد چرا که نفس دشمن خدایتعالی است و خدایتعالی بی ارزش ترین چیزها را به گرانبها ترین چیزها سودا می‌فرماید و آن همانا بهشت است و این مژده‌ای است برای مؤمن چنانکه فرماید ای مؤمن تو نزد من ارزشی بزرگ داری پس اگر نفست را با همه عیوبش به بهشت با همه نعمتهایش سودا می‌کنم بدان برای قلبت عوضی و بهایی نیست مگر نظر به وجه من که این نهایت همه آرزوهاست.

نکته.....

اگر با قلبت به نزد من آیی پس بر وجه من نظر کنی.
اگر با نمازت نزد من آیی پس برای توست فردوس.
اگر با شکرت نزد من آیی پس برای توست افزونی.
اگر با توکلت نزد من آیی پس تورا کفایت کنم.
اگر با صبرت نزد من آیی پس برای توست رحمت.

ای بنده من آنکس که غلامی خرید او را بحال خود رها نمی‌کند و من تورا خریده ام و توبنده منی و از من می‌گریزی؟

می‌فرماید:

" وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ " ۱۴۹

اگر کسی بنده‌ای خرید او را به تکلیف می‌دارد و او را مزد نمی‌دهد چرا که او را خریده است ولی خدایتعالی پاداش عمل کننده را کامل می‌دهد چنانکه فرماید:
" جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " ۱۵۰

خریدار اگر بنده را بر عیبی ببند بپوشاند و بر او نیاورد بلکه او را بستاید بدینگونه خدایتعالی به فرشتگان که عیب می‌کردند که:

" أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ " ۱۵۱

آیا قرار می‌دهی کسی را که در آن (زمین) فساد کند و خون بریزد می‌فرماید:

" التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ " .^{۱۵۲}

مخلوق بنده را می‌خرد تا بنده او را حفاظت کند و خدایتعالی بنده را می‌خرد تا خود از بنده حفاظت فرماید.

ادامه داستان....

ایه: " وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ " .

ترجمه: و بدینگونه یوسف را در زمین توانا ساختیم.

کعب^{۱۵۳} رضی الله عنه گوید چون عزیز دست یوسف علیه السلام را گرفته به زلیخا سپرد و به سفارش کرد
" أَكْرَمِي مَثْوَاهُ "

مرتبه او را گرامی دار زلیخا پرسید چرا؟ پاسخ داد که او بزرگوار است و پس از آن خدایتعالی او را به نعمت ایمان بزرگ داشت.

معصوم علیه سلام می‌فرماید هرکه عالمی را بزرگ دارد مرا بزرگ داشته است و هرکس مرا بزرگ دارد خدایتعالی را بزرگ داشته است و هرکس خدایتعالی را بزرگ دارد بهشت برین برای اوست.

وزلیخا دختر یکی از شاهان مملکت مغرب بود تمامی که او را طیموس می‌خواندند. زلیخا چون به یوسف علیه السلام دست یافت و او را نزدیک خود بدید شادمان گشت و به یاد او مشغول گردید و از یادغیراو غافل گردید و غیر او را نمی‌دید و غیر او را بهایی نمی‌گذارد.

معصوم علیه السلام از خدایتعالی حکایت کند هرکس از سؤال کردن من به ذکر من مشغول گردد نیاز او را بهتر و بالاتر از پرشش کنندگان برآورم.

گوید پس زلیخا دست یوسف علیه السلام را گرفته و به داخل بتخانه‌ای برد و بر بتی کوچک سجده کرد و گفت عبادتم را برای تو آورده ام که چنین دوستی را یافته ام.

گوید پس بت که از طلای سرخ و محکم به میخهای آهنی بود با این سخن زلیخا حرکتی کرد بر صورت بر زمین افتاد و آنقدر خود را بر زمین زد تا قطعه قطعه گشت.

پس زلیخا عرض کرد ای یوسف که با بت من چنین کرد؟

فرمود چون برای او سجده کردی و اقرار به عبادت او کردی پروردگار من آن کرد که دیدی و اگر اراده فرماید می‌تواند گردنت را نیز برای اینکار بزند.

زلیخا عرض کرد کیست پروردگار تو؟

فرمود پروردگار ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام و او همانست که مرا و تو را آفریده است.

عرض کرد چگونه پروردگار تو دانست که من به بت سجده کرده ام؟

فرمود او از دیده‌ها غایب است و هیچ چیز از او غایب نیست.

عرض کرد من به دوستی تو او را دوست می‌دارم پس چه خوب خدایی است خدای تو که تو را اینگونه آفریده است و اگر من خدای دیگری را نمی‌پرستیدم خدای تو را می‌پرستیدم ولی پرستش دو خدا ناپسند

است.

یوسف علیه السلام لبخندی زد و قصد خروج کرد. زلیخا به دامان او درآویخت و عرض کرد اگر عزیز این بت را اینگونه شکسته ببیند از کنیزکان سؤال می‌کند که اینچنین کرده است و من بیم دارم که آنان بگویند پروردگار یوسف چنین کرده است ولی تو از پروردگارت بخواه که آن را بحال اول خود بازگرداند. پس یوسف علیه السلام ایستاد و لبانش به جنبش درآمد پس به قدرت الهی بت بحالت اول خود باز گشت زلیخا دگرباره عرض کرد براستیکه من گمان می‌کردم تو را بسیار دوست می‌دارم ولی اکنون دانستم که پروردگار آسمان‌ها تو را بیشتر از من دوست می‌دارد. و در خبر است که او کر شد و جز سخن یوسف علیه السلام نمی‌شنید.

شعر:

اخذ الهوی بمسامعی فاصمنی
فبقيت في الطرق الهوى حيراناً

ترجمه: هوای تو گوشه‌هایم را گرفت پس کرم کرد
پس در راه عشق تو ماندم سرگردان

سپس دستان او را گرفت و به مجلس خود برد و بر او پیراهن سفید شاهانه‌ای پوشانید که بر آن هزار دانه مروارید بود و هردانه به ارزش هزار مثقال و بر سرش دستاری شاهانه بست به ارزش هزار مثقال و کمر بندی بر او بست از یاقوت و زبرجد که ارزش آن آشکار نبود. پس یوسف علیه السلام فرمود چگونه بنده می‌تواند مانند این جامه را در بر کند و آقای او جامه‌ای پست تر برتن داشته باشد؟

زلیخا عرض کرد تو آقایی و او بنده و من هم کنیز آیا او نبود که می‌گفت: "اکرمی متواها" و اگر من توان بیشتری داشتم آن می‌کردم.

پس برای او سیصد و شصت پیراهن و مانند آن مهیا کرد و سیصد و شصت ردا و مانند آن دستار به شماره روزهای سال. هر دست برای يك روز و یوسف علیه السلام هر روز به آرایشی جدید بود که با روزهای دیگر همانند نبود.

نکته

بدینگونه چنانچه باری تعالی جل جلاله بنده‌ای را دوست داشته باشد در هر روز از سیصد و شصت روز سال نظری جدید به او می‌فرماید پس خصایلی هویدا می‌گردد مانند کرامه محبت دوستی خشیت مشاهده قربت وصل تسلیم و معرفت.

فصل

در خصوص "مَكَّنَّا لِيُوسُفَ" یعنی: "یوسف را توانایی عطا کردیم" تفاسیر گوناگونی شده است گفته شده او را توانایی پیامبری دادیم و نیز گفته شده او را توانایی تعبیر خواب دادیم و گفته شده او را توانایی حکومت دادیم که او را بر تخت پادشاهی عزیز مصر نشانیدیم و گفته شده او را توانایی حکمت عطا کردیم تا پرهیزکار باشد و گفته شده او را بر قلبها توانا کردیم تا آن‌ها را فرا گیرد و برگنجینه‌ها توانا کردیم تا آن‌ها را طلب کند و برگردنها توانا کردیم تا بر آنها چیره شود و گفته شده او را بر مصر و نواحی آن

توانا کردیم و گفته شده "مکنه" یعنی اهل مصر را بنده او کردیم که در وقت گرانی قیمت‌ها آنان را به طعامی بخرد و بدینگونه او را توانا ساختیم که انگار می‌گوید قبول و رد ازمن است و او را درچاه انداختم و بعد او را بر سریر پادشاهی نشاندم و او را در پادشاهی توانا ساختم.

ادامه داستان.....

آیه: " وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ "

ترجمه: و تا او را از تأویل احادیث بیاموزیم
سعید بن جبیر^{۱۵۴} رضی الله عنه گوید تأویل احادیث یعنی تفسیر کتب و واسطی گوید یعنی تعبیر خواب و الدمیاطی گوید منظور زبانهای مختلف است که در آن زمان به نهصد زبان تکلم می‌شد و یوسف علیه السلام به همه آنها سخن می‌گفت و گفته شده تأویل احادیث بطن‌های سخن است که و هر سخن چهار بطن دارد ظاهرباطن اشاره و عبارت و یوسف علیه السلام همه آنها را می‌دانست و می‌فهمید.

ادامه داستان

آیه: " وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ "

ترجمه: و خدایتعالی بر کار خود مسلط است
در آن اشارات شگفت وجود دارد که او تعالی فرماید:
آدم خواست ماندن در بهشت را داشت و من نخواستم پس آنچنان شد که من خواسته بودم نه آنچنانکه آدم خواست
و شیطان اراده بزرگی بر فرشتگان و نیکان را کرد و من اراده سیادت او را بر کفار و فاجران کردم پس آن شد که من اراده کرده بودم
و قابیل اراده کرد که عزیزترین و بهترین فرزندان آدم علیه السلام باشد و من اراده کردم که او بدترین آنان باشد پس آن شد که من اراده کرده بودم
و قوم نوح علیه السلام اراده کردند که او را بین خود خوارگردانند و من اراده کردم که او را بین آنان عزیز گردانم پس آن شد که خواسته بودم
و دابل پادشاه اراده مرگ نوح علیه السلام را کرد و من اراده مرگ او را کردم و آن شد که من خواسته بودم
و ابراهیم اراده کرده بود تا پدرش را حفظ کند و من اراده نکرده بودم پس آن شد که من خواستم
و فرعون فصد مرگ موسی علیه السلام را کرد و من اراده مرگ فرعون را کردم پس آن شد که من اراده کرده بودم
و داوود اراده کرد تا فرزندش میثالوم را پادشاهی بخشد و من شاهی را برای سلیمان علیه السلام اراده کرده بودم پس آن شد که من اراده کرده بودم
و ابوجهل پیامبری را برای ولید بن مغیره اراده کرده بود و من برای محمد صلی الله علیه و آله وسلم اراده کرده بودم پس آن شد که من اراده کرده بودم
و برادران یوسف علیه السلام اراده کردند تا یوسف علیه السلام را در قعر چاه نهند و من اراده کردم تا

او را بر بلندای پادشاهی مصر بنشانم پس آن شد که من خواسته بودم نه آنچه که آنان خواسته بودند.

آیه: " وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: ولی بیشتر مردم نمی دانند.

مردمان در قرآن کریم بر شانزده صورتند:

- نخست منافقان:

" وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ " ۱۵۵

از مردمان کسانی هستند که می گویند به خدایتعالی وروز بازپسین ایمان آوردیم و از ایمان آورندگان نیستند.

- دوم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

" أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ " ۱۵۶

آیا حسد می برند بر آنچه خدایتعالی از فضل خود آنان را عطا فرمود؟

سوم عبدالله بن السلام ۱۵۷

" وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ " ۱۵۸

وآنگاه که به آنان گفته شود ایمان آورید آنگونه که مردم ایمان آوردند.

چهارم اخنس بن شریف ۱۵۹

" وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ " ۱۶۰

از مردمان آنانی هستند که گفتار آنان تو را به شگفت می آید.

پنجم نعیم بن مسعود ۱۶۱

" الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ " ۱۶۲

آنانی که مردم به آنان گفتند.

ششم سفیان بن حرب ۱۶۳

" إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ " ۱۶۴

براستی که مردمان بر شما اجتماع کرده اند.

- هفتم حجاج چنانکه فرماید

" وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ " ۱۶۵

و مردمان را فرمان حج داده شد.

هشتم اهل یمن وبرکت

" ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ " ۱۶۶

پس برکت داده شدند از جهت آنکه مردمان را برکت دادند.

نهم اهل مکه

" يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ " ۱۶۷

ای مردمان شما نیازمندان به درگاه خدایتعالی هستید.

دهم بندگان بتها

" وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا " ۱۶۸

و از مردمان آنانی هستند که همتایانی به جز خدایتعالی برمی گزینند.

یازدهم قوم سلیمان علیه السلام

" يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ " ۱۶۹

ای مردم ما را گفتار مرغان آموختند.

دوازدهم قوم حضرت عیسی علیه السلام

" يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ " ۱۷۰

وبا مردمان در گاهواره سخن می فرمود.

سیزدهم مردم اهل طایف

" يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ " ۱۷۱

ای مردم از پروردگار خود پرهیز کنید.

چهاردهم قوم نوح علیه السلام

" وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً " ۱۷۲

مردمان ملتی یگانه بودند.

پانزدهم مردان

" لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ " ۱۷۳

آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردمان بزرگتر است.

شانزدهم قوم یهود

" وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ " ۱۷۴

ولی بیشتر مردمان نمی دانند

فصل ششم: آزمایش یوسف علیه السلام

آیه: " وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ "

ترجمه: و چون یوسف علیه السلام به سن رشد رسید یعنی چون به دوران جوانی و نیرومندی رسید؛ و در تعیین سن رشد اختلاف است در تفاسیر آن را پانزده سالگی ذکر کرده اند و چهارده سالگی نیز گفته شده و ابن عباس و کلبی^{۱۷۵} هفده سالگی گفته اند و مفسرین بیست و سی سالگی نیز گفته اند^{۱۷۶} و گفته شده منظور نهایت و کمال خرد است و نهایت و کمال دانش و شناخت (معرفت) نیز بیان شده و آیه شریفه:

" آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا "

دلیل بر شرافت و برتری خرد بر دانش است چرا که خرد بنیان همه نیکی هاست. و برآستی که چون خدایتعالی خرد را آفرید فرمود پیش آ پس چنین کرد پس آنگاه فرمود برگرد پس چنین کرد پس به او فرمود به سخن آ پس به سخن درآمد سپس فرمود بینا باش پس بینا شد پس فرمود به عزتم و جلالم سوگند از تو نیکو تر نیافریدم نزد من از تو عزیزتر نیست به واسطه تو عطا می کنم و به واسطه تو می گیرم به واسطه تو می شناسانم و بواسطه تو گرامی می دارم خوشا بحال آنکه تو در او ساکن باشی^{۱۷۷}

آیه: " آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا "

ترجمه: او حکم و دانش عطا کردیم
یعنی معرفت و علم توحید و معرفت حلال و حرام^{۱۷۸}
آیه: " وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم
یعنی نمازگذاران را و این دلالت می کند بر
" الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ " ^{۱۷۹}

یعنی نمازهای پنجگانه خطاها را می برند و گفته شده منظور از محسنین نیکوکاران به بندگان خداوند و نیز گفته شده هرکاری که بنده برای رضای خدایتعالی انجام دهد و بر دیگری منتی ننهد " احسان " است و ابن عباس رضی الله عنه گوید " احسان " در اینجا نبوت است و منظور از كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ یعنی ما اینگونه پیامبران را پاداش می دهیم و دیگر از مفسران گوید منظور از احسان در این آیه " شهادت " است چنانکه خدایتعالی فرماید:

" هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ " ^{۱۸۰}

یعنی آیا سزای شهادت جز درجات است و نیز گفته شده منظور تمامی طاعات است.^{۱۸۱}

آیه: " وَرَأَوْنَاهُ الْيَوْمَ فِي بَيْتِهِ عَنِ نَفْسِهِ "

ترجمه: آن زنی که او در منزلش بود نفسش را از او طلب کرد.

زلیخا از شدت محبتی که به یوسف علیه السلام داشت همه چیز را جزء او فراموش کرده بود و جزء سخن او را نمی‌شنید و مفهومی جزء او نمی‌شناخت و جزء او به کسی نگاه نمی‌کرد و در شب نمی‌آساید مگر اندکی و غذایی نمی‌خورد مگر به اشتها او و نفس نمی‌کشید مگر به یاد او و همه چیز را یوسف می‌نامید و اگر رگی از او می‌شکافت و خون از او بر زمین می‌چکید یوسف یوسف می‌کرد و چون سر خود را بسوی آسمان بالا می‌گرفت نام یوسف را نوشته بر ستارگان می‌دید زلیخا در محبت یوسف علیه السلام خرد را باخته و در صورت او حیران و در او شیدا و سرگشته بود:

لها حکمه لقمان و صورت یوسف
ولی صبر ایوب و غربت یوسف
ومنطق داود و عفت مریم
وبکاء یعقوب و حسرت آدم

ترجمه:

برای اوست حکمت لقمان زیبایی یوسف و زباندانی داود پاکدامنی مریم
و برای من است صبر ایوب و غربت یوسف و گریه یعقوب و پشیمانی آدم

ذالنون مصری رحمه الله تعالی فرماید غلامی دیدم باریک میان وزردگونه با پای‌هایی رنجور در بیابان راه می‌پیمود بی هیچ مالی و توشه‌ای و چهارپایی. پیش رفته و بر او سلام کردم و گفتم دوست من تو را بر این حال می‌بینم پس چنین سرود:

ذاب مما فی فؤادی بدنی
وفؤادی ذاب مما فی البدن

ترجمه:

از آنچه در دلم بود جسمم آب شد، ودلم آب کرد هر آنچه در جسمم بود

سهل بن عبدالله تستری^{۱۸۲} رحمه الله علیه فرماید روزی فقیری بر من وارد شد. پس گفت:

ای شیخ چهل روز است قوتی نچشیده ام اگر طعامی بخورم جایز است یا نه؟

پس یاران را گفتم از خوراک دوستان او را دهند.

پرسید چیست خوراک دوستان گفتم خرما.

گفت ای شیخ در این مسئله به شبهه افتادی خوراک نزد ماست و آن همان خدایتعالی است. پس صیحه‌ای زد و گفت هرگاه تشنه می‌شوم چون آب می‌نوشم تشنگی ام بیشتر می‌شود.

پس برخاست که برود پس گفتم به آنچه که می‌پرستی سوگندت می‌دهم مهمانی مرا بپذیری.

گفت به شرط آنکه جزء با من نخوری و جزء با من نوشی و نزد من نشینی آنچنان که من می‌نشینم و در خوراک بر من تعرض نکنی مگر پس از چند روز.

پس گفتم باشد.

پس چهل روز نشست و من سه روز نشستم پس گفتم ای فقیر مرا فرمان خوردن ده که مرا بیش از این تاب نیست با تو باشم گفت این بدان است که تو با من هستی و با او نیستی و اگر با او بودی هرآینه شکیبایی می‌کردی آنگونه که من شکیبایی می‌کنم.

وچهل روز تمام در محل خود نشست و نخوابید و نخورد و نه ایستاد و وضوء نساخت.

پس از چهل روز پس گفت بیاور آنچه همراه توست.

پس خوراکی برایش آوردم پس چون دست به خوراك دراز کردم گفتم بسم الله الرحمن الرحيم. پس به ضربه‌ای مرا بزد و گفت ای جاهل آیا ذاکر را ذکر می‌کنی؟ و چرا اینگونه ذکر می‌کنی؟

پس فریادی کرد و خارج شد و چیزی نچشید پس گمان بردم که او فرشته‌ای مقرب است و یا پیامبری مرسل ندایی شنیدم که می‌گفت او نه فرشته‌ای مقرب است و نه پیامبری مرسل بلکه او بنده‌ای دوستدار خدایتعالی از بنی آدم است.

معصوم علیه السلام فرماید کسی که خدایتعالی را دوست داشته باشد دیگری را دوست نخواهد داشت و نیز فرمود دوستدار خدایتعالی همیشه بیدار است و فرمود اگر خدایتعالی بنده‌ای را دوست بدارد او را محبوب مردم گرداند و اگر بنده خدایتعالی را دوست بدارد او را از مردم جدا می‌گرداند به گونه‌ای که هیچ کس او را نشناسد به جزء خدایتعالی و گفته شده بدن دوستدار خدا با دوستان است ولی قلبش چون ابر در حرکت است.

و ابن عباس رضی الله عنه گوید زلیخا می‌گفت عزیز مرا فرمود جایگاه او را گرامی دار پس خواستم برای او خانه‌ای بسازم که مانند آن را هیچکس نساخته پس جمله دانشمندان و مهندسين را فراخواندم و آنان را گفتم می‌خواهم خانه‌ای بسازید که اگر یوسف علیه السلام در مشرق آن باشد سوی مغرب آن را ببیند و اگر در مغرب آن باشد مشرق آن را ببیند و اگر در بالا باشد پایین خانه را ببیند و اگر بر روی زمین باشد بالا را ببیند و او در طول روز مرا ببیند به هر جای که روی نمایم. پس یکی از آنان گفت شایسته است که چنین خانه‌ای از شیشه خالص ساخته شود.

چنین است که خدایتعالی قلب بنده مؤمن را به شش نام نامیده است:

شیشه پس فرماید:

" مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاقَةٍ " ۱۸۳

مثال نور او مانند جای چراغ است یعنی مثل قلب مؤمن مانند جای چراغ است که در آن چراغی است. چراغی درون شیشه. خدایتعالی قلب مؤمن را به شیشه تشبیه فرمود پس مثل نفس مؤمن مانند خانه است و قلب او چون چراغ و معرفت او چون چراغ است توحیدش چون دست آویز چراغ و محبتش چون آتش چراغ و طاعتش چون فتیل چراغ و اخلاصش چون روشنایی چراغ و چون زبان به اقرار آنچه که در قلب و روحش است بگشاید تمامی اهل عرش رحمن از نور او بهره برند.

پس زلیخا خانه‌ای چراگاه ساخت بر چهار پایه که يك پایه آن از شیشه يك پایه آن از زمرد پایه دیگر از فیروزه و پایه چهارم از عقیق بود و بین فیروزه و عقیق بریده‌های گوهر نشان کار گذاشته بود و برای آن چهار ستون بنا کرد وزیر هر ستون گاوی سیمین واسبی از زرین که بر آن‌ها انواع گوهرها نشانیده شده بود و چشمانشان از یاقوت قرمز بود قرار داد و داخل خانه را با چهره‌های گوناگون پرندگان و چهارپایان و درندگان آراست و در زیر خانه درختان گوناگون زرین و سیمین با گوهرهای گوناگون نهاد و سقف آن را با چوب ساج زرکوب بنا نهاد و در میان خانه سفره‌ای نهاداراسته به انواع زینتهای نیکو و در آن تختی از چوب ساج نزدیک سفره کار گذاشت و در هر گوشه‌ای آهویی زرین و کنیزی زرین قرار داد که در دستان کنیزی کاسه‌ای زرین و ابریق در دستان کنیز دیگر چراغی و عود سوزی زرین قرار داشت و برای آن خانه دره‌ایی از صندل و عاج کارگذارد که برهر در طاووسی زرین با پای‌هایی زرین که سرش

زمردين منقارش عقیق دُم و پرش از فیروزه و درمیانش پر از مشک گردیده بود. و در میانه خانه خانه‌ای دیگر بساخت از آبگینه که پایین و بالا و اطرافش از شیشه بود پس ندیمه خود را گفت که من براستی در محبت این غلام عبرانی غرق گردیده ام ندیمه اش او را گفت که خود را به انواع آراستنی‌های زیبا بیارای تا او را به اینجا دعوت کنم پس چنین کرد چون یوسف علیه السلام به آن مکان پای نهاد هنگام ظهر بود پس چون به آنجا نگرست به پروردگار خود عرض کرد: بار خدایا کسی از اینجا نجات نمی‌یابد مگر آنکه معصوم باشد پس به عصمت خود ای ارحم الراحمین مرا از لغزش حفظ فرما...

پس زلیخا او را گفت ای دوست من ای نور چشمم و ای ریحانه قلبم من این خانه را از برای تو ساخته ام.

فرمود ای زلیخا پروردگار من برای من در بهشت قصری نیکوتر ساخته است که هرگز خراب نمی‌شود.

زلیخا عرض کرد آیا در آنچه تو را امر می‌کنم طعنه می‌زنی؟

فرمود از آن بیم دارم که خدایتعالی مرا و خانه ات را بکام زمین فرو فرستد.

عرض کرد یا یوسف چه دلرباست بوی تو!

فرمود اگر بر قبر من پس از سه روزگذرکنی از من فرار خواهی کرد.

عرض کرد ای یوسف چه زیباست آن چشمانت.

فرمود این دو پس سه روز در قبر من فرو هشتگانی بر رخساره ام خواهند بود.

عرض کرد ای یوسف چه زیباست مویهایت.

فرمود آن نخست چیزی است که در قبر از من می‌ریزد.

عرض کرد چه زیباست رخسار تو فرمود.

خدایتعالی چنین کرد.

عرض کرد چه زیباست بالای تو.

فرمود خدایتعالی اینگونه آفریدم.

عرض کرد چرا از من روی گردانی؟

فرمود چون رضایت پروردگارم را می‌خواهم.

عرض کرد تمامی گنجینه‌هایم را با بندگان و کنیزکانش می‌بخشم تا از تو راضی گردد.

فرمود پروردگار من رشوت نستاند.

عرض کرد شنیده ام که او اندکی می‌پذیرد و وبسیار زیاد باز پس می‌دهد.

فرمود او تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

عرض کرد اگر مرا فرمان دهی اسلام آورم و دینم را بگردانم.

فرمود این بخواست و مشیت خدایتعالی است.^{۱۸۴}

آیه: " وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ "

ترجمه: و همه درها را بست

این عباس رضی الله عنه گوید یعنی زلیخا بر نفس خود در هر چیزی را بسته بود مگر مهر یوسف علیه السلام.

وکلبی گوید درهای آن خانه را بر روی یوسف علیه السلام بیست و برای آن خانه چهار در بود و حسن بصری رحمه الله علیه گوید زلیخا درهای ستایش و سرزنش را از شدت محبت یوسف علیه السلام بر روی خود بست.

آیه: " وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ "

ترجمه: و(آن زن) گفت مهیاست برای تو

خدایتعالی برای زلیخا سه چیز یاد می‌فرماید: نافرمانی، طلب نفس و بستن درها ولی برای یوسف علیه السلام چیزی ذکر نمی‌فرماید چرا که او تعالی پوشاننده پوشیدنی‌های دوستدار خود است و آشکارکننده نهان‌های دشمنان و بیگانگان.

آیه: " قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ "

ترجمه: (یوسف علیه السلام) گفت پناه بر خدایتعالی که پروردگار من نیکوترین جایگاه من است^{۱۸۵}

تا بدانکه نیکی نزد هیچ مرد با اصالتی از بین نمی‌رود ولی نیکویی نزد آنکه او را اصالتی نیست از بین رفتنی است پس چون نیکی نزد آفریده ماندنی است پس چگونه نزد آفریننده ماندنی نباشد چنانکه پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرماید: " حرام شد بر هر نفس پلید خروج از دنیا مگر آنکه بدی کند به آنکه به او نیکی کرده است" و نیز معصوم علیه السلام فرمود: " دلها خوی می‌گیرند بر مهر آنکه به آنان نیکی کند".

نیکی زلیخا به یوسف علیه السلام بیش از نیکی عزیز به او بود ولی نیکی زلیخا به شوب گناه و پلیدی آلوده بود و این همان است که صاحب خود را به سوی خواری دنیا و حسرت آخرت ره می‌برد چنانکه خدایتعالی فرماید:

" ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً " ۱۸۶

آیه: " الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ "

ترجمه: و آن زنی که یوسف علیه السلام در منزلش بود از نفس او وی را طلب کرد.

و آن زن زلیخا بود که او را از نفسش طلب نمود و براو قصد کرد.

وگفته شده طلب کننده زن عزیز بوده است.

آیه: " وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ "

ترجمه: آماده است برای تو

یعنی بشتاب و نیز به معنی "این زینتها برای توست" هم گفته شده.

زلیخا یوسف علیه السلام را دوست می‌داشت پس درهای ستایش و سرزنش را بر روی خود بست و درهای محبت او را باز نگاه داشت پس بدینگونه آنکه خدایتعالی را دوست می‌دارد تمامی درهای گفته‌ها و گمان‌ها را بر نفس خود بسته و درهای دنیا و آخرت را نیز بر قلب خود می‌بندد.

آیه: " قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ "

ترجمه: پناه می برم بر خدایتعالی
یعنی چنگ می زرم بر ریسمان خدایتعالی از آنکه مرا به آن می خوانی و به او پناه می برم
آیه: " إِنَّهُ رَبِّي "

ترجمه: او پروراننده من است
یعنی او آقای من است
آیه: " أَحْسَنَ مَثْوَايَ "

ترجمه: جایگاهم را بزرگ داشته است
یعنی مرا نیکو داشته است داشته وارج نهاده است پس هرگز در خانه او و دراهل او خیانت نمی کنم.
آیه: " إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ "

ترجمه: براستی که ستم کنندگان رستگار نمی گردند.
معصوم علیه صلوه والسلام فرماید بزرگترین گناهان کبیره سه چیز است شرك به خدایتعالی و نفرین پدر و مادر و زناى مرد با زن همسایه خود وگویند در روز رستاخیز مرد زناکار را در تابوتی از آتش می آورند وگویند اهل رستاخیز تا پانصد سال راه از بوی بد زنا کار به فریاد برآیند و گفته شده زندگانی زنا کار کوتاه وارجش نزد خدایتعالی ناچیز است و یکی از نیکان گوید در بیابانی زنی زیبا دیدم پس مرا گفت
آیا قرآن را مقدم می داری گفتم آری
گفت خدایتعالی فرماید:

" قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ " ۱۸۷

مومنان را بگو تا چشمها را فرو بندند و و عفت خود را نگاه دارند.
شعر:

ولست من النساء و لست منى
ولا اتى الفجورالى الممات
فلا يخطر بقلبك غير شى
يسرك يوم يأتى من فراق

ترجمه:

از زنان نیستی و از من هم نیستی، و میاور گناهانت را با خود بسوی مرگ
پس بر دلت گمانی مگذران مگر چیزی که، تو را خوش آید در روزی که از جدایی می آید

گوید پس مرا ندا کرد ای شیخ بر پس خود بنگر که چیزی شکفت خواهی دید گوید پس به پشت خود نگریستم پس او را ندیدم پس به سوی مکه رفتم و هفت سال آنجا مجاور گردیدم پس باز گشتم به آن موضع که او را گم کرده بودم در آن از دوردست شخصی را دیدم که به من نزدیک شد و به ثانیه ای از من دور شد پس او را ندا کردم به معبودت سوگند که بایستی پس به او نزدیک شدم پس او را گفتم تو کیستی خدایتعالی ترا رحمت کنادگفت من همانم که مرا گم کرده بودی پس او همان زن پاک نهادی بود که از من نهان گشته واز من گریخته بود پس گفت سلام بر تو باد و دگر بار نهان گردید و کالبدش ناپدید شد.

آیه: " وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا "

ترجمه: و هرآینه آن زن آهنگ اونمود و او آهنگ آن زن کرد.
در روایت است که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را کرد با ذکر محاسن، قد و بالا مویها چشمان و پاکش تا آنکه یوسف علیه السلام به او متمایل گردید.
و نیز گفته شده زلیخا به گناهان قصد کرد و یوسف علیه السلام به فرار از او.
و هم گفته شده یوسف علیه السلام قصد کرد تا او را باز دارد.
آیه: " لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ "

ترجمه: اگر نبود که ببیند برهان پروردگار خود را.
گفته شده چگونه چنین است حال آنکه او علیه السلام پیامبر خدایتعالی بود پاسخهای گوناگون گفته شده از آن جمله اند: آزمایش - چراکه خدایتعالی پیامبران خود را به آزمایش دچار می فرماید تا آن هنگام که او را یاد می کنند در طاعت او تعالی با ترس و مراقبت بکوشند.
و گفته شده خدایتعالی آنان را دچار آزمایش می فرماید تا آنان قرارگاههای نعمتش را بر آنان بشناساند.
و هم گفته شده آنان را به آزمایش دچار می فرماید تا آنان را نشانه ای برای گناهکاران در امید به خدایتعالی قرار دهد.

و گفته شده یوسف علیه السلام به آزمایش دچار گردید چرا که در نفس خود گفت من از برادرانم بهترم چرا که آنان به جهت عاق پدراز زمره گناهکارانند پس خدایتعالی اراده فرمود تا یوسف علیه اسلام نیز در جمله آنان باشد.

فصل... در بیان برهان و چیستی آن اختلاف است.

گروهی گفته اند آن پرنده ای بود که بر دوش او نشست و درگوش او زمزمه کرد چنین مکن که از درجه پیامبران به پایین افتی.

و گفته شده یوسف علیه السلام حضرت یعقوب علیه السلام را دید که انگشت بر دهان می گزید و می گفت یا یوسف آیا مرا نمی بینی؟

و حسن بصری گوید یوسف علیه السلام زلیخا را دید که چیزی را می پوشاند پس پرسید چیست؟
زلیخا پاسخ داد که روی بتم را می پوشانم تا مرا نبیند.

پس یوسف علیه السلام فرمود تو از جسمی بیجان که نه می اندیشد و نه می بیند حیا می کنی پس من شایسته ترم که از آنکه مرا می بیند و پنهان و آشکار مرا می داند حیا کنم.^{۱۸۸}
خداوندگاران سخن گویند در نهان یوسف علیه السلام ندا در داده شد که ای یوسف نام تو در دیوان پیامبران است و تو می خواهی کار نا بخردان کنی؟

و گویند نوشته ای را دید در دستی را که از دیوار بیرون آمده که بر آن نوشته شده بود:

" وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا " ۱۸۹

و گفته شده سقف خانه باز شد پس صورتی را دید در نهایت زیبایی که می گفت ای پیامبر عصمت چنین مکن که تو معصوم هستی.

و گفته شده یوسف علیه السلام سر را پایین انداخت دید بر زمین نوشته شده هر آنکس بدکند سزای آن

خواهد دید.

وگفته شده فریشته‌ای بر او فرود آمده پشت او را با باله‌ایش مسح کرد پس شهوت از انگشتان پای‌های او خارج گردید.

وگفته شده پادشاه را در در خانه دید که او را می‌گفت مگر من اینجا نبودم؟

وگفته شده حجابی بین آن دو واقع شد به نحوی که هیچ يك دیگری را نمی‌دید

و هم گفته شده یوسف علیه السلام یکی از همنشین‌های بهشتی خود را دید پس از زیبایی او در شگفت شد پس او را پرسید تو آن که هستی گفت آن کسی که زنا نکند.

وگفته شده پرنده‌ای بر او گذشت و او را ندا داد ای یوسف شتاب مکن او بر تو حلال خواهد شد چرا که برای تو آفریده شده.

و نیز گفته شده او علیه السلام چاهی را که در آن بود دید که فریشته‌ای بر آن استاده بود و می‌گفت ای یوسف آیا این چاه را فراموش کرده‌ای؟

وگفته شده زلیخا را بر صورتی زشت دید پس از او گریخت.

وگفته شده شخصی را در برابر خود دید پس او را گفت ای یوسف نگاهی بر جانب راست خود بیفکن پس چون نگرست ماری دید بزرگتر از هر آنچه وجود دارد که می‌گفت فردا زنا کار در شکم من است پس یوسف علیه السلام از او گریخت.

آیه: "وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا "

ترجمه: هر آینه آن زن آهنگ او نمود و او آهنگ آن زن کرد

گفته شده بار نخستی که زلیخا آهنگ یوسف علیه السلام را نمود در خواب بود و یوسف علیه السلام هم آهنگ او را کرد چرا که او را در خواب دیده بود و از این بابت دانسته بود که او صاحب اصلی زلیخاست

و این نیکو تأویلی است چرا که پیامبران معصوم هستند و آهنگ نافرمانی نمی‌کنند.

آیه: " كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ "

ترجمه: و بدینگونه از او بدی و پلیدی را برگردانیم چرا که او از بندگان خالص ما بود"

او را مخلص نامید هنگامی که از زلیخا می‌گریخت که به پیراهن او در آویخته بود.

بدینگونه شایسته است که بنده عاشق خدایتعالی از شیطان بگریزد و به عصمت رحمن درآویزد.

یکی از بزرگان گوید در جوانی زنی را دیدم پس آهنگ او کردم و آن شبی بود تاریک پس مرا گفت آیا حیا نمی‌کنی که کسی ما را ببیند پس او گفتم در اینجا جز ستارگان نیستند گفت پس کجاست آن ستاره ساز؟

پس پشیمان و توبه کار بازگشتم و در نهانم ندا شد که تو را از مخلصان قرار دادیم که به اوتعالی در آویزی از جهتی که به اوتعالی وصل گردی.

پس اینگونه مؤمن به ریسمان مولای خود در می‌آویزد تا به او پیوندد چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا " ۱۹۰

در ارکان وصال شناخت چگونگی وصول در تمامی مقامات از تقوی بدست می‌آید چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" فَإِنَّ خَيْرَ الرَّادِّ التَّقْوَى " ۱۹۱

ترجمه: توشه برگزیده پس بدرستی که بهترین توشه‌ها تقوی است " تقوی لباس دلها و مایه وحشت اهریمن است.

خدایتعالی فرماید

: " وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ " ۱۹۲

و نیز فرماید:

" وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا " ۱۹۳

و آنان را به کلمه تقوی الزام کردیم و آنان به آن و اهل آن شایسته تر بودند. و کلمه تقوی همانا قول لا اله الا الله و راستی در آن است و آن میزان سنجش تقوی است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ " ۱۹۴

ترجمه: آنان همانند که راستی کردند و آنان همان تقوی پیشگان هستند. و آن دانشی که خدایتعالی در کتاب فرو فرستاد نیست مگر هدایت تقوی پیشگان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ " ۱۹۵

ترجمه: الم این کتابی است که در آن هیچ شك در آن راه ندارد و به راه آورنده تقوی پیشگان است. و خدایتعالی فرمان داده بر فراگیری دانش بوسیله تقوی چنانکه فرماید:

" وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا " ۱۹۶

ترجمه: تقوی از خدا پیشه کنید و دانایی بگیرید.

و نیز خدایتعالی فرماید:

" وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ " ۱۹۷

ترجمه: از حریم خدایی دوری کنید تا خدایتعالی شما را یاد دهد. و خدایتعالی در همه جا تمامی گفته‌ها و کرده‌ها را به تقوی مقرون فرموده است.

چنانکه خدایتعالی فرماید:

" كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ " ۱۹۸

ترجمه: نوشته شد بر شما روزه چنانکه بر کسان پیش از شما نوشته شد شاید که تقوی پیشه نمایید.

و نیز خدایتعالی درباره حج فرماید:

" وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الرَّادِّ التَّقْوَى " ۱۹۹

ترجمه: توشه برگیرید که برترین توشه‌ها تقوی است.

و هم خدایتعالی فرماید:

" لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ " ۲۰۰

ترجمه: گوشت و خون آنچه که قربانی می‌کنید به خدا نمی‌رسد ولی تقوی شما به خدا می‌رسد.

و خدایتعالی درباره جهاد می‌فرماید:

" وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ " ۲۰۱

ترجمه: و هر آینه خدایتعالی شما را در بدر یاری فرمود در حالی که شما بیچارگان بودید پس تقوی خدای را پیشه نمایید باشد که سپاسگزار باشید.

هم او تعالی می‌فرماید:

" لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ " ۲۰۲

ترجمه: برای کسانی از آنانکه نیکی نموده و تقوی گزیدند پاداشی بزرگ است. و خدایتعالی فرماید: "وان تعفوا اقرب للتقوی" ترجمه: اگرگذشت نمایید آن به تقوی نزدیکتر است.

و هم او تعالی فرماید:

" وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ " ۲۰۳

ترجمه: پس بخورید از آنچه خدا روزی فرمود شما را حلال و پاکیزه و تقوی الهی پیشه کنید.

و نیز خدایتعالی فرماید:

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " ۲۰۴

ترجمه: ای آنانی که ایمان آورده اید تقوی الهی پیشه کنید و آنچه را از ربا برجای مانده رها کنید اگر از مؤمنان می‌باشید. و همچنین فرماید:

" أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ " ۲۰۵

ترجمه: آنان کسانی هستند که خدایتعالی دل‌هایشان را به تقوی آموزده است برای آنان است آمرزش الهی و پاداشی بزرگ.

خدایتعالی فرماید:

" الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ " ۲۰۶

ترجمه: و هر آنکه تقوی الهی پیشه نماید خدایتعالی او را از جایی که انتظار آن ندارد روزی فرماید. و هم او تعالی فرمود:

" وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا " ۲۰۷

ترجمه: هر آنکه تقوی الهی پیشه نماید خدایتعالی برکار او گشایش فرماید.

و نیز فرماید:

" وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا " ۲۰۸

ترجمه: و آن را که پروا کند بدیهایش را بیوشانیم و پاداشش را چندان نماییم.

و خدایتعالی فرماید:

" فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا " ۲۰۹

ترجمه: خدایتعالی را هر قدر توانید پرهیز کرده و گوش فرا دارید.

و هم او تعالی فرماید:

" أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ " ۲۱۰

ترجمه: گرامی ترین شما نزد پروردگارتان پرهیزگارترین شماست.

و خدایتعالی فرماید:

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ " ۲۱۱

ترجمه: ای آنانی که ایمان آورده اید خدای را آنچنان که حق اوست پرهیز کنید و مرگ را ملاقات نکنید مگر آنکه مسلمان باشید.

و نیز فرماید:

" فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا " ۲۱۲

ترجمه: خدای را پرهیز کنید آنچنان که حق پرهیز اوست و گوش فرا دارید و پیروی کنید.

خدایتعالی مؤمنان و پرهیزگاران به ولایت و محبت مصون داشت.

چنانکه خود او تعالی فرماید:

" وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ " ۲۱۳

خدایتعالی ولی پرهیزکاران است.

خدایتعالی فرماید:

" اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا " ۲۱۴

ترجمه: خدایتعالی ولی آنانی است که ایمان آورده اند.

و خدایتعالی فرماید:

" وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ " ۲۱۵

ترجمه: خدایتعالی دوستدار شکیبایان است.

و هم او تعالی فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ " ۲۱۶

ترجمه: خدایتعالی دوستدار پارسایان است.

و خدایتعالی فرماید:

" وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ " ۲۱۷

ترجمه: خدایتعالی دوستدار نیک کرداران است.

و اوتعالی فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ " ۲۱۸

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توبه‌کنندگان و دوستدار پاک‌شوندگان است.

و خدایتعالی فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ " ۲۱۹

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توکل‌کنندگان است.

و خدایتعالی فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ " ۲۲۰

ترجمه: خدایتعالی دوستدار توبه‌کنندگان است.

و نیز خدایتعالی فرماید:

" إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ " ۲۲۱

ترجمه: خدایتعالی هرآینه با نیک‌کرداران است.

و خدایتعالی فرماید:

" إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ " ۲۲۲

ترجمه: جز پرهیزکاران کسی در شمار اولیاء پروردگار نیست. که برای بزرگداشت پرهیزکاران از حصر "الّا" استفاده فرمود نیست اولیائی به جز پرهیزکاران و تمامی این آیات و غیر آن در قرآن کریم برآن دلالت دارد که تقوی ستون بزرگ اسلام است پس نظرکن در حال مستدرجین چون ابلیس و بلعم و برصیصا که با بزرگی درجه کمالشان چون در تقوی سستی نمودند و پیروی خواهش نفس خود را کردند چگونه از درجات کمال سرنگون شدند.

شعر:

لوكان فى العلم من دون التقى الشرف
لكان اشرف خلق الله ابليس

ترجمه: اگر دانش بدون پارسایی شرافتی داشت هرآینه اهریمن بهترین مخلوقات بود.

پس خوشا بحال خردمند پارسا هم اوکه جاودانگی را برمی‌گزیند و جهان تباه شونده را وا می‌نهد.

و دوری می‌کند درگفتار و کردار خوراک و پوشاک از آنکه از پارسایی دوری کرده است.

و پارسا چون دانست همشین بد مایه کاستی دنیا و رسوایی آخرت است شتابان بسوی خدایتعالی

می‌گریزد چنانکه خدایتعالی فرماید:

" فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ " ۲۲۳

ترجمه: پس بسوی خدایتعالی بگریزید

و نیز خدایتعالی فرماید:

" إِلَّا حِزًّا يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ " ۲۲۴

ترجمه: دوستان در این روزگروهی دشمن گروهی دیگرند مگر پارسایان.

که مراد از این روز روز بازپسین است.

و هم او تعالی فرماید:

" يَا وَيْلَتَى لَيْتَى لَمِ أَنْتَخَذْ فُلَانًا خَلِيلًا " ۲۲۵

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وای بر من ای کاش فلانی را دوست نمی گرفتم

و نیز خدایتعالی فرماید:

" يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَسَّ الْقَرْيُنُ " ۲۲۶

ترجمه: ای کاش بین من و تو جدایی به اندازه خاور تا باختر بود پس بد همنشینی است.

و همنشیمان بد آنانی هستند که خدایتعالی در باره آنان در قرآن فرموده:

" إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ " ۲۲۷

ترجمه: خدایتعالی کافران را دوست ندارد

" إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ " ۲۲۸

ترجمه: خدایتعالی برپاکنندگان تباهی را دوست ندارد.

" إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ " ۲۲۹

ترجمه: اوتعالی اسراف کنندگان را دوست ندارد.

" إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ " ۲۳۰

ترجمه: خدایتعالی خیانت پیشه گان را دوست ندارد.

و نیز خدایتعالی رانده شدگان را نیز دوست ندارد.

نکته...

زلیخا از جهت تعلق به یوسف علیه السلام نا امید نشد و پس از آن نیز به وصال او رسید بدین ترتیب بنده چون به کتاب خدایتعالی درآویخت به آن عزیز منان متصل می گردد.

نکته....

زلیخا پیراهن رویی یوسف علیه السلام را درید و آن پیراهن خود یوسف علیه السلام بود پس دستش به پیراهن زیرین یوسف علیه السلام نرسید و آن پیراهن یعقوب علیه السلام بود. ۲۳۱
بدینگونه برای بنده دو پیراهن است پیراهن بنده گی و آن پیراهنی است که بنده بدست می آورد و پیراهن معرفت که خدایتعالی به او عطا می فرماید پس شیطان اگرچه ممکن است پیراهن طاعت بنده را بدرد ولی هرگز بر پیراهن معرفت دست نمی یابد. بنابراین شایسته است که اگر بر بنده از سوی شیطان حمله شد به خدای رحمن گریزد.

ادامه....

آیه: " وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ "

ترجمه: آن دو بسوی در شتافتند و پیراهن یوسف علیه السلام از پشت پاره شد و آن دو آقای زلیخا را

نزد در یافتند.

و نمی فرماید آقای آن دو نفر چرا که یوسف علیه السلام آزاد بود.

پس زلیخا شوی خود را گفت:

آیه: " قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا "

ترجمه: چیست سزای آنکس که بر اهل تو اراده بد داشته باشد

و در اینجا منظور از "بد" زناست. پس شوهر ساکت شد پس زلیخا ادامه داد:

آیه: " إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ "

ترجمه: مگر زندان یا شکنجه ای دردناک.

یعنی او را بزنی پس شوهر او پرسید چرا کشتن نه؟ پاسخ داد چون عاشق معشوق را به هر عذابی گرفتار می کند جزء آنکه او را نمی کشد. پس شگفتا از خدایتعالی که بنده را در دنیا به انواع عذاب زندان گرفتار می کند ولی او را در آخرت به عذاب آخرت نمی سوزاند.

آیه: " قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي "

ترجمه: (یوسف علیه السلام) فرمود او از من نفسم را برای خواهش خود می خواست.

پس در این هنگام کودکی شیرخواره در گاهواره به سخن درآمد و این شایسته قضاوت است که قاضی برگواهی یکی از طرفین حکم ندهد.

پس از زلیخا پرسید آیا گواهی داری؟

گفت نه.

پس روی به یوسف علیه السلام کرد و گفت آیا این بود سزای من که تو را دهش کردم و بزرگت داشتم و برگزیدمت و در چشم مردمان تو را بالا بردم و به پادشاه نزدیکت کردم و بر سپاهیان گماردمت هموار کردم بر تو پادشاهی ام را و گنجینه هایم را آنچه می خواستی در آن می کردی پس انگیزه خیانت داشتی پس چه بد بنده ای بودی تو بر مولایت.

نکته.....

شرمت باد در برابر خدایتعالی آن گه که تو را می فرماید ای بنده من!

من تو را از نیست به هست آوردم و به برگزیده ترین آیین ها بزرگت داشتم و به رکوع و سجده تو را به خودم نزدیک ساختم و بر دلت را معرفت خودم را بخشش دادم و تو از من گریختی و مخالفت من کردی نافرمانی ام کردی و گناه کردی و زنا کردی و آیینت را به دنیا فروختی و خواهش نفس تو را متوقف کرد و نفس تو آن را بر تو آرایید و اینچنین کرد بنده من.

شعر:

فما عذری غدا يوم الحساب
وقد سطر الخطايا في الكتاب
وكم شيخ ينوح على الشاب
فلایقدر على رد الجواب
فيلقى بئس انواع العذاب
شراب من حميم واشراب

ذنوبی سیدی قطعت جوابی
اذا نودیت قم للعرض فاقرأ
وكم شاب ینادی و اشبابی
وكم من ناطق قد صار بکما
وكم وجه صبیح صار فخما
طعام من ضریع لیس یغنی

فیبلی الجسم من کرب العذاب
وجد بالعتق من سوء حساب

ومن سربال قطران فیکسی
فیاحنان و یا منان عفوا

ترجمه:

گناهانم ای مولای من زبانم را بند آورده‌اند، پس در فردای حساب عذری برای من نیست
آن هنگام که صدایم کنی که برخیز و کتابت را بخوان، وسط‌های این کتاب نیست مگر خطاهای من
و چه جوانهایی که مرا و جوانیم را خواندند، و چه پیرهایی که مرا به جوانی پند می‌دادند
و چه سخنورهایی که چون بنزد شما آمدند، زبانشان بند آمد که بتوانند پاسخی بدهند
و چه صورتهای زیبایی که چون بنزد شما آمدند، بر آنها زشتی‌های عذاب نمایان شد.
خوراکش از گدازنده‌هایی است که سیر نمی‌کنند، و آبش داغ و جوشان است
و قطرات قیر داغ از لباسهایم می‌چکد، و از این رنج بی پایان کالبدم می‌فرساید
پس ای صاحب منت مرا ببخش، و بر من رحم کن با جدا کردن من از بدی حسابم

پس یوسف علیه السلام فرمود کسی هست که بر بی گناهی من گواهی می‌دهد پرسید کیست آن فرمود
کسی از اهل زلیخا پس اینگونه است که خدایتعالی می‌فرماید:
" وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا "

ترجمه: و گواهی از اهل آن زن گواهی داد.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: گواهی داد چرا که او چون مکر زلیخا را شنید از شکاف در به درون
می‌نگریست و نیز گفته شده که او نوزادی چهل روزه بود و گفته شده که خواست تا بر محبت زلیخا به
یوسف علیه السلام گواهی دهد چنانکه یوسف علیه السلام فرمود مرا گواهی است که بر محبت زلیخا
به من گواهی دهد. و اهل اشارت گفته‌اند منظور از گواه زردی رخسار است چرا که عشق در رخسار رخ
می‌نماید.

عزیز پرسید چگونه کودک شیرخوار گواهی تواند داد یوسف علیه السلام فرمود او سخن می‌گوید به
فرمان خدایتعالی کسی که هر چیزی را به سخن می‌آورد.

پس ملك کودک شیرخوار را پرسید ای غماز چه گواهی می‌دهی؟

گفت: گواهی می‌دهم که خدایی نیست جز خدایتعالی و خدایتعالی خود گواهی داده که جز او خدایی
نیست و تو مرا به اینچنین مخوان که خدایتعالی نیش زبان زندگان را دشمن می‌دارد و این گروه بدترین
آفریده هاست و خدایتعالی هر گناهی را می‌آمرزد بجز شرك و بجز نیش زبان. و درمیان آن دو اینگونه
حکم کن و به پیراهن بنگراگر پارگی آن از پیش باشد پس گناه از یوسف است و اگر از پس دریده شده
باشد پس زلیخا گنهکار است.

و این است سخن خدایتعالی که می‌فرماید:

" وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَلِّبْتَهُ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ "

ترجمه: اگر پیراهن آن از پیش دریده بود پس آن زن راست می‌گوید آن مرد از دروغ گویان است و اگر
پیراهن از پس دریده است پس آن زن دروغ می‌گوید و یوسف از راست‌گویان است

نکته.....

چون این نوزاد بزرگ شد یوسف علیه السلام از برای آن گواهیی که داده بود فرمود تا او را بزرگ داشتند و عزت نهند پس شگفت نیست آن را که بریگانگی خدایتعالی گواهی دهد خدایتعالی بزرگ داردش در هر دو جهان.

نکته.....

آنکه گواهی بر بیگناهی یوسف علیه السلام داد از اهل زلیخا بود پس از اهل یوسف علیه السلام شد پس آنکه گواهی بر پروردگاری مولا دهد شایسته است که از اهل مولا گردد چنان است که خدایتعالی می فرماید:

" وَأَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا " ۲۳۲

ترجمه: و آنان را به کلمه پارسایی ملزم ساخت و آنان شایسته تر به آن بودند و اهل آن بودند. پس اهل توحید اهل ویژه خدایتعالی هستند و خدایتعالی در سرگذشت نوح علیه السلام می فرماید:

" قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ..... " ۲۳۳

ترجمه: او (پسرت) از اهل تو نیست.....

چرا که او یکتاپرست نیست پس نجات او را از من مخواه پس پیامبر را در نجات او سرزنش فرمود.

ادامه داستان.....

آیه: " فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ "

ترجمه: پس برپیراهنش نگاه افکند که از پیش دریده بود پس گفت این از مکر شما زنان است و براستی که مکر شما زنان بزرگ است.

سپس روی به یوسف علیه السلام کرد و عرض کرد:

آیه: " يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنَّا هَذَا "

ترجمه: ای یوسف از این (کار) روی بگردان

ای یوسف نزد من از داستان هیچ مگوی و او را در برابر من رسوا مکن.

نکته.....

عزیز مصر با آن خدا ناشناسی اش خواست رسوایی گنهگاران را ندارد و از اهل خود نیز چنین می خواهد پس خدایتعالی با آن بخشندگی اش چگونه گناهکاران را رسوا کند و از اهل ایمان می خواهد (چنانکه عزیزمصر از یوسف علیه السلام خواست) که از او درگذرد و او را رسوا مفرما که او عاشق توست و معشوق خلوت عاشقان را رسوا نمی کند.

پس روی به لیخا کرد و گفت:

آیه: " وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ "

ترجمه: و از برای گناهت آمرزش خواه که تو از خطا کارانی.

عزیز مصر از اهل خود به درخواست آمرزش راضی می‌گردد پس چه شگفت اگر خدای عزوجل از بندگاه مؤمن خود به درخواست آمرزش آنان راضی گردد چنانکه خدایتعالی فرماید:

" وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا " ۲۳۴

ترجمه: وآنکه بدی کند یا برخویشتن ستم نماید از خدایتعالی درخواست بخشایش نماید خدایتعالی را آمرزنده و بخشاینده می‌یابد.

نکته....

نمی‌فرماید او را نعمت دهنده می‌یابد و نیز نمی‌فرماید که او را نجات دهنده از آتش می‌یابد و هم نمی‌فرماید که او را سلامت دارنده می‌یابد بل می‌فرماید او را آمرزنده و بخشایشگر می‌یابد.

فصل در بزرگی

خدایتعالی سیزده چیز را بزرگ می‌شمارد:

نفس خود را بزرگ می‌شمارد و می‌فرماید:

" وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ " ۲۳۵

ترجمه اوست بالای بزرگ

۲- عرش خود را بزرگ نامیده است و فرموده:

" الْعَرْشِ الْعَظِيمِ " ۲۳۶

پروردگار عرش بزرگ

۳- کردار پیامبر خود را بزرگ شمرده و فرموده:

" وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ " ۲۳۷

ترجمه: برآستی که تو بر کرداری بزرگ هستی

۴- ذبح قوچ اسماعیل علیه السلام را بزرگ شمرده و فرموده:

" وَقَدْ يَنَاهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ " ۲۳۸

ترجمه: و او را به ذبحی بزرگ فدایی دادیم.

۵- و جادوی جادوگران فرعون را بزرگ شمرده و فرموده:

" وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ " ۲۳۹

ترجمه: و با جادویی بزرگ آمدند.

۶- و زمین لرزه روز واپسین را بزرگ شمرده و فرموده:

" إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ " ۲۴۰

ترجمه: بدرستی که زلزله روز واپسین چیز بزرگی است

۷- شرك را بزرگ شمرده و فرموده:

" إِنَّ الشَّرْكَ لظُلْمٌ عَظِيمٌ " ۲۴۱

ترجمه: براستی که شرك ستمی بزرگ است

۸- و تهمت را بزرگ شمرده و فرموده:

" سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ " ۲۴۲

ترجمه: منزهی تو! این تهمتی بزرگ است

۹- و مکر زنان را بزرگ شمرده و فرموده:

" إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ " ۲۴۳

ترجمه: براستی که مکر شما زنان بزرگ است

۱۰- و کتاب خود را بزرگ شمرده و فرموده:

" وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ " ۲۴۴

ترجمه: سوگند به قرآن بزرگ

۱۱- و عرش بلقیس را بزرگ شمرده و فرموده:

" وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ " ۲۴۵

ترجمه: برای آن زن (بلقیس) عرشی بزرگ بود.

۱۲- و خبر روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:

" قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ "

ترجمه: بگو که آن خبری بزرگ است. ۲۴۶

۱۳- و روز رستاخیز را بزرگ شمرده و فرموده:

" أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ " ۲۴۷

ترجمه: آنان برانگیخته‌گاند برای روزی بزرگ "

و خدایتعالی نفس خویش را بزرگ فرمود از آن روی که یگانه‌ای است که می‌داند آنچه را که در هردو جهان است از پیدا و پنهان، آشکار و نهان و آنچه که در اندیشه‌ها می‌گذرد و از دختر یا پسر بودن کودکان در شکم زنان.

و عرش خود را بزرگ خواند چرا که از هر آفریده‌ای بزرگتر آفریده شده است خدایتعالی برای آن چهار ستون آفرید و برای هر ستون سیصد و شصت پایه از یاقوت سرخ قرارداد که دور هر پایه هشتاد سال راه با پرواز فرشتگان وزیر هر پایه پنجاه جهان همچون این جهان است و میان هردو ستون سیصد و شصت سال است و تمامی جهان از آفریده‌ها به شمار فرشتگان و جن و انسان و پرنندگان و وحوش جملگی در هر روز شصت هزار بار تسبیح خدای تعالی گویند و از برای مؤمنان درخواست آموزش می‌نمایند.

و خُلق پیامبر خود را بزرگ خواند چرا که خُلق او خُلق قرآن و احسان است و از اخلاق اوست که بهنگام آزار زیاد که از مردمان به او می‌رسید شکیبایی می‌نمود و چون دندانهایش شکست و نیز بهنگام

سختی‌ها خدایتعالی را (به انتقام) نخواند و چون به انگشت سبابه دست راست آزار دید پس با دست چپ خون را می‌گرفت تا آنکه دستش از خون پر می‌شد پس او را پرسیدند از چه روی دست را از خون خالی نمی‌کنی؟ پس می‌فرمود سوگند به آن که مرا بر درستی و راستی برانگیخت اگر قطره‌ای از خون من بر زمین ریزد هر آینه زمین و آنچه که بر آن است زیر و زبر می‌شود از خشم بر اهل آن و من بر راستی بر آفریدگان مهربانم.

از این روی خدایتعالی می‌فرماید: "

"وَأِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ"

ترجمه: و تو بر اخلاقی بزرگ هستی^{۲۴۸}

و بریدن سر قوچ اسماعیل علیه السلام بزرگ خوانده شده چرا که در بهشت سه هزار و سیصد و هفتاد برابر شده است.

جادوی جادوگران فرعون بزرگ خوانده شده چرا که بر هفتاد هزار شتر عصا و ریسمان آورده بودند و چنان می‌نمود که این عصاها و ریسمان‌ها چون مارهایی بر روی زمین می‌شتابند.

و زمین لرزه روز واپسین بزرگ خوانده شده چرا که در آن روز یار از یار همراه از همراه دوست از دوست فرزندان از مادران و خواهران از برادران می‌گریزند در روزی که گروهی گرد آیند و گروهی پراکنده گردند و در روزی که گروهی را ببخشند و گروهی را بازدارند در روزی که گروهی بهم بیوندند و گروهی از هم جدا شوند و در روزی که گروهی بهم برآیند و گروهی دیگر رانده شوند در روزی که گروهی پاداش و گروهی کیفر داده شوند و در روز پرسش و سخن و در روز شادی و اندوه و در روز قارعه.

و شرك بزرگ خوانده شده از آن روی که مشرك چون خواهد که لب به سخن آغازد نزدیک است که آسمانها از شرك او از هم بپاشند و زمین بشکافتد و کوهها به زیر فروریزند.

و بهتان بزرگ خوانده شده از آن روی که بهتان زننده در روز بازپسین بر پل صراط می‌ایستد پس آتش را در زیر و شراره‌های آن را در نریک و خشم خدایتعالی را بر بالای خود می‌بیند.

و مکر زنان بزرگ خوانده شده از آن رو که زنان مکار مکررا از شیطان فرا می‌گیرند و آنان شاگردان اویند و خرد و دین آنان ناقص است

و مکر شیطان ضعیف خوانده شده خدایتعالی می‌فرماید:

"إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا" ^{۲۴۹}

ترجمه: مکر شیطان هر آینه ضعیف باشد.^{۲۵۰}

ادامه....

آیه: " وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ "

ترجمه: و زنان شهر گفتند که همسر عزیز کام از جوان غلام خود می‌خواهد.

و آنان پنج زن بودند همسر ساقی همسر حاجب و همسر و خواهر صاحب ستر و همسر صاحب مائده.

نکته:

بریوسف علیه السلام نام "فتی" یعنی جوانمرد یا پهلوان نهاده نمی‌شود مگر هنگامی که با هوای خویشتن مخالفت می‌کند چنانکه خدایتعالی از آغاز تا اینجا او را غلام نامیده بود ولی دراین اینجا "فتی" نامیده شده است و نیز ابراهیم علیه السلام نیز تا آن هنگام که بتان را نشکست "فتی" نامیده نشد و براین سان اصحاب کهف نیز "فتی" گفته نشد مگر هنگامی که از کفر و گناه روی برگرداند و گروهی از جوانمردی پرسیدند پاسخ داده شد آنکه چون مالش کم شد جوانمردی اش کم نشود

شعر:

و فتی خلا من ماله
ومن الفتوه غیر خـال
اعطاک قبل سؤاله
فکفکاک مکروه السؤال

ترجمه: شود که جوانمرد از مال تهی شود ولی هرگز از جوانمردی تهی نشود
پیش از آنکه از او درخواست کنی تو را عطا نماید پس اگر از خواستن تو را کافی است

و گفته شده جوانمرد آن است که ظاهر و باطنش یکی شده باشد.
و نیز گفته شده جوانمردی گذشت از لغزش برادران است.
و نیز گفته شده جوانمرد آن است که از کس به کس شکایت نکند.
و هم گفته شده جوانمرد آن است که در آسانی و سختی بخشش نماید.
آیه: " قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا "

ترجمه: و برآستی دل آن زن را به محبت برده است
در این که شغاف چیست اختلاف است گروهی گفته‌اند آن مغز و دماغ است و گروهی نیز گفته‌اند میانه قلب است و گروهی نیز گفته‌اند جایگاه روح است و نیز گفته شده جملگی بدن ظاهر و باطن یعنی محبت یوسف علیه السلام با زلیخا آمیخته بود و با تمامی بدنش و گوشتش و استخوانش و عروقهش به یوسف علیه السلام دل باخته بود^{۲۵۱}
و آن زنان می‌گویند که آن زن - زلیخا - دل و دماغ خود را به محبت باخته است از ترس آنکه یوسف علیه السلام آنان را یاد نکنند نمی‌گویند محبت یوسف پس ادامه می‌دهند:
" إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ "

یعنی ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم یعنی محبت گمراه کننده.

در محبت گمراهی و عشق....

کسی که کسی دیگر را دوست دارد چهار کار می‌کند:
- رضایت او را جلب می‌کند
- به روان او سوگند یاد می‌کند
- دوستان او را دوست می‌دارد
- دشمنانش را دشمن می‌دارد.

خدایتعالی محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشت پس به روان او سوگند یادکرد و فرمود:
" لَعْمَرُكَ " ۲۵۲

یعنی سوگند به جان تو.

و رضایت او را جلب کرد پس فرمود:

"وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى "

یعنی بزودی آنقدر پروردگارت به تو عطا می فرماید که شادان گردی. ۲۵۳

و دشمنانش را دشمن داشت آنجا که فرمود:

" قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا " ۲۵۴

پس برآستی که دگرگونی چهره ات را در آسمان دیدیم پس برایت قبله را می گردانیم تا راضی گردی.

و دوستانش را دوست داشت آنجا که فرمود

: " قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ " ۲۵۵

بگو اگر خدایتعالی را دوست می دارید مرا پیروی نمایید تا شما را دوست بدارم.

و نشانه محبت چهار چیز است افلاس استیناس و سواس و انفاس

اما افلاس مانند آنچه که در داستان ابراهیم علیه السلام با جبرائیل و میکائیل علیهما السلام بود و آن

این است که خدایتعالی ابراهیم علیه السلام را به دوستی خود برگزید آن دو فرشته الهی عرض کردند:

ما را فرمان ده تا بر ابراهیم فرود آییم و او را در تجربه اندازیم تا آشکارگردد آیا در او چیزی از

نشانه های محبت یافت می شود پس خدایتعالی فرمود چیست نشانه های محبت؟

عرض کردند بذل حاصل دسترنج هنگام گوش سپردن به ذکر حبیب.

پس خدایتعالی آن دو را فرمان داد پس فرود آمدند و به نزد ابراهیم علیه السلام آمدند او برگوسفندان

ایستاده بود و او را چهار هزار سگ بود که در گردن هریک قلاده ای زرین بود به ارزش هزار دینار پس

در این حالت به او گفته شد پس فرمود دنیا جیفه ای است و خواهان آن از خرد بی بهره است پس آن

دو فرشته نزد او ایستادند و با صدایی زیبا خواندند:

" سبحان من هو عظیم ما اعظمه و من هو قدیم ما اقدمه و من هو کریم ما اکرمه و من هو حکیم ما

احکمه و من هو حلیم ما احلمه و ما هو رحیم ما ارحمه سبح قدوس رب الملائکه و الروح".

پس ارکان بدن ابراهیم علیه اسلام به لرزه افتاد پس آن دو را ندا کرد کیستید شما؟

عرض کردند ما بندگان خدایتعالی هستیم

فرمود شما را به پروردگارتان سوگند می دهم که باردیگر بخوانید.

عرض کردند نمی خوانیم چیزی را مگر در برابر چیزی.

پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را از گله ها و حیوانات

پس دو باره با صدایی دلنشین و شکفت خواندند

پس ابراهیم علیه السلام فرمود صدا را بازگردانید.

عرض کردند دیگر چیزی نگوییم مگر به چیزی.

پس فرمود بخشیدم به شما دارایی ام را و فرزندانم را و تمامی آنچه که در خانه ام یافت می‌شود ازکالا.

پس صدا را بازگرداندند تا آنکه آرام گرفت پس گفت

بار دیگر صدا را بازگردانید تا خودم را به شما ببخشم و برای شما برده‌ای باشم.

پس جبرائیل نگاهی به میکائیل کرد و عرض کرد حقا که برگزیده خدایتعالی هستی.

پس آن دو فرشته خود را به او شناساندند و عرض کردند که خدایتعالی تو را در دارایی ات و فرزندان و قلبت افزونی دهاد که من جبرائیل هستم و این برادرم میکائیل است.

و اما استیناس^{۲۵۶} و آن مانند آنچه است که از موسی علیه السلام نقل گردیده که چون روزی به قصد

کوه طور به راه افتاد پس در راه مردی را دید مرد از او پرسید به کجا می‌روی ای پیامبر خدا؟

موسی علیه السلام عرض کرد به جهت راز و نیاز با پروردگارم.

مرد گفت مرا با تو حاجتی است.

فرمود چیست حاجت تو؟

عرض کرد خدایتعالی را بگو تا مرا بذری از محبت عطا فرماید.

پس چون موسی علیه السلام به موضع مناجات رسید از شیرینی راز و نیاز با معبود خواسته آن مرد را

فراموش کرد پس خدایتعالی جل جلاله او را نداء فرمود یا موسی آیا پیغام بنده ما را فراموش کردی؟

عرض کرد پروردگارا تو به آن آگاه تری.

فرمود آری ولی رساندن پیغام امانت است و آنکه امانت را به جای نیاورد خائن است و من خائنین را

دوست ندارم پس فرمود یا موسی از این ساعت آنچه را که او به توسط تو ز من خواسته بود به او عطاء

کردم پس موسی علیه السلام به جستجوی او بازگشت ولی او را نیافت پس سر را بالا کرد و عرض

کرد:

بار الها کجاست صاحب آن حاجت؟

خدایتعالی فرمود از تو گریخت.

عرض کرد چرا؟

فرمود آن که ما را دوست بدارد متوجه غیر ما نمی‌شود بلکه به ما انس می‌گیرد پس اگر تو میل دیدن

او را داری پس به این بیشه داخل شو که او در آن است.

پس چون داخل شد شیری را دید که او را می‌خورد پس موسی علیه السلام عرض کرد:

پروردگارا این چگونه است؟

فرمود ای موسی من در جهان فانی با دوستان خود اینگونه می‌کنم اما بنگر تا مقام او را در جهان باقی

بینی.

پس موسی علیه السلام سر را بالا کرد پس کوشکی دید از یاقوت سرخ هفتاد بار سرخ تر از یاقوت

دنیا.

پس خدایتعالی فرمود این کوشک برای اوست و من نیز برای او هستم.

و اما وسواس پس از بعضی از محبین پرسیدند ازکی به وسواس گراییدی؟

پاسخ داد از زمانی که او را دوستدار شده ام به وسواس گراییده ام و از دنیا خارج شده ام.

و اما انفاس پس به بعضی از محبین گفته شد دم بده پس دم بداد.^{۲۵۷}

شعر:

هَبَّتْ لَهُ مِنْ نَحْوِ اَرْضِ حَبِيْبَةٍ
و خَلِيْلِهِ رِيْحَ الصَّبَا فْتَبَسَمَا

ترجمه:

باد صبا از سرزمین دوستش و معشوقش لبخندی بر او تحفه آورد
عطا سکری^{۲۵۸} گوید عمر بن خطاب رضی الله عنه ما را به جهت فارس گسیل داشت و ما چهار هزار
اسب سوار بودیم پس به دژی استوار بلند رسیدیم که سلاح ما بر آن کارگر نبود و در آن ایرانیها بودند و
فرمانده آنان زنی زیبا روی بود گوید بر بالای بلندی رفتیم و بر سپاهیان نگاه انداختم پس جوانی زیبا
روی دیدم از جوانان عرب که بر اسب نشسته بود پس او را دیدم که نیزه می انداخت و کس را یارای
ایستادگی نبود پس چون چشمان آن زن بر او افتاد آهی کشید.

کنیز او که در برش بود پرسید که چه شده؟

پاسخ داد برآستی که دژ ما گشوده گردیده است.

پرسید چگونه؟

پاسخ داد ساعتی دیگر خواهی دید.

پس فرستاده ای را به نزد آن جوان عرب فرستاد.

پس او را پرسید آیا کسی را بر تو راهی است؟

پاسخ داد آری به دوش شرط آنکه دژ بیرونی را به ما تسلیم کنی و دژ درون را به او یعنی خدایتعالی.

پس بر زبان فرستاده او را اجابت کرد و پرسید دژ بیرون را می شناسم اما دژ درون چیست.

پاسخ داد آنکه قلبت را تسلیم خدایتعالی نمایی و بر یکتایی او گواهی دهی.

پس او را پیغام داد که با سپاه خود درآی پس در را گشود.

پس چون او و سپاهانش داخل قلعه شدند برای دعوت به اسلام او را گفت بدان و آگاه باش که من

شهبانوی بزرگ هستم آیا در سپاهیان تو کسی از تو بزرگتر هست که من بر دستان او تسلیم گردم؟

پاسخ داد بلی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما. او امیر ما و فرزند خلیفه است.

پس گفت مرا بر دستان خود به نزد او برید تا بر دست او تسلیم گردم.

پس او با تمامی کسان بر عبدالله بن عمر رضی الله عنه وارد شد و پرسید آیا در اینجا کسی از تو بزرگتر

هست؟

گفت آری محمد حبیب خدایتعالی و رسول خدایتعالی صلی الله علیه و آله و سلم و این قبر اوست.

گفت تسلیم نمی شوم مگر بر دستان او پس به نزد قبر نشست و گفت گواهی می دهم که جزء خدایتعالی

خدایی نیست و آنکه تو محمد فرستاده او هستی پس گریست پس آنگاه گفت من از دار کفر خارج شدم

به غیر آنکه می ترسم بعد از اسلام دچار معصیت گردم.

پس از پروردگارت هم او که تو را به سوی ما فرستاد بخواه تا جان مرا بگیرد پیش از آنی که او را نا

فرمانی کنم.

گوید پس رخسارش را بر قبر نهاد و در دم جان سپرد.

پس ابن عمر رضی الله عنه گوید ندیدم در میان زنان ایرانی خردمندتر از او.

و ابن عمر بر او نماز گذارد و او را در قبرستان بقیع به خاک سپردند.

پس عبدالله بن عمر گفت خوشا بحال آنکه مرد و اعضاء بدنش از گناه پاک بود. یکی از نیکان گوید مرد و زنی خرد باخته دیدم که بهشتشان محبت بود و آن دو در باغی با یکدیگر گفتگو می کردند.

پس مرد خرد باخته زن را گفت کجایی ای عبهر؟ پاسخ داد بین جدولهای بهشت و رودها و گیاهها و درختها و بدرستی که اینها را خداوند جبار آفریده است.

پس زن خرد باخته مرد را پرسید که تو کجا هستی؟ پاسخ داد من در باغی هستم پر از برگهای چون حریر از آفریدههای خدای توانا و گفت شگفتا تو مردهای و مرگ به شتاب بسوی ما می آید.

پس زن خرد باخته را گفت که دوستی تو چیست؟ گفت دوستی من به بهشتم است و شوق او مرا به جنبش در می آورد گوید پس خواستم تا با او سخن گویم ولی او مرا گفت ای انسان مرا از ذکر رحمن باز مدار مرا با دیوانگان و عاقلان همیشینی نیست. پس گریان بازگشتم.

آیه: " فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ "

ترجمه: پس چون مکر آنان را دانست فرستادهای را به آنان فرستاد. یعنی آنکه چون زلیخا سخن آنان را شنید ندیمه خود را فرمود تا به نزد آنان رفته و آنان را به میهمانی دعوت نماید.

پس خانه خود را به آراستگیها آراست و فرشهای از دیباج زرین پهن کرد صندلیهایی آراسته به زمرد و یاقوت سرخ زر و سیم آماده کرد.

پس ندیمه پرسید که آنان تو را دشنام داده و به کنایه آبرویت را بردند و تو بر آنها بزرگی می کنی؟ زلیخا پاسخ داد من آنان را نه به زدن که به دیدار یوسف عذاب می کنم او را آراسته و بر آنان عرضه می کنم پس آنگاه او را پنهان می کنم تا از عشق او بمیرند.

اینگونه خدایتعالی می فرماید:

" وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا "

ترجمه: و برای آنان تکیه گاهی آراست

یعنی برای آنان شرابی آماده کرد و ترنج نیزگفته شده و انار نیزگفته شده و "زماورد" نیزگفته شده و آن نانی است که در طبخ آن از گوشت و تخم مرغ و سبزی استفاده می شود و نیز به بساط و مایه انبساط و نیز بالش پر نیز تعبیرگردیده است.

آیه: " وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِّينًا "

ترجمه: و به هر يك از آنان چاقویی داد.

که با آن ترنجی را که در دست داشتند ببرند.

پس چون بر او داخل گردیدند آنان را فرمود تا هر يك بر تخت خود بنشینند. پس یوسف علیه السلام را به انواع آراستگی‌ها آراست و بر سرش تاجی نهاد و بر او پیراهنی آراسته به گوهر و یاقوت و درمیانش کمر بندی از زر بیست و کفشهایی زربفت به پایش کرد و گیسوانش را برشانه‌هایش آویخت و زنان را فرمود تا شما را نگفتم آنچه را که در دستهایتان دارید مبرید.

آیه: " وَقَالَتْ "

ترجمه: آن زن گفت

ای یوسف

آیه: " اخْرِجْ عَلَيْهِنَّ "

ترجمه: بر آنان خارج شو

پس از محل خود خارج شد چونان مروارید همچون ماه چهارده درشب با آسمان صاف آراسته و پرتو افکن و نور فشان انگار که از بهشت جاودانه خارج می‌شود آن کنعانی که صلوات خدایتعالی بر او و بر پدران گرامی و پاکنهادش باد.

پس چون آن زنان بر زیبایی او نگاه کردند بهره‌ها بردند و خدایتعالی تیغ‌ها را فرمود تا دست آن زنان را ببرند تا جایی که خون با خون آمیخت ولی آنان را آشکار نشد.

آیه: " وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ "

ترجمه: وگفتند پاک است خدا این انسان نیست نیست او مگر فرشته‌ای بزرگوار و از این بابت درد بریدن را احساس نکردند.

نکته.....

زنان چون برچهره یوسف علیه اسلام نگریستند درد بریدن را دریافتند پس چگونه می‌شود آن که لذت کلام باری تعالی را چشید سکرات مرگ را دریابد؟ چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً " ۲۵۹

ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پروردگارت بازگرد خشنود از او و او از تو خوشنود.

گفته شده چگونه است که زنان به دیدن چهره یوسف علیه السلام دستان خود را بریدند ولی زلیخا دستان خود را نبرید پاسخ‌ها گوناگون است یکی آنکه از آن هنگامی که زلیخا دوستدار یوسف علیه السلام شده بود چاقو به دست نگرفته بود و می‌گفت شایسته نیست که دوستان چیزی به دست گیرند که برنده باشد دوم آنکه از آن هنگامی که یوسف علیه السلام را دیده بود در نیرو و توانی نمانده بود سوم آنکه او به نگریستن برچهره یوسف علیه السلام خور کرده بود پس دست خود را نبرید و این نیکوتر است و در آن نکته‌ای است چنانکه فرعون از عصا می‌ترسید و موسی علیه السلام نمی‌ترسید چرا که خدایتعالی موسی را به انداختن آن برطورفرمان داده پس چون آن را انداخت آن ماری بود که می‌شتابید پس عرض کرد بار خدایا چرا مرا بر انداختن آن فرمان دادی فرمود تا به نگاه به آن خوکنی و از آن ترسی آن هنگامی که دشمن از آن خواهد ترسید.

آیه: " فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ "

ترجمه: پس این همان است که مرا بر آن سرزنش می کردید.
سپس بر آنچه که با یوسف علیه السلام کرده بود گواهی کرد پس گفت:
آیه: " وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيُسْجَنَنَّ "

ترجمه: و برآستی از او نفسش را خواستم ولی او به ریسمانی دیگر چنگ زد و اگر آنچه را که از او می خواهم برنیاورد هر آینه او به زندان خواهد افتاد.
و نگفت او را به زندان می اندازم چرا که میل به زندان او نداشت گرچه با او مخالف بود چرا که او را دوست داشت

آیه: " وَلَقَدْ وَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ "

ترجمه: و او هر آینه از خوارشدگان خواهد بود.
یعنی او را کوچک و نیازمند خواهم گردانید جامه اش از تن بدرکنم و باز ستانم هر آنچه که او را دادم.
آیه: " قال "

ترجمه: عرض کرد

یوسف علیه السلام

آیه: " قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ "

ترجمه: پرودگارا زندان برای من گوارا تر از آنچه که مرا به آن می خوانند.

فصل...در اختیار

آزمایش ها جملگی به اختیارند

موسی علیه السلام قوم خود را برگزید پس در آتش سوختند.

و نوح علیه السلام فرزند خود کنعان را برگزید پس به دریا غرق گردید.

و آدم علیه السلام فرزندش قابیل را برگزید پس کافر شد.

ابلیس آتش را برگزید پس در آن بماند.

و یوسف علیه السلام زندان را برگزید پس در آن بماند.

اختیار را هیچ بقایی نیست چرا که اختیار برای مولاست نه برای بنده و هیچکس هیچ چیز را بر نگزید مگر آنکه وبال او شد

یعقوب علیه السلام یوسف علیه السلام را بر فرزندان برگزید پس بر او گذشت آنچه بر او گذشت.

پس اختیار خود را به خدایتعالی وا گذار چرا که آن برای خدایتعالی است نه برای تو چرا که تو سود و زیان خود را در چیزی نمی بینی.

آیه: " وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ "

ترجمه: و اگر بد اندیشی آنان را از من باز نگردانی به سوی آنان میل می کنم و از نادانان خواهم بود

یعنی زنا.

فصل... در زناست و در زنا ده آفت است

۱- کاستی دین ۲- کاستی خرد ۳- کاستی دانش ۴- کاستی عمر ۵- کاستی روزی ۶- خشم خدای رحمان ۷- و موجب هجران ۸- و بردن نور چهره ۹- و موجب فراموشی ۱۰- باقی گذاردن کینه در دل‌های نیکان است. (دعای زناکار) رد می‌گردد و عبادتش پذیرفته نمی‌گردد.

شخص زناکار نزد خدایتعالی دشمن است و بر پیشانیش نوشته می‌شود این بنده‌ای است که دور از خدایتعالی و دور از مردم و دور از بهشت است.

و در بعضی از تفاسیر شریفه:

" كَلَّا بَلْ زَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ "

ترجمه: حاشا بلکه بردل‌هایشان چیره است آنچه که کسب کردند.^{۲۶۰}

تعبیر به زنا گردیده است و زنا دل را سیاه می‌کند و در خبر است که زنا کار از دنیا خارج نمی‌شود مگر در بدترین حال از نیازمندی و ناداری.

آیه: " فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ "

ترجمه: پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و بدانندیشی آنان را از او بازگردانید برآستی که او شنوای داناست.

فصل... در اجابت دعا

برآستی خدایتعالی دعای حضرت یونس علیه السلام را در شکم ماهی پاسخ گفت.

و دعای حضرت ایوب علیه السلام را در بیماری اش اجابت فرمود. و او را از بیماری خلاص کرد.

و دعای حضرت نوح علیه السلام را استجابت فرمود.

و هم دعای موسی و هارون علیهما السلام را پاسخ گفت پس فرمود:

" قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا " ^{۲۶۱}

ترجمه: هر آینه دعای شما را اجابت کردم

دعای زکریا علیه اسلام را نیز اجابت فرمود.

و بر همین شکل دعای همه پیامبران را نیز اجابت فرمود و مؤمنان را به دعا کردن فرمان داد و برآورده

ساختن دعایشان را ضمانت فرمود پس فرمود:

" اِدْعُونِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ " ^{۲۶۲}

ترجمه: بخوانید مرا تا پاسخ گویم شما را

بخوانید مرا در خواری تا پاسخ گویم شما را به بخشش

بخوانید مرا به یکرنگی تا پاسخ گویم شما را به رهایی

بخوانید مرا به دور از غفلت تا پاسخ گویم شما را به دون مهلت

بخوانید مرا در سجود تا پاسخ گویم شما را به جود

بخوانید مرا در پنهان‌ها و در سختی‌ها تا باز دارم از شما تمامی بلاها را

بخوانید مرا از مرتبه خودتان تا پاسخ گویم شما را از مرتبه خودم

بخوانید مرا پس از نماز تا بگردانم از شما همگی درد ها
بخوانید مرا چون خواندن بنده تا پاسخ گویم شما را به زیادتى
بخوانید مرا با توکل تا پاسخ گویم شما را با کفایت
بخوانید مرا به دور از حجاب با پاسخ گویم شما را شایسته ارباب
بخوانید مرا با ترس و امید تا پاسخ گویم شما را به بخشش و رهایی
بخوانید مرا به دور از سستی تا پاسخ گویم شما را به برآوردن آرزوهایتان
بخوانید مرا از سر اضطرار تا پاسخ گویم شما را به دفع زیان
بخوانید مرا به عذر تا پاسخ گویم شما را به بخشش
بخوانید مرا به نامه‌های نیکو تا پاسخ گویم شما را به بخشش بزرگ و آن اتصال به حضرت مولی
بخوانید مرا به اضطرار تا اجابت نمایم شما را به افتخار
بخوانید مرا به محبت تا اجابت کنم شما را به ولایت
بخوانید مرا هنگام توانگری تا اجابت نمایم شما را هنگام تنگدستی

بخوانید مرا یعنی "فرمان برید مرا تا شما را بدهم" و "مرا یگانه دارید تا شما را ببخشایم" نیز گفته شده.

و همچنین "نیازهای خود را از من بخواهید تا اگر خواستم روا سازم" نیز گفته شده.
و نیز به "بخوانید مرا شمارا می‌شنوم و به شما روی می‌کنم" تعبیر گردیده است.
همچنین القشیری^{۲۶۳} گوید:

"بخوانید مرا به خواستن تا روا سازم شما را به بخشش".

و نیز گفته شده "بخوانید مرا به دور از ستم تا روا سازم شما را از روی وفا"

و نیز نقل شده "بخوانید مرا دور از خطا تا روا سازم شما را همراه با عطا"

حکایت... ذالنون مصری رحمه الله علیه فرماید: کنیزی دیدم که در طواف می‌گفت مگر تو نگفتی که
بخوانید مرا تا روا سازم شما را و من شناور در خواندن توام ولی تو مرا اجابت نکرده‌ای پس سروش
پنهان ندا کرد ما تو را و خواندنت را یادکردنت را دوست می‌داریم پس تو را مهلت می‌دهیم تا رویت
را از ما باز نگردانی

و باز ذالنون فرماید در صحرا سایه‌ای دیدم که یکبار غیب می‌شد و بار دیگر آشکار می‌گردید ولی
صاحب سایه از من پنهان بود.

پس گفتم ای صاحب سایه تو را به خدایتعالی سوگند می‌دهم که خود را بر من بنمایی.

پس زنی بر من ظاهر گردید و گفت ای ذالنون کنجکاو ای ات از چیست و تو را با من چه کار است؟

گفتم من نیکان را دوست می‌دارم.

گفت اگر خدایتعالی را دوست داشتی دیگری را دوست نمی‌داشتی.

گفتم آنان را برای نزدیکی به خدایتعالی دوست دارم.

گفت پس فرقی بین تو و بت پرستان نیست چون آنان هم می‌گفتند ما بت‌ها نمی‌پرستیم جز از برای
آنکه ما را به خدایتعالی نزدیک کند برو و ایمان را بدست آر.

گوید از سخن او تعجب کردم.

سپس گوید درمیانه گفتگو بودیم که فریاد زدند گروه سواران برای غارت قافله می‌آیند.

پس مردم شروع به گریستن کردند حال آنکه آن زن می‌خندید.

پس او را گفتم مردم می‌گیرند و تو می‌خندی؟

گفت نمی‌خندم مگر از برای ترسشان از آفریده‌ای که او را آفریدگاری است و از روزی خواری که او را روزی دهنده‌ای است.

پس او گفتم که تو را واجب است که بخوانی خدا را و برای ما دعا نمایی که خدایتعالی فرموده بخوانید مرا تا پاسخ گویم شما را.

گفت باشد.

سپس سر رو به آسمان کرد و عرض کرد:

"ای برافرازنده آسمان بدون ستون و ای بالا تر از هفت آسمان به حق آنچه را که در دلم می‌دانی حمله دشمنان را از ما بازگردان"

و در این هنگام آنان قافله را گرفته بودند پس به ناگهان ابری در افق پدیدار گردید و سواران و اسبها را درمیانه خود گرفت و بر آنان باران سردی گرفت پس غارتگران ندا در دادند به حق خدایتعالی که بر شماست آن را که این دعا کرد بخواهید تا دعا کند برای ما تا از این سختی و تاریکی راهایی یابیم تا آنچه را که از شما گرفته ایم به شما باز پس دهیم

شیخ گوید پس متوجه آن زن گردیدم و دانستم که او را نزد خدایتعالی منزلتی بزرگ است.

پس او را گفتم ای کنیز خدا آنان را دعا کن که در سختی گرفتار آمده‌اند و به آسانی باز می‌گردانند آنچه از اموال که برده‌اند.

پس گوید دیدم که در همان وقت دعایی کرد از دعاها پس خورشید تابیدن گرفت و تاریکی برفت و هوا زمین را خشک کرد پس آنان آنچه را که برده بودند باز پس آوردند پس چون اموال را پس گرفتیم باز گشتیم و خدایتعالی از کار ما گره گشاد.

شعر:

فلم تخلصنی من حسن تلك القوائد
وجمکت امری فی جمیع الشدائد
لك الحمد یارب العلی والمحامد

دعوتك یا مولای عند الشدائ
لطفت بضعفی یاعمادی وموجدی
رددت العدی عنأوقدزادکیدهم

ترجمه:

تو را خواندم ای مولای من در سختی‌ها، پس مرا از خوبی این بلاها خالی مکن

بر من لطف کردی ای پشوانه من و ای یابنده من، و کارم را زیبا کردی در تمامی سختیها

دشمنان را رد کردی در حالی که در نهایت کید بودند، ستایش تو راست ای خدای بزرگ خوبی‌ها

و گروهی گویند در کشتی بودیم که بر ما بادی تند وزیدن گرفت و در میان ما جوانی بود پس دستان خود را بسوی باد گشود و گفت:

تو را فرمان می‌دهم که آرام باشی پس باد آرام گرفت.

پس او را گفتم ای جوان این چگونه کلامی بود.

گفت آری آنکه به امر او به اخلاص برخیزد تمامی کارها به فرمانش خواهد بود تا جاییکه کند هر چه

که خواهد.

پس برخاست و در دریا ایستاد و برآب حرکت کرد.

آیه: " ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ "

ترجمه: سپس آغاز کردند پس از آنی که بر آنان نشانه‌ها پدیدار گردید

نشانه‌ها یعنی پیراهن و سخن کودک شیرخوار و سجده بت کم نشدن گنجینه‌ها و مرگ آنانی که او را

می‌دیدند و سخن گفتن پرنده

آیه: " لَيْسَ جُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ "

ترجمه: که او را برای روزگارانی به زندان افکنند

عزیر به مباشر خود گفت: بر من آشکار است که گناه از زلیخاست ولی او از اهل من است می‌خواهم گناه

را برگردن یوسف اندازم تا رسوا نگردم.

پس شگفتا از خدایتعالی که چون فردا به بنده مؤمن خود فرماید این از عمل شیطان است پس گناه را

بر شیطان نهد و او را به آتش عذاب فرماید و گوید تو بنده مرا گمراه کردی پس گناه بر توست نه بر او.

پس مباشر عزیز را گفت مقصودت چیست گفت می‌خواهم زلیخا را عذاب کنم و پس عذابی را سخت

تر از حجاب و جدایی بین آن دو نیافتم یوسف را زندانی می‌کنم تا زلیخا او را نبیند و این سخت‌ترین

عذاب برای عاشقان است.

مباشر پرسید با آنکه می‌دانی گناه از زلیخاست یوسف را به زندان می‌افکنی از برای چه؟ پاسخ داد

یوسف بنده من است او را به مال خریده‌ام و هرکاری که بخواهم با او می‌کنم.

بدینگونه چون مولی بنده مؤمن فرمانبردار را در آتش زندانی فرماید پس بر اوست که هرکاری که بخواهد

می‌کند.

فصل هفتم از زندان تا وزارت

آیه: " وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانَ "

ترجمه: و همراه او دو جوانمرد به زندان وارد شدند و آن دو غلامان ملك بودند شریها نام آشپز و برهیا نام شرابدار ملك بودند. و آن دو جوانمرد نامیده شدند بدان سبب که با یوسف علیه السلام همنشین گردیدند و یوشع بن نون نیز جوانمرد خوانده شد از آن رو که با موسی علیه السلام همنشین گردید آنجا که می فرماید:

" قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ " ^{۲۶۴}

ترجمه: موسی جوانمرد خود را گفت هرگز از پای ننشینم تا به جمع دو دریا رسم و اصحاب کهف نیز جوانمرد خوانده شده اند به سبب آنکه در غار همنشین بودند. پس آنکه همنشین ذکر مولا باشد شایسته تر است که براو نام جوانمرد نهند. از آن هنگام که یوسف علیه السلام را به زندان بردند زلیخا به او توجه کرد و عرض کرد: گمان مبر ای یوسف ای عزیز من که تو در عذاب هستی بلکه تو مقربی جز این نیست که خواسته ام در نزد بیگانگان محبوس باشی.

پس بدینگونه مؤمن در روز بازپسین چون هولهایی را ببیند خدایتعالی فرشته ای را بر او فرستد که اینها برای تو نیست بلکه برای دشمنان است که تو عزیزی و گرامی. یوسف علیه السلام نزد اهل زندان زندانی بود ولی برای زلیخا او آزاد بود چرا که برای او خوراک شراب و جامه می فرستاد. بدینگونه بنده مؤمن درد دنیا حقیر ولی نزد خدایتعالی گرامی و نیکو حال می باشد.

نکته.

زلیخا زندانبان را خواست تا یوسف را دردناک بزند پس او را پرسیدند چرا پاسخ داد من شیفته صدای یوسفم و راهی نیست جز آنکه به هنگام زدن و فریاد کردن به صدای او گوش فرا دهم. بدینگونه خدایتعالی بنده خود را در زندان دنیا به ضربت بلا می نوازد تا بنده به دعا و تضرع برآید و خدایتعالی نجوی او را گوش فرا دارد.

و نیز گفته شده یوسف علیه السلام به زندان رفت از بابت آنکه درخویشتن به بزرگی نگریست.

معصوم علیه السلام می فرماید:

آفت زیبایی بزرگ بینی است

و آفت شمارش فخر است

و آفت دانش فراموشی است

آفت شجاعت تجاوز از حد است

آفت بخشش زیاده روی است

و آفت نسب گزافه گویی است

و آفت عبادت سستی است

و آفت دین خواهش نفس است

در جبرائیل علیه السلام بر او فرو آمد پس آب دهان خود بر او نهاد پس یوسف علیه السلام آگاه به تعبیر خواب گردید.

پس از چندی بر او دو جوانمرد وارد شدند
آیه: " قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا "

ترجمه: یکی از آن دو عرض کرد من (در خواب) دیدم که شراب می سازم
معصوم علیه السلام می فرماید: شراب در بر دارنده همه گناهان و منشاء همه پلیدیهاست.
آیه: " وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ "

ترجمه: و دیگری عرض کرد من در (خواب) دیدم که بر روی سرم نانی است که پرندگان از آن می خورند

فصل. در انواع شراب است

شراب براقسام گوناگون است شراب قدرت شراب عبرت شراب رحمت شراب پاداش شراب قربت.
و اما اول شراب قدرت
پس خدایتعالی می فرماید:

" وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِصِّلُ
بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ... " ۲۶۵

ترجمه: و در زمین قطعاتی است در کنار هم و باغهایی از انگور و نیزکستراها و خرماستانها از یک
ریشه و غیر آن که همگی از یک آب سیراب می گردند و ما گروهی را برگروهی در خوراک برتری
می دهیم.

که از آنها گروهی قرمز و گروهی سبز و گروهی زرد و گروهی سیاه و گروهی سفید هستند و نیز گروهی
شیرین و گروهی شور هستند و نیز گروهی نرم و گروهی سخت هستند. و این خود ردی است بر اهل طبائع
که اگر امر آنچنان بود که آنان پنداشته اند هر آینه رنگ فقط یک رنگ بود چنانکه آب بر طبیعت آب
است پس این دلیل است که مرآن را خالقی است.

و اما شراب عبرت

پس خدایتعالی می فرماید:

" وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُسْقِيَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ "

ترجمه: بدرستی که برای شما در چهارپایان هرآینه عبرتی است می آشامانیمتان از آنچه که در شکمهایشان
است و برای شما در سوده‌های بی شمار است و شما از آن می خورید. ۲۶۶

و اما شراب رحمة و آن باران است

خدایتعالی می فرماید:

" وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ " ۲۶۷

ترجمه: می فرستد برای شما بادی را که مژده رحمت را در پیش دارد.

و اما شراب پاداش پس آن شراب اهل بهشت است که طعم اولش طعم کافوراست
خدایتعالی می فرماید:

" إِنَّ الْأَنْبَرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا " ۲۶۸

ترجمه: براستی که نیکان از جامی می‌آشامند که طبع آن کافور است
و طعم وسط آن زنجبیل است
خدایتعالی می‌فرماید:

" وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا " ۲۶۹

ترجمه و در آن از جامی می‌آشامند که طبعش زنجبیل است
و طعم آخر آن مشک است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ " ۲۷۰

ترجمه: می‌آشامند از شراب صاف مهرشده که یا مهر آن مشک است.
و اما شراب عقوبت پس شراب اهل آتش است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ " ۲۷۱

ترجمه: و بنوشند از آبی جوشان پس روده‌هایشان درهم پاره گردد

" وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا " ۲۷۲

و اگر فریاد رسی خواهند به آبی گداخته که رویها را بریان کند فریاد رسی شوند.
و اما شراب قریه و آن شراب پیامبران و بزرگان است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا " ۲۷۳

ترجمه: و پروردگارش آنان را باده‌ای پاک می‌آشامند

پادشاه به دست غلام از شراب سیراب می‌گردد پس پروردگارش او را به باده سیراب می‌کند و زمین به باران به دست میکائیل علیه السلام به آبی یکسان سیراب می‌گردد و مردمان به آب گوار و فرات سیراب می‌گردند بدست فرشتگان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا " ۲۷۴

ترجمه: و سیراب کردیم شما را از آبی گوارا.

و آن بدینگونه است که فرشتگان از بهشت آبی گوار به نهر فرات سرازیر می‌کنند.

و نیز گوسفندان حضرت شعیب علیه السلام بدست حضرت موسی علیه السلام سیراب گردیدند پس آن دو هم سیراب گردیدند

و بندگان به دست خدمتکار (بهشت) سیراب گردند چنانکه خدایتعالی فرماید:
" يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ... " ۲۷۵

ترجمه: و سیراب گردند از باده‌ی صاف مهرشده که مهر آن مشک است.

و نیکان بدست خدایتعالی بی واسطه سیراب گردند چنانکه فرماید:

" وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا " ۲۷۶

ترجمه: و پروردگارش آنان را به باده‌ای پاک سیراب گردانید.

شعر:

فمنك سكرى لا من الكأس
اغرقتنى فى ليجج تحبس انفاسى

اسقیتنى كأساً و اسكرتنى
لوقعتنى فى بحر الهوى

ترجمه:

به جامی سیرابم کردی مست شدم، این مستی ازتوست نه از جام
و نهادهی ام در دریای عشقت، غرقم کردی در تاریکی‌ها و نفسم را گرفتی

شعر:

وهل انسى فاذكر ما نسيت
فلولا كان ذكرك ما حييت
فما نفذ شراب و ما رویت
فكم احى عليك وكم اموت

عجبت لمن يقول ذكرت ربي
اموت اذا ذكرتك ثم احیی
شربت الحب كاساً بعدكاس
واحیى بالمنى واموت شوقا

ترجمه:

شگفتم از آن که می‌گوید پروردگارم را یادکردم مگر فراموش کرده بودی پس یادکن آنچه را از یاد بردی
مرده ای بودم زنده شدم آنهنگام که تو را یادکردم، پس اگر نبود یادت هرگز زنده نمی‌شدم
نوشیدم باده محبت را جام پس از جام، پس باده پایان نیافت و من سیراب نشدم
و به آرزو زنده ام به اشتیاق می‌میرم، پس چندبار بر تو زنده باشم بر تو بمیرم

پس ساقی عرض کرد من در خواب دیدم پادشاه مرا می‌خواند و از کوشک در می‌گذرم پس چون در
کوشک می‌چرخیدم به سه خوشه انگور بر خوردم پس آب آنها را گرفته در جام ریختم تا پادشاه را
سیراب نمایم

و دیگری عرض کرد دیدم که پادشاه مرا بیرون برده سبدی داد که بر آن نانی بود پس آن را بر سر من
نهاد و پرندگان پرواز می‌کردند می‌آمدند و از آن می‌خوردند.

پس یوسف علیه السلام به ساقی فرمود اما تو ای ساقی پس از سه روز از زندان رها می‌گردی و پادشاه
را شراب می‌دهی و اما تو ای نانوا فردا از اینجا خارج می‌شوی و بر صلیب می‌شوی پس به ناگاه
فریادی که دروغ بستم بر دو دیده ام (یعنی خواب دروغ گفتم) فرمود آنکه بر دو دیده اش دروغ بندد
خدایتعالی او را عذاب فرماید.

پس چون فردا شد همانگونه که یوسف علیه السلام فرموده بود نانوا را از زندان بیرون برده و بر چوب
زندان برصلیب کردند پس پرندگان می‌آمدند و از سر او می‌خوردند.^{۲۷۷}

پس زندانبان به یوسف علیه السلام عرض کرد که ای یوسف مهر تو بر دل من است.

پس یوسف علیه السلام فرمود به خدایتعالی سوگندت می‌دهم که مرا دوست نداشته باشی پس کسی
مرا دوست نداشته مگر آنکه از دوستی اش به نوعی از بلا یا گرفتار آمده ام پدرم مرا دوست داشت پس
آمد بر سرم آنچه که آمد و زلیخا دوستم داشت پس به زندان گرفتار آمدم پس اگر تو هم مرا دوست
بداری ترسم که نوعی دیگر از بلا بر سرم آید.

ضحاک^{۲۷۸} در تأویل آیه شریفه:

" إِنْ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: براستی ما تورا از نیکان می بینیم
گوید از نیکی او این بود که چون کسی از آنان نیازمند می گردید او را بخشش می کرد و اگر کسی را
تنگدستی پیش می آمد او کمک می فرمود.

پس یوسف علیه السلام خواب آن دو زندانی را تعبیر می فرمود آن دو پرسیدند چیست نشانه درستی
تعبیر خواب ما فرمود:

آیه: " قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا "

ترجمه: نمی آید شما را خوراکی مگر آنکه شما را به تعبیر آن آگاهی دهم پیش از آنی که این برای
شما بیاید.

یعنی آنکه بگویم خوراک شما به چه اندازه است و رنگ آن چگونه است پس چون خوراک را آورند از
حیث مقدار و رنگ همانی بود که یوسف علیه السلام فرموده بود پس شرابدار او را پرسید تو این
دانش را از کجا آورده ای فرمود:

آیه: " مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي "

ترجمه: از آنچه که پروردگارم مرا آموخت

سپس فرمود:

آیه: " يَا صَاحِبِي السَّجْنُ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا
أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: ای دو هم زندانی من آیا پروردگاران پراکنده بهتر هستند یا خداوند واحد قهار شما نمی پرستید
از غیر او مگر نام هایی را که خود و پدرانتان آن نامها را نامیده اید و خدایتعالی هیچ برهانی را برای آن
نامها فرود نرسانده است نیست هیچ حکمی مگر برای خدایتعالی فرموده است که جز او را نپرستید این
است آیین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

پس شرابدار و نانوا و همه آنانی که در زندان بودند ایمان آوردند از برکت یوسف علیه السلام.
پس چون همه آنان ایمان آوردند یوسف علیه السلام فرمود کدامین شما میل ماندن در زندان را همراه
من دارید و کدامینتان میل رفتن. شماره آنان هزار و چهارصد تن بود که هزار تن میل رفتن کردند پس
عرض کردند چگونه از اینجا بیرون رویم در حالی که به پایها و گردنها یمان زنجیر است و اگر که از
اینجا خارج شدیم آیا ما را نمی شناسند و ما از اهل همین شهر هستیم.

یوسف علیه السلام فرمود خدایتعالی را بخوانید تا چهره های شما را دگرگون فرماید پس خود به
زنجیرهایشان اشاره فرمود پس زنجیرها چونان خاک ازدستان و پایهایشان پراکنده گردید پس از زندان
بیرون رفتند بی آنکه کسی آنان را بشناسد چرا که همگی رویهایشان دگرگون گشته بود آنکه سیاه بود
سپید و آنکه سرخ بود زرد گردید و هر یکی از آنان به خانه خود بازگشت و اهل خود از آنچه یوسف
علیه السلام در حق آنان کرده بود آگاهی داد و باقی زندانیان گفتند ما را در زندان با تو سختی نیست

و ما را با تو خوشتر است از خروج.

نکته...

آنانی که به یوسف علیه السلام ایمان آوردند همگی چهرهایشان دگرگونه شد پس شایسته تر آن است آن که از امت محمد صلی الله علیه و اله وسلم ایمان می آورد بدی هایش به نیکی بدل گردد.

ادامه...

آیه: " وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ "

ترجمه: و یوسف به یکی از آن دو که گمان می کرد خواهد رست گفت مرا نزد پروردگارت یادکن یعنی نزد آقای خود یادکن و به او آگاهی ده که من مظلوم و به بی گناه در زندان هستم پس آن که رسته بود گفت چنین کنم.

آیه: " فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ "

ترجمه: پس شیطان یادکردن او را نزد پروردگارش از یادش برد پس او -یوسف- چندسال در زندان بماند

پس جبرائیل فرود آمد و عرض کرد:

ای یوسف که تورا از رها کنید؟

فرمود خدایتعالی

پس عرض کرد که تورا از چاه بیرون کرد؟

فرمود خدایتعالی

پس بار دیگر عرض کرد چه کسی تورا از گناه نگاه داشت؟

فرمود خدایتعالی

عرض کرد پس چگونه بر مخلوقی امید بستی و داستان خود به او بازگفتی و پروردگارت را ترك گفتی پس چرا از او نخواستی؟

یوسف علیه السلام عرض کرد پروردگارا لغزشی بود در کلام من جبرائیل عرض کرد کیفیت آن است که چند سال دیگر در زندان بمانی.

پس خدایتعالی یادآوری یوسف علیه السلام را از قلب مرد شرابدار پاك کرد.

و گاه می شد که یوسف علیه السلام از روزنی به بیرون از زندان و به مردم می نگریست از آن حیث که او را نمی دیدند پس روزی کاروانی دید که از کنعان می آمد و در پی آن ناقه ای و بر آن اعرابی بود شمرذل نام و شمرذل نام گیاهی است در صحرا چرا که این عابد اعراب اولیه بود که چون فرزندشان از شکم مادر خارج می شد نام اولین چیزی را که چشمشان بر آن می افتاد بر فرزند می نهادند اگر خار درخت بود بنی کلاب و اگر هلال ماه بود بنی هلال می نامیدند و بدین منوال.

پس چون ناقه آن اعرابی به روزن نزدیک شد یوسف علیه السلام او را در زیر روزن دید.

پس ناقه به زبان شیوا عرض کرد یا یوسف پدرت از اشتیاق به تو لاغر گردیده و من از سرزمین توام.

پس یوسف علیه السلام از سخن او گریست و جز او کسی سخن آن ناقه را نمی شنید و صاحب ناقه باز گشت که ناقه را به عصایی بزند که زمین پایهای او را در خود نگاه داشت پس یوسف علیه السلام فرمود وای بر تو عصایت را از دستانت بیانداز. و بین آن دو پرده ای از ابریشم بود که او یوسف علیه السلام را

نمی‌دید ولی یوسف علیه السلام او را می‌دید.

شعر:

اذا ما بدمان نحوارضك واحد
تفرست و استخبرت والقلب مولع
غریب مشوق مولع بمعادكم
وكل غریب الدار بالشوق مولع

ترجمه:

چون هردو از یک سرزمین آمده ایم، نگریستم و دانستم و دلم میل کرد
گرییم و مشتاق به امید وار به بازگشتان، و هر غریبی مشتاق بازگشت به خانه است.

اعرابی عصا را از دست بر زمین انداخت پس زمین پایهایش را رها کرد آنگاه به نزدیک روزن آمد.
پس یوسف علیه اسلام فرمود آیا تو را سوگند دهم به پروردگارت هموکه تو را آفرید که آیا در کنعان
درختی را می‌شناسی با دوازه شاخه که يك شاخه آن را بریده باشند و آن درخت بر آن يك شاخه بریده
می‌گیرد و آن بهترین شاخه‌های آن درخت باشد؟
پس مرد اعرابی گریست و عرض کرد آری این صفت یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام
است.

پس یوسف علیه السلام گریست و مرد اعرابی نیز به گریه او گریست پس فرمود:

ای اعرابی از چه روی به اینجا آمده‌ای؟

عرض کرد برای تجارت.

فرمود چه قدر است تورا برای تجارت يك روز؟

عرض کرد يك دینار.

پس یوسف علیه السلام دستبندی را از یاقوت سرخ برای او انداخت و فرمود آن را بگیر که آن برابر
دوازده هزار دینار است آن برای توست اگر پیغام مرا به آن درخت برسانی و البته نزد خدایتعالی نیز
پاداش خواهی داشت پس چون به سرزمین کنعان رسیدی تا شب صبرنما و آنگاه به خانه آن غمزده
درآی و به او بگوی جوانی زندانی در سرزمین مصر تو را سلام می‌رساند.

پس اعرابی عرض کرد نام تو چیست؟

فرمود نام مرا آنجا مبر.

شعر:

ولوان مابی بالحصافلق الحصا
وبالريح لم تسمع لهن هبوب
ولواننی استغفروا لله كلما
ذکرتك لم یکتب علی ذنوب

راوی گوید پس اعرابی برناقه خود سوار گردید و خوشحال بازگردید شبها و روزها و در سفر بود تا به
سرزمین کنعان رسید پس چون شب شد به منزل یعقوب علیه السلام درآمد پس ندا در داد:

ای آل ابراهیم

پس خواهر یوسف علیه السلام دینه او را پاسخ داد و گفت لبيك چه می‌خواهی؟

پرسید کجاست یعقوب پیامبر که صلوات خدایتعالی بر او باد.

پرسید از او چه می‌خواهی که او غمناک و دردمند است شب و روز و باکس سخنی نمی‌گوید و در روی کس لبخند نمی‌زند گفت من فرستاده جوانی عزیز هستم.

پس در این هنگام یعقوب علیه السلام که در نماز بود سلام داد گفت ای فرزند و مردم اعرابی را فرمود چیست تورا؟ عرض کرد ای پدر من دارای پیامی هستم از بعضی از به غربت افتادگان پس یعقوب برخاست و ایستاد و بنشست پس دوباره برخاست و با دستانش دینه را اشاره کرد تا خارج شد پس پرسید:

ای فرستاده تو که هستی برآستی که من از تو بوی پاکیزه‌ای می‌شنوم.

پس عرض کرد من فرستاده جوانی غریب هستم و از مرتبه او تعریفها کرد.

یعقوب علیه السلام فرمود: آیا چهره او را دیدی؟

عرض کرد خیر ولی او از پشت پرده با من سخن می‌گفت و خواست تا فرستاده او بسوی تو باشم.

پس یعقوب علیه السلام گریست و فرمود آیا نام خود را نگفت؟

عرض کرد نه.

فرمود پس بخواه از آنچه حاجت داری.

عرض کرد من حاجت دنیایی ندارم که آن جوان مرا بخشید و بی نیاز کرد.

پس یعقوب علیه السلام فرمود خدایتعالی آسان گرداند بر تو سکرآت مرگ را.

ادامه...

گوید چون یوسف علیه السلام هفت سال^{۲۷۹} را در زندان بگذرانید خدایتعالی را سجده کرد و در سجده خود عرض کرد بار خدایا مرا از زندان رهایی ده و در همان هنگام که یوسف علیه السلام در حال دعا بود پادشاه در خواب دید آنچه را که دید پس بیدار شد وحشت زده و ندما و حکما را احضار کرد و گفت خوابی را که دیدم از یاد برده ام پس مرا از آن آگاهی دهید گفتند ما علم غیب ندانیم.

گفت اگر مرا آگاهی ندهید شما را جملگی بکشم پس گفتند:

آیه: " قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالِمِينَ "

ترجمه: گفتند این خوابهای پریشان است و ما به تعبیر پریشان دانانیم.

پس در این هنگام مرد شرابدار گریست پس پادشاه او را گفت گریه ات از برای چیست

آیه: " وَادْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ "

ترجمه و بعد از مدتی بیاد آورد

یعنی پس از مدتی پس گفت ای پادشاه نمی‌داند و نمی‌شناسد تعبیر آن را مگر جوان عبرانی زندانی پس چهره پادشاه دگرگون گردید و گفت من او را هفت سال یاد نکردم و خطور نکرد به حال من مگر ساعتی پس مرد شرابدار گفت من هم همینگونه ای مولای من پس گفت از کجا دانستی که او تعبیر خواب می‌داند پس مرد شرابدار قصه خود و قصه مرد نانوا را بازگفت پس گفت برو و از او بپرس گفت از او در شرم هستم او را برگردن من دینی است و کار ما اینگونه است و آنگونه پس پادشاه او را گفت به نزد او برو تا خیر یا شر را از خدایتعالی ببینم پس تو را بر آنچه که گذشت سرزنش نمی‌کنیم.

پس ساقی بریوسف علیه السلام وارد شد در حالی که دوآستین خود را از شرم برچهره گرفته بود.
 پس یوسف علیه السلام او را فرمود آستین از چهره بردار که آن پیام را شیطان از یاد تو برد.
 پس ساقی برسجده افتاد تا یوسف علیه السلام را از خود خوشنود سازد.
 پس فرمود چرا چنین کردی؟ عرض کرد تا تو از من خوشنود گردی چرا که من از پادشاهی تو بیمناکم.
 فرمود از کجاست این پادشاهی برای من؟
 عرض کرد من یقین دارم که تو شاه می گردی پس داستان بازگفت.
 یوسف علیه السلام فرمود من بر خواب او آگاهم پس خواب را چنان که در کتاب خدای تعالی آمده بیان فرمود:

آیه: " وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

ترجمه: و پادشاه گفت که من هفت گاو فربه دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر خشک....

پس ساقی بازگشت و پادشاه را از خوابی که دیده بود آگاهی داد پادشاه خندید و گفت انگار که خود او این خواب را دیده است پس نوکران را دستور داد:

آیه: " اَنْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي "

ترجمه او را به نزد من آورید تا او را برای خودم رها سازم
 سپس دستور داد تا سرزمین مصر را به بیارایند پس سرزمین مصر به تمامی آراستنی ها آراسته شد پس چهارپایان را زین کرده را با دو بار زر بهمراهی انواع بوییدنی های خوش و نیز به همراهی سربازان و بزرگان سپاه به استقبال یوسف علیه السلام فرستاد و بین سرزمین مصر تا مکان زندان چهل فرسنگ راه بود پس برای او خلعت فرستاد پس یوسف علیه السلام فرمود من از زندان بیرون نمی روم در حالی که دیگران در آن بمانند پس پادشاه دستور داد همگی را از بند رها نیندند.

نکته.....

بدینگونه محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمی گردد مادامی که احدی از امتش در آتش مانده باشد.

پس یوسف علیه السلام سوار گردید پس چون بر پادشاه وارد گردید پادشاه او را در کنار خود و بر تخت خود نشانید و به او عرض کرد:

آیه: " قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ "

ترجمه: وگفت براستی که تو امروز نزد ما توانا و امانتدار هستی
 سپس پادشاه عرض کرد حاجت را بخواه من امروز به فرمان تو هستم فرمود:

آیه: " قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ "

ترجمه: گفت مرا برگنجینه های بگمار که من نگاهدارنده دانا هستم
 و نخواست که به کنعان بازگردد و نفرمود که مرا آزاد کن چرا که پادشاهی مصر را با عزت و سروری می دید ولی سرزمین کنعان را در پوشیدن و خوردن آشامیدن پس میل بازگشت به آنجا را نفرمود بدینگونه

مؤمن چون در حال مرگ اکرام را می بیند میل بازگشت به دنیا را نمی کند و کافر و گنه کار در حال مرگ چون هول های مرگ را می بیند می گویند:
" قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * عَلَيَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا " ۲۸۰

ترجمه: پروردگارا مرا بازگردان شاید که کار پسندیده ای را که از پیش رها کرده بودم انجام دهم کلا

نکته....

پادشاه مصر یوسف علیه السلام را از این بابت که از زندان بیرون ساخت به انواع کرامتها نواخت بدینگونه خدایتعالی باخارج کردن مؤمن او را اکرام می کند و آن هنگامی است که او را از دنیا بیرون می کند چرا که دینا زندان مؤمن است چنانکه خدایتعالی می فرماید:
" الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "

ترجمه: کسانی را که فرشتگان به پاکیزگی تحویل می گیرند و می گویند سلام بر شما وارد شوید در بهشت به پاس آنچه که انجام می دادید. ۲۸۱

آیه: " وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: و بدینگونه ما یوسف را در زمین توانایی دادیم تا آنچه خواهد در آن بکند رحمت خود را به هر که خواهیم می رسانیم و هرگز پاداش نیکوکاران را پایمال نمی کنیم

فصل: هشتم دیدار دوباره

گفته شده از نیکی‌های یوسف علیه السلام یکی این بود که هیچگاه تنها خوراك نمی‌خورد و مهمان را دوست می‌داشت پس خدایتعالی او نیکوکار (محسن) نامید
معصوم علیه اسلام می‌فرماید: نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه آتش بر او حرام گردد که چون او را میهمانی آید او بر روی میهمان گشاده رویی کند و بر او بخندد.
و ابراهیم علیه السلام چون میل غذا خوردن می‌کرد از خانه در طلب میهمان خارج می‌شد تا با او خوراك تناول کند.

و آنکه میهمان را گرمی ندارد از امت محمد صلی الله علیه و آله نباشد و از ملت ابراهیم علیه السلام نیز نباشد و آنکه میهمان خود را به جهت رضایت خدایتعالی پذیرایی نماید از گناهان خود خارج می‌شود همانند روزی که از مادر متولد گردیده است.

معاذبن جبل^{۲۸۲} رضی الله عنه گوید مرا مهمانی در رسید و نداشتم جز آبی و نانی خشك پس آن را به نزد او نهادم پس از پیامبر علیه السلام از فضل آن پرسش کردم فرمود اگر فرشتگان هفت آسمان گرد هم آیند نتوانند وصف آن کنند.

و آن که بخواهد از دوستان خدایتعالی باشد پس باید که با میهمان خود غذا خورد و مردی از ثواب آن حضرت پیامبر پرسش کرد پیامبر فرمود همانند کسی است که روزگار را به روزه سرآورد و حج خانه خدا گذارد و آبادانی کند و در راه خدایتعالی جهاد کند.

و آنکه صدای پای میهمان را بشنود و شاد گردد برای او پاداش صد شهید نوشته شود و از دنیا نرود مگر آنکه نخست جایگاه خود را در بهشت ببیند.

به حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام عرض شد چه چیزی را بیشتر از همه دوست داری؟

فرمود پذیرایی از میهمان و نبرد با تیغ و روزه در تابستان.

و عاصم بن حمزه^{۲۸۳} گوید وارد شدم بر حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام پس او را غمگین دیدم پس عرض کردم هرگز خدایتعالی تو را اینگونه غمین بر من ننماید
فرمود هفت روز است که مرا میهمانی نرسیده و من از آن ترسانم که مبادا پروردگارم مرا خوار داشته است.

وبدینگونه یوسف را توانایی دادیم

گفته شده چون یوسف علیه السلام بر تخت پادشاهی نشست و ملک را از پادشاهی عزل فرمود^{۲۸۴} زلیخا بیمناک گردید آنچه را که با یوسف علیه السلام کرده بود بیاد آورد و فرار کرد^{۲۸۵} پس یوسف علیه السلام او را فراموش کرد و او نابینا و فقیر گردید و در خانه پیرزنی بیست و پنج سال اقامت گزید.
آیه: "وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ"

ترجمه: و پاداش روز جزا بهتر است

یعنی بهتر است از آنچه که او را عطا شد از توانایی در سرزمین مصر

آیه: "لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ"

ترجمه: برای آنانی که ایمان آوردند و تقوی پیش گرفتند
یعنی بهشت بهتر از دنیا و پادشاهی مصر است برای کسی که تقوی پروردگار را داشته باشد.
و خدایتعالی اهل تقوی را به بهشت وعده فرموده است و برای متقی علامات است.
و گفته شده که پرهیزگار آن است که نفس خود را از شهوت و قلبش را از غفلت و دهانش را از لذت
و یا اندامش را از بدیها و سرخود را از آفت باز دارد پس اینچنین امید می رود که به آفریدگار آسمانها
واصل گردد.
و نیز گفته شده پرهیزگار آن است که در پنهان و آشکار تقوی خدایتعالی پیش گیرد و در نگرانی و غم بیم
از دخول در آتش زندگی کند.

و در قرآن به شش گروه وعده داده شده
نخست به مؤمنان
دوم به صحابه
سوم به مجاهدین
چهارم به اهل بیعت
پنجم به محبین
و ششم به متقین.

پس به مؤمنین وعده آمرزش داده شده آنجا که می فرماید:
" وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ "

ترجمه: و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آوردند و پرهیزگار شدند بهتر است^{۲۸۶}
و صحابه را به یاری و پیروزی وعده فرموده است آنجا که می فرماید:
" وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ " ^{۲۸۷}

ترجمه: و یاری می کند شما را بر آنان
" وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ " ^{۲۸۸}

ترجمه: وعده ای است حق بر او در تورات و انجیل و قرآن
و مجاهدین را به احسان وعده فرماید آنجا که می فرماید:
" أَفْمَن وَعَدْنَاهُ وَعَدَّا حَسَنًا " ^{۲۸۹}

ترجمه: آیا آنکه وعده دادیم او را وعده ای نیکو
و اهل بیعت را به غنیمت وعده می فرماید:
" وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً " ^{۲۹۰}

ترجمه: وعده داد خدایتعالی شما را به غنیمت های بسیار
و به محبین وعده دیدار فرمود:
" وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ " ^{۲۹۱}

ترجمه: سپاس خدایتعالی را که وعده خود را راست فرمود

و متقین را بهشت وعده فرمود:

" مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ " ۲۹۲

ترجمه: مثل بهشتی که به متقین وعده داده شده از زیرش نهرها روان است

و مؤمنان آمرزش می‌یابند

و صحابه یاری و پیروزی کسب می‌کنند

و مجاهدان احسان بدست می‌آورند

و اهل بیعت غنیمت کسب می‌کنند

و محبین به دیدار می‌رسند

و متقین به بهشت می‌رسند

و امید آنکه اهل گناهان از رحمت دور نمانند

و در خبر است که مثل رحمت مانند مثل چراغ است که از آن چراغهای فراوان روشن می‌گردند و

چیزی از آن کسر نمی‌گردد و بدینگونه رحمت به همه اطاعت‌کنندگان و گناهکاران می‌رسد و چیزی از

آن کسر نمی‌گردد.

و در خبر است که حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روزی در مسجد نشسته بود که پرنده‌ای بر

دیوار مسجد نشست و تکه‌ای گل بر نوک داشت پس فریادی زد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و

سلم خندید پس از او از این بابت پرسیدند

پس فرمود بدرستی که این پرنده می‌گوید من نمی‌توانم با این تکه گل دریای قلم را سیاه کنم بدینگونه

گناهان امت تو نیز دریای رحمت خدایتعالی را دگرگون نمی‌کنند چرا که رحمت اوتعالی از دریاها

بزرگتر و نزد خدایتعالی گناهان از این تکه گل کوچکترند و رحمت صفت مولی و گناه صفت بنده

است.

آیه " وَلَا جُزْءُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ " ۲۹۳

ترجمه: و پاداش آخرت بهتر است

و پاداش بر دوگونه است پاداش دنیا و پاداش آخرت

پس پاداش دنیا باقی ماندنش همراه با فناء و وفایش همراه با ستم و بخشش همراه با رنج است

و پاداش آخرت وفاء بدون ستم و بخشش بدون مانع و وصل بدون جدایی است

و پاداش دنیا همراه با رنج و پاداش آخرت همراه با خوشی است و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان

آورده‌اند بهتر است.

گفته شده پاداش آخرت باغها یی چهارگانه است در بهشت و خانه‌هایی است چهارگانه نوشیدنی‌هایی

است چهارگانه و لباسهایی است چهارگانه.

و اما باغها پس باغ عدن چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا " ۲۹۳

ترجمه: بهشتهایی عدن که در آن وارد می‌گردند.

و باغ فردوس چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا " ٢٩٤

ترجمه: برای آنان است باغهای فردوس که در آن جاودانه منزل می‌کنند.

و باغ مأوی چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ " ٢٩٥

ترجمه: و برای آنان است سرای بهشت

و باغ نعیم چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ " ٢٩٦

ترجمه: برای آنان است بهشتهای نعیم

و اما سراهای چهارگانه.

پس سرای نخست سرای جاویدان است. چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ "

ترجمه: برای آنان است سرای جاودان

دوم خانه سلام " وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ " ٢٩٧

ترجمه: خدایتعالی شما را به خانه سلام دعوت می‌فرماید.

سوم خانه سرای مقام چنانکه در قرآن آمده:

" وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ... الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ " ٢٩٨

ترجمه: سپاس خدایتعالی را که ما را به فضل خود به خانه مقام آورد

چهارم سرای زندگی راستین چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ " ٢٩٩

و اما نوشیدنی‌های چهارگانه. خدایتعالی می‌فرماید:

" فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ

مُصَفًّى " ٣٠٠

اما لباس‌های چهارگانه پس نخست لباس عطا چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٌ " ٣٠١

و لباس بقاء:

" خَالِدِينَ فِيهَا " ٣٠٢

و لباس رضوان چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ " ٣٠٣

و لباس لقاء:

خدایتعالی می‌فرماید:

" وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ " ۳۰۴

" درود آنان در روز ملاقات سلام خواهد بود

پس چون یوسف علیه السلام بر تخت بنشست اهل مصرگمان کردند که هرگز مانند او پادشاهی نخواهند دید پس آنچنان شد که گمان برده بودند^{۳۰۵}
بدینگونه عارف چون معرفت صحیح یافت هرچه غیر آن است را فراموش می کند و جز آن را یاد نمی کند چنانکه شبلی رضی الله عنه می فرماید:
شعر.....

نسیت الیوم من عشقی صلوتی
فلا ادری غدائی من عشائی
فذكرك سیدی اكلی و شربی
ووجهك نظرت شفاء دائی

ترجمه:

از عشق تو امروز نماز فراموشم شد، پس روزم را از شب نداستم
پس یاد تو ای مولای من آب و خوراك من است، و نظر بر روی تو شفای درد من است
گویند یکی از پادشاهان بر نیکوکاری داخل گردید و او را گفت مرا فراموش مکن پس مرد نیکوکار
گفت جز مولا یم هیچ یاد نمی کنم پس پادشاه او را گفت مرا نزد مولای خود یاد فرما چگونه تو
را نزد مولای خود یادکنم حال آنکه خود از یاد می روم پرسید چگونه فرمود چون او تعالی را یاد می کنم
در نزد یاد خدایتعالی خودم را و اعضاء بدنم را فراموش می کنم.

راوی گوید یوسف علیه السلام به آبادی شهرها و کسترازاها در سالهای حاصلخیزی فرمان داد و جایی را
بدون کشت رها نکردند و حتی در گودی دره ها و نیز بر بلندی کوهها کشتها کردند و خانه ها ساختند که در
بعضی صدقه می دادند و در بعضی خرید و فروش می کردند و هر خانه ای دارای بیست و پنج ذرع
عرض و صد و شصت ذرع طول بود و از صخره ها سنگها ساخته شده بود و در آن ها به اندازه يك و جب
چوب بکار نرفته بود و در آنها محصول را جمع می کردند در حالی که هنوز بر خوشه بود.
آیه: " فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ "

ترجمه: پس آن را نهادند بر خوشه ها بجز اندکی که می خوردند.

پس چون سالهای حاصلخیزی گذشت و سالهای قحطی در آمد برای هفت سال، دیگر باران نبارید
و بادی وزیدن نگرفت و هیچ رستنی در زمین نروید.

پس در سال اول مردم خوراك را از یوسف علیه السلام به سیم و زر خریدند و در سال دوم به ملك و
املاك و در سال سوم به اثاث خانه و در سال چهارم به زیور زینت و در سال پنجم به فرزندان و در سال
ششم به خودشان خوراك خریدند و خود را بنده یوسف علیه السلام کردند.

پس بر یوسف علیه السلام وحی آمد که چگونه می یابی کسانی را که گمان می کردند توبنده آنانی و
اکنون آنان بنده تو گردیده اند.

در سال هفتم یوسف علیه السلام آنان را خوراك داد چرا که آنان بندگان او بودند.

نکته.....

چون یوسف علیه السلام بر نفس خود نگریست او را خریدند و او بنده دیگری شد و چون بر پروردگار خود نگریست تمامی اهل مصر بنده او شدند چرا که بنده چون بر برنفس خود نظر کند پست می شود و چون بر پروردگار خود نظر کند به عزت او در دو جهان مفتخر می گردد.

و اما زلیخا پس محتاج گردید و مقیم خانه‌ای در راهی شد و نایبنا گردید و شوهرش از دنیا رفت و کارش سخت گردید با این وجود هنوز بتها را می پرستید.

و یوسف علیه السلام سوار بر اسب در شهرها می گشت و به امور آبادانی شهرها می رسید و داد مظلومان را از ظالمان می گرفت و نیکی دستور می داد و پلیدی را نهی می کرد.

و چون می خواست بر اسبی که از آن پادشاه پیشین بود سوار شود و آن را زین می کرد اسب شیبه می کشید و و صدای شیبه او در دور ترین شهرها و نواحی شنیده می شد پس لشکریان بر اسب سوار می شدند و به درب او می آمدند پس چون یوسف علیه السلام بر اسب سوار می گردید صد هزار سوار از راست و صد هزار سوار از چپ و صد هزار سوار از پشت و صد هزار سوار از جلوی او می آمدند و بر بالای سرش هزار پرچم بود و در پیشش هزار مرد قوی و هزار ششمیر زن پس بر مردمان نمی گذشت مگر آنکه می گفتند به این "عزیز" پادشاهی بزرگ داده شده است.

و زلیخا لباسی از پشم می پوشید و میانش را به بندی از لیف خرما می بست و سر راه می ایستاد پس چون یوسف علیه السلام می آمد او را ندا در می داد ولی یوسف علیه السلام او را نمی شنید و کسی را در برابر دیدگان خود بیاد نمی آورد پس زلیخا به سوی بت خود که او را می پرستید باز می گشت و می گفت: "که وای بر تو ای بت من که بر زیادی سن من و تلاش من و نیاز و احتیاج من رحم نمی کنی و تو پادشاهی را از من گرفتی و به مرا بنده کردی پس چه بد کردی"

و ندیمه خود را که هنوز همراه او بود می گفت مرا بر سر راه یوسف علیه السلام ببر بلکه گرد لشکر او بر من بنشیند چرا که من از مساکین راه محبت هستم.

یکی از نیکوکاران گوید که در صحرا میهمان یک اعرابی شدم و او در برابر من به خدمت ایستاده بود پس به ناگاه بیهوش گردید پس مادرش مرا گفت که تو به خوردن ادامه ده و خود را مشغول او مکن پس پرسیدم که او را چه شده گفت او محب همسر خود می باشد و چون از خیمه خارج شد و گرد پژمردگی و لاغری بر او دید بیهوش گردید پس گفتم سبحان الله اگر محبت به مخلوقی اینچنین باشد پس چگونه است محبت به خالق.

شعر:

حتى لقدصرت اهوى الشمس والقمر
لان قلبك القاسى يشبه الحجرا

احب من حبكم من كان يشبهكم
امر بالحجر القاسى فالثمه

ترجمه:

دوست دارم از عشق شما آن را که چون شماست، تا آنجا که بر خورشید و ماه نیز عاشق شدم
آیا گذر از یک سنگ سخت ممکن است؟ چرا که قلبت به مانند سنگ است

یوسف علیه السلام آنان را از خزانه‌های اموال عمومی تصدق می‌فرمود و هر خزانه‌ای که به پایان می‌رسید خزانه‌ای دیگر را می‌گشود و هر مسافری را که از ناحیه شام می‌رسید گرامی می‌داشت و از این جهت زلیخا مسافران اهل شام را سلام می‌گفت.

نکته...

زلیخا مخلوقی را دوست می‌داشت و دوستی او موقت بود با اینحال از رنج‌ها نهراسید و از عشق او باز نگشت بدین سان شایسته نیست که بنده از عشق مولای خود بازگردد

و اهل شام چون از مصر بازمی‌گشتند در بیت الاحزان فرود می‌آمدند نیکی‌های یوسف علیه السلام را باز می‌گفتند و او را سپاس می‌گفتند و می‌گفتند که او ما را گرامی داشت و او اهل شام را دوست دارد و یعقوب علیه السلام با خود می‌اندیشید که این صفات عارفان است و نمی‌دانست که یوسف علیه السلام در سرزمین مصر پیامبری است به جز خود او چرا که او در زمان خود پیامبری را جز خود نمی‌شناخت و هرگاه که وصف عزیز مصر نزد او می‌شد بوی او را می‌شنید آرزو می‌کرد که کاش می‌توانست به نزد او برود بلکه یوسف را نزد او بیابد و نمی‌دانست که او همان یوسف علیه السلام است و همیشه در دعای خود می‌گفت ای آنکه در وعده خود خلاف نمی‌کنی تو را می‌خوانم.

راوی گوید فرزندان یعقوب علیه السلام بر او وارد شدند و عرض کردند ای پدر بر ما توجهی کن که چهل سال است بر ما التفات نداشته‌ای و با ما سخن نیکو نگفته‌ای و ما را نخوانده‌ای و در روی ما خنده‌ای نکرده‌ای پس ما ببخش که ما نا فرمانی تو را کرده ایم و بیچاره و نیازمند و نالان آمده ایم ای پدر بر ما رسید آنچه که بر مردمان رسید از گرسنگی پس پروردگارت را بخوان تا ما را روزی گشاده روزی فرماید

فرمود آیا می‌خواهید شما را به سوی کسی ره نمایم که نعمت و کرم در نزد اوست و همه از عرب غیر عرب روی به سوی او می‌کنند و ثنای او می‌گویند به بوی خوش و روی زیبا و سخن نیکو و آیین درست.

نزدیک به مردم است و برای اوست عزت و و جلال و گنجینه و دارایی‌ها. اخلاق او نیکو و صفاتش پسندیده است.

پس فرزندان عرض کردند ای پدر اوصاف اینچنین شخص را با این صفات از کجا شنیده‌ای؟ فرمود از آنانی که در منزلم فرود می‌آیند و نیکویی‌های او را یاد می‌کنند پس بسوی او روانه شوید که او کریم است و چون بر او وارد شدید از سوی من او را سلام گویند عرض کردند ای پدر ما را سرمایه‌ای نیست که با عزیز مصر دادوستد کنیم.

نکته...

ای حاضران آیا در میان شما کسی هست که طاعتی داشته باشد که با آن بتواند با خدای عزیز که عزت هر عزیزی از اوست دادوستد کند؟

آیا در میان شما کسی هست که قیامی داشته باشد تا بتواند با حضرت "علام" دادوستد کند؟
آیا در میان شما کسی هست که سجده‌ای داشته باشد خالص آیا در میان شما کسی هست که اوتعالی را با حقیقت یاد کرده باشد؟

آیا در میان شما کسی هست که دارای وفاء و امانت داری باشد؟
 آیا در میان شما کسی هست که زندگی روزانه را از روی صفا داشته باشد؟
 آیا در میان شما کسی هست که به قضاء راضی باشد؟
 آیا در میان شما کسی هست که از درگاه اوتعالی غایب نشده باشد؟
 آیا در میان شما کسی هست که همنشینان او تعالی را دوست بدارد؟
 ای یاران گناه به سوی اوتعالی روید با گام‌های فقر و بسوی اوتعالی نثار کنید تلاش و یارای خود را.
 وای بر شما ای یاران گناه از آن روزی که تبهکاران با مویهای پیشانی شان گرفته شوند.
 شعر:

ایا شابًا بربّ العرش عاصی	اتدري ما جزاء ذوالمعاصی
سعیر للعصاب لها ثبور	فویل یوم یؤخذ بالنعاصی
فان تصبر علی النیران فاعص	والاکفّ من العصیان قاصی
وقیما قد کتبت من الخطایا	رهنّت النفس فاجهد فی الخلاص

ترجمه:

ای جوانی که نا فرمانی پروردگار خود می کنی، دانستی که چیست سزای نا فرمانان؟
 آتش سعیر که بدنت به آن عذاب می شود پس وای از روزی که (مردم) به موی‌های پیشانی‌هایشان گرفته می شوند
 پس اگر می توانی بر آتش پایداری کنی، نا فرمانی کن و اگر نه از نا فرمانی دور شو
 گناهان زیاد بر تو نوشته شده، و نفس تو به بهای گناهان در گروست پس در رهایی آن بکوش

و فرزندان گفتند ای پدر ما نیازمندان و گناهکاران و فقیران هستیم چیزی نداریم که به درگاه او بریم چرا
 که مردم به بارگاه او گوهر دیا و زر و سیم می برند.
 یعقوب علیه السلام فرمود شنیده ام که او کریم است و کریمان آسان می پذیرند و افزون بخشش می کنند
 گفتند او کریم است ولی ما شرم می کنیم که بر درگاه او درهم‌های سیاه لباسهای پشمینه و پنی‌ر خود را
 عرضه کنیم. فرمود اگر غذا می خواهید بر شماست که به درگاه بخشنده او روید.
 پس آنان تمامی پشم و پنی‌ر و پولهای سیاه خود را گرد آوردند سپس از پدر پرسیدند اگر او پیشکشی ما
 را نپذیرد چه کنیم فرمود خاندان خود را آشکار کنید و بگویید که ما فرزندان یعقوب فرزند اسحق
 فرزند ابراهیم علیهم السلام هستیم و شاید که بر شما رحم آورد.
 پرسیدند اگر نسب ما را نپذیرد آنگاه چه کنیم فرمود بر او فقر و نیاز و غربت خود را عرضه کنید و او
 را به صدقه التماس کنید و بنگرید که بر چه بارگاهی وارد می شوید و آداب را نگاه دارید که دریا را
 همسایه، پادشاه را دوست و سلامتی را بهایی نیست.

شعر:

و من صحب الملوك بغیر علم	فقد ارسله الجهل الى القتل
--------------------------	---------------------------

ترجمه:

و آن که با پادشاهان بدون دانش همنشین گردد، پس نادانی او را بسوی مرگ رهنمون می گردد.

پس عرض کردند ما در بارگاه پادشاهان نبوده ایم و نمی دانیم چگونه است یعقوب علیه السلام فرمود شما را یاد دهم چون داخل شدید جز به فرمان او داخل نشوید و چون نگاه شما بر او قرار گرفت متوجه راست و چپ باشید.

نکته...

در خبر است که چون نمازگذار به راست و چپ نظر کند خدایتعالی او را فرماید که برکه نظر می کنی آیا بهتر از من یافته ای؟

مخلوق از بارگاه مخلوق می ترسد به نشانه خدمت و ادب و هشیاری نیکو پس غافل خطا کار چگونه از آفریدگار خود نمی ترسد و در خدمت او تلاش نمی کند پس بترسید بترسید ای بندگان خدا شتاب کنید شتاب کنید پیش از بسر آمدن روزگار و فرو آمدن مرگ و پشیمانی. پس مست زندگی دنیا نباشید و به خدایتعالی مغرور نگردید.

ای گروه مسلمانان آستین ها را بالا زنید کار سخت است پس آماده کنید که هنگام رفتن نزدیک است و سفر بس دور و بارهای سنگین خود را سبک کنید پس در راهتان گردنه هایی است که بس کج و تند که از آنها نمی گذرند مگر آنانی که بارهای سبک دارند.

پس یعقوب علیه السلام فرمود: "ای فرزندان چون بر او وارد شدید او را سخنهای نیکو گوید و چون شما را به نشستن فرمود پس بنشینید و اگر شمارا فرمان نشستن نداد نشینید تا شما را فرمان دهد پس چون نشستید آغاز سخن نکنید تا از شما بپرسد و سخن را دراز نکنید و هر واژه ای را به واژه ای پاسخ گوید و نشستن نزد او را افزون مکنید پس چون شما را فرمان بازگشت داد روی ها از او برنگردانید و چون از بارگاه او خارج شدید به هیچ کس از آنچه که بین شما و او گذشته چیزی نگوئید مبادا بشنود و شما از دیدگانش فرو افتید پس (بدانید که) آشکار کردن راز پادشاهان سخت است. راوی گوید پس آنان به مقصد مصر براه افتادند.

یوسف علیه السلام فرموده بود تا از ساحل دریا تا به کوه دیواری از آهن ساخته بودند که آن را دربی بود و گذر از آن دیورا ممکن نبود مگر از آن درب و بر آن درب دربانی گماشته بود به همراهی پانصد سوار.

پس چون مردی از آن درب گذر می کرد از او می پرسید از مقصد او از زاد و توشه اش. پس گزارش او و قافله و زاد و توشه همراهش را به سوی یوسف علیه السلام می فرستاد پس اگر یوسف علیه السلام فرمان می داد می توانست داخل شود و گرنه باید باز می گشت به همانجایی که آمده بود.

و یوسف علیه السلام این را تنها به جهت یافتن برادرانش می کرد چه او می دانست که آنان به سوی او خواهند آمد چنانکه جبرائیل علیه السلام در خواب او را آگاهانیده بود. و یوسف علیه السلام آن دیوار را ساخته و بر آن در انتظار برادرانش بود.

و نیز خدایتعالی صراط را ساخته و بر آن در انتظار مردمان است چنانکه خود تعالی می فرماید:

" إِنَّ رَبَّكَ لِبِأَلْمُرْصَادِ "

ترجمه: پروردگارت در کمین است.^{۳۰۶}

یعنی فرشتگان بر پل دوزخ در کمین هستند. پس چون روز رستاخیز فرا رسد خدایتعالی فرماید: " اگر من به ظلم ظالم اجازت دهم خود ظالم باشم " و در خبر است که چون مردمان بر صراط گذر کنند منادی ندا کند: " آنکه به اجازت آمد نجات یافت و گرنه در آتش فرو افتد "

و منادی ندا در دهد که آنان که بار سبک دارند گذر کنند و آنانکه بار سنگین دارند فرو افتند. و منادی ندا کند فلان سیاه بخت شد و او را هرگز نجاتی نیست و فلانی نجات یافت و او را دیگر هرگز سیاه بختی نیست.

چون برادران یوسف علیه السلام به درب مصر رسیدند دربان نگاهی بر آنان انداخت و از پوشش و هیأت آنان در شگفت شد پس ساعتی با آنان سخن نگفت سپس پرسید شما که هستید و از کجا می آید و قصد کجا را دارید؟ پرسیدند از چه روی می پرسید؟ پاسخ داد از برای این به اینجا فرستاده شدم تا احدی را اجازت گذر ندهم مگر آنکه نخست نام و کنیه و مقصد و جای و زاد و توشه او را بپرسم. و بدینسان از بنده در روز رستاخیز از آیینش و کارش و گفتارش و جایش و بخششش و منعش و فرمانبرداری اش و نافرمانی اش پرسش می گردد پس خدایتعالی جلّ جلاله می فرماید: ای بنده من جوانی ات پر بهاء بود آن را تباه کردی....

و خدایتعالی می فرماید: " فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه: به پروردگارت سوگند که از همه آنها از آنچه که کرده اند می پرسیم.^{۳۰۷}
یعنی ینکوکاران و بدکاران یکتاپرستان و ملحدان راستگویان و دروغ گویان.

از راستگویان از راستگویی آنان می پرسیم

و از دروغ گویان از دروغ آنان می پرسیم

از پیامبران از پیامبری شان می پرسیم

و از اولیاء از ولایتشان می پرسیم

و از قاضیان از احکامشان می پرسیم

و بازرگانان از خرید و فروششان می پرسیم

از تهیدستان از شکیباییشان

و از بی نیازان از سپاسشان می پرسیم

و از اهل تصوف از صفاتشان

از اهل زهد از زهدشان می پرسیم

و از دانشمندان از دانششان و عمل به دانششان

و از عبادت کنندگان از عبادتشان پرسش می کنیم

و از اهل حقیقت از حقایقشان

و از اهل عرفان از دقایقشان می پرسیم

و از مجاهدین از ضرب شمشیرهایشان

و از مجتهدین از اجتهادشان می پرسیم

و هیچ بزرگ و کوچکی و نهاده نشود.

پس برادران پاسخ دادند ما از اهل شام هستیم از کنعان از بیت الاحزان و از فرزندان یعقوب اسرائیل
الله فرزند اسحاق ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله علیهم السلام هستیم.

دربان گفت نسب‌های تان بزرگ و سخنهایتان شیوا و رویه‌ایتان نیکوست قصد شما کجاست
گفتند بسوی عزیز

گفت تنخواستان چیست

پس سرها را به پایین انداختند و گفتند ما را از تنخواستان مپرس.

بدینگونه چون منکر و نکیر در گور انسان مؤمن داخل می‌گردند خدایتعالی می‌فرماید او را از
پروردگارش پرسش کنید و از پیامبرش و از قبله اش که آن همه درست است و از عملش پرسش نکنید
که آن مخلوط است.

پس دربان نامه‌ای به یوسف علیه السلام فرستاد که ای عزیز بر من گروهی وارد شده‌اند از شام
بدنهایتان پهن رویه‌ایتان نیکو و زبانشان شیوا و نسبه‌ایشان بزرگ و جملگی از فرزندان پیامبران
هستند و قصدشان بارگاه توست و نام‌های آنان چنین است یهوداء، روئیل، شمعون، زیالون، یشجر، دینه،
دان، نفتالی، جاد، اشرو بن یامین و جملگی از سرزمینی کنعان هستند.^{۳۰۸}

پس چون یوسف علیه السلام بر نامه نگاه انداخت اشک بر چشمانش نشست و مدهوش گردید.
شعر:

سلام الله والسّقیة جمیعاً	علی تلک المنازل والیدیار
فقلبی عند ساکنها رهین	کثیرالوجد مسلوب القرار
فیالیت الزمان یجود یوما	بما ارجوه قرب القرار

ترجمه:

درود خدایتعالی بر این منازل و آبادی‌ها، و خدایتعالی آنان را سیراب گرداند
و قلب من در گرو ساکن این آبادی، خوشحال و بیقرار است.
ای کاش روزگار روزی را می‌بخشید، به آنچه که به او امید دارم.

ادامه داستان... ندیمان وحاضران و وزراء در شگفت شدند ولی به علت آن آگاه نشدند پس چون
یوسف علیه السلام به هوش آمد به اطرافیان فرمان خروج داد. همگی خارج شدند پس دیگر بار
نگاهی بر نامه افکند و سخت بگریست آنگاه سوار را پرسیدکی این گروه آمدند عرض کرد پنج روز
پیش فرمود و جامه‌هایشان چگونه است عرض کرد جامه‌های ژنده در بر دارند و موی‌هایشان ژولیده
است.

پس یوسف علیه السلام به صدای بلندگریست پس مباشرش در شگفت شد و پرسیدگریه ات از برای
چیست خدایتعالی دیدگانت گریان نکند.

شعر:

یقولون ما بال لونک اصفر	فقلت فراق الحیب لونی غیرا
ولوانتی ابدیت منی زفره	جعلت الصّفا البروالبحراکدرا

ترجمه:

می‌گویند چگونه است حال تو که رویت زردگریده است، پس گفتم دوری دوست رویم را دگرگون کرده است

و اگر آه از نهاد برآورم روشنی دریا و خشکی تیره تار شود.

پس وزیر از یوسف علیه السلام پرسید برای چه می‌گیری ای عزیز؟

یوسف علیه السلام فرمود براستی که برادرانم آمده‌اند همانانی که مرا در چاه نهادند و سپس فروختند.

عرض کرد پس چرا می‌گیری؟

فرمود: بر حال آنان می‌گیرم و از حال خودم به دو چیز نخست به سبب شرم از آنان چرا که آنان به

سبب من نافرمانی خدایتعالی را کردند و دوم به سبب فقر و تهیدستی آنان.

پس مباشر از کرم او در شگفت شد و پرسید چه می‌کنی در حق آنان حال آنکه آنان در حق تو چنین و

چنان کردند.

فرمود آن می‌کنم در حق آنان که خویش به خویش و پادشاه به غریب و عاشق به معشوق می‌کند.

پس نامه‌ای نوشت به سوی دربان که آنان را سه روز پذیرایی کن و ایشان را گوشت و میوه و شیرینی ده

و آن جایگاه را ویران کن و بارو را بردار چرا که آن بارو و آن پنجره را از برای آنان نهاده بودم پس

چون آمدند دیگر این مراقبت لازم نیست و بدینگونه خدایتعالی می‌فرماید که چون نسل فرزندان آدم

علیه السلام منقرض گردد آسمان و زمین ویران و خورشید و ماه و ستارگان نابود می‌گردند چرا که آنان از

برای بشر ساخته شده‌اند.

چنانکه او تعالی می‌فرماید:

" إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ..... " ۳۰۹

ترجمه: و آنگاه که خورشید در خود پیچیده گردد و و آنگاه که ستارگان تیره گردند...

یعنی پراکنده گردند و روان گردند نیز گفته شده تا جاییکه می‌فرماید:

" وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ " ۳۱۰

ترجمه: و آنگاه که جان‌ها دو به دو گردند

یعنی یکتاپرست با یکتاپرست و ملحد با ملحد و فاسق با فاسق و ستمگر با ستمگر سعادت‌مند با فریفته

و شقی با شیطان همنشین گردند.

" وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ "

ترجمه: و چون از دختران زنده بگور شده پرسیده شود^{۳۱۱}

و این بدرستی از اهل جاهلیت بود که چون برای آنان دختری بود و این دختر ده ساله می‌شد او را

می‌آراستند و برایش چاهی در بیابان می‌کنند و سپس او را در آن چاه می‌انداختند در حالی که او فریاد

می‌زد.... ای امان... ای امان تا جان می‌داد.

پس اینگونه خدایتعالی می‌فرماید:

" يَا أَيُّ ذُنَبٍ قُتِلَتْ " ۳۱۲

ترجمه: به کدامین گناه کشته شدیدی

پس پرسش از آن دختران است ولی پاسخ برای کشنده آن دختران چنانکه می‌فرماید:
"وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ" ۳۱۳

ترجمه: و آنگاه که برگهای کتابها پراکنده گردند
و شما، آه از کتاب سرگشاده، و وای از رسوایی و دریده شدن پرده‌ها.
تو را چه می‌شود آنگاه که دیوان‌ها گشوده و ترازوها برپا گردند و کتاب تو به دست چپ یا راست دهند
و در برابر خدایتعالی بایستی و او تعالی به تو فرماید:
"اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا" ۳۱۴

ترجمه: بخوان کتابت را که امروز حسابرسی خویشنت بر تو کافی است
و ای برادران به شتابید بر حساب خود در فرصتی که دارید
آن روزی که بر انگیخته می‌گردید به سوی خدایتعالی و به سوی میدان حساب گروه گروه و می‌ایستید
در برابر خدایتعالی نفر به نفر و نافرمانان به سوی دوزخ دسته دسته رانده می‌شوند و گروه پرهیزگاران بر
رحمن ورود می‌کنند و کتاب سطر به سطر خوانده می‌شود و حرف به حرف پرسیده می‌شوید از آنچه که
کردید و آنگاه که دوزخ با همه بدی‌هایش (به صحرای محشر) آورده شود و این همه آنگاهی است که
زمین زیر وزیر شده و پستی و بلندی اش یکسان گردیده و پروردگارت و فرشتگان صف به صف
می‌آیند.

ای برادران، آرزو دراز، مرگ نزدیک، توشه اندک، راه دور، آتش سوزان، ندا دهنده جبرائیل و داوود،
پروردگار جلیل است.

آن روزی که دیدگان بازگردند و پرده‌های اسرار در آن روز دریده گردند و در آن روز ملک جبار فرمان
راند. آن روزی که ندا می‌شود ای فلان فرزند فلان فرزند فلان فرمان ملک جبار پاسخ ده. پس بنده در
برابر خدایتعالی بایستد پس خدایتعالی فرماید: ای بنده من آیا زندگانی ات را دراز نکردم؟ آیا بدنت را
سالم نکردم؟ آیا لغزشهایت را کم نکردم ای بنده من جوانی ات را چگونه گذراندی و چه بهره‌ای
کسب کردی آیا تورا یاد آورم از شبهایی که نافرمانی من کردی چه روزهایی که از ترک فرمان من
دورنشدی.

پس ای بیچاره هرچه زود تر پاسخی برای خداوند جلیل آماده کن پاسخی نیکو پیش از آنی که برهنه
در برابر خدایتعالی ایستاده شوی و ما بین دوزخ و بهشت سرگردان گردی.
آنجا جایی است که هیچ مالی سودی نبخشد و هیچ خویشی شفاعت نکند و هیچ یابوری از آنچه که
می‌شود پیشگیری نکند.

آنجا همان است که پشیمانی‌ها بزرگ و گام‌ها در عرصات قیامت خوار می‌گردند.
آنجا همانجایی است که هزار نیش آتش او را به سوی خود می‌کشد و او را زبان‌های غلاظ و شداد
هراسان می‌کنند و او به صدای غمبار آمیخته با ترس می‌گوید که ای سرور من امان امان... و کجاست از
برای او امان و بدرستی که خدای رحمان براو خشم گرفته و فرمان به در آتش انداختن او داده است پس
این خوار شده را آتش دربر می‌گیرد و گریه و شیون او را سودی نمی‌بخشد و پس زبان‌های آتش او را
بسوی خود می‌کشند و او با صدای بلند می‌گوید ای فرشتگان پروردگار من و ای ساکنان آسمانهایش
مرا مهلتی دهید بر خویشتن خود بگریم پیش از آنی که به آتش درآیم پس نخست اشک می‌ریزد سپس به

صدای بلند می‌گرید پس آنگاه در آتش افکنده می‌شود و آن آتشی است سوزان که انتهایش دور و آتش
صدید و شیرینی اش آهن است و عذابش هر روز نومی شود و هرگز از آنان باز نمی‌گردد.

گوید پس سرایدار آنچه را که یوسف علیه السلام فرمان داده بود بجای آورد، برادران را یاری کرده
ایشان را تا دروازه سرزمین مصر همراهی نمود.
پس چون به سرزمین مصر وارد گردیدند آمدن ایشان به یوسف علیه السلام عرض شد.
شعر:

جاؤنی وحیت مستحيثا و قد عرفونی
وانا تائب عسی هم یقبلونی

ترجمه: آنان آمدند و شرم مرا در گرفت که مرا شناختند، و من به آنان باز می‌گردم شاید که مرا بپذیرند.
ادامه داستان... یوسف علیه السلام نمی‌دانست که برادران در کجا هستند و چه می‌کنند تا اینکه
کسی بر او وارد شد و خبر آمدنشان را داد و گفت که آمدند آن بیگانگان بینوا.
برادران یوسف علیه السلام چون داخل شدند همانجا ایستادند نمی‌دانستند که کجا فرود می‌آیند و کسی
را نمی‌یافتند که آنان را بفهمد چرا که زبان آنان عبری^{۳۱۵} بود و زبان مصریان قبطی.
و یوسف علیه السلام در آنان می‌نگریست و می‌دانست که باید آنان برادران او باشند ولی از میان آنان
یهودا را از شمعون باز نمی‌شناخت پس جبرائیل بر او فرود آمد و آنان را به او شناساند.
پس آن را که مأمور پذیرایی بود فرمود که آنان را در خانه من فرود آور و آنان را در خانه بیگانگان فرود
نیاور و قرار ده آنچه را که در برابر آنان مینهی آنچنان بینه که در برابر من مینهی و حرمت آنان را برپای
دار.

پس مأمور عرض کرد بسیار از نزدیکان تو که نزد تو آمدند و آنان را مال و منال بسیار بود و آنان جملگی
در منزل بیگانگان فرود آمدند.

پس یوسف علیه السلام فرمود سرکشی نکن و آنچه را فرمودم بجای آر.
شعر:

شوفی شدید وقلبی لیس یظهرة
انشاء عذبنی اللیالی سوف اخبرکم
و فی فؤادی لهیب النار یشتل
عن الغرام الذی فی القلب یشتمل
من لی رسول الی من لیس ینصفین
منه الجفاء و منی الصبر والجلل

ترجمه:

شوقم زیاد است و قلبم آن را آشکار نمی‌کند، و در دلم زبانه آتشی است که شراره می‌زند
اگر شبهایم مرا شکنجه کنند زود باشد، که شما را آگاه کنم از آن عشق سوزان قلبم
کیست فرستاده‌ای از من به سوی آنکه با من انصاف نداشت؟ از او جفاء و از من صبر و احترام.

ادامه داستان... پس خادم از قصر فرود آمد و آنان را فرمان به ورود داد آنگاه برای آنان جای گشود
و سفره‌ای گسترده و یوسف علیه السلام از سریر خود بر آنان می‌نگریست و به زبان قبطی خادمان را

می فرمود که چنین و چنان کنند و آنان نمی فهمیدند که او چه می گوید. پس چون شب آنان را در خود گرفت بر آنان موائد نیکوگماشت و از برای آنان شمعهایی از زر روشن کرد و از همه بوی های خوش برای آنان مهیا ساخت.

پس چون برادران از پنجره برآن درب که خاص پذیرایی از بیگانگان بود نگریستند، دیدند که به هر میهمانی گرده (نانی) می دهند از شدت خشکسالی و تنگی وقت حال آنکه بار شترش - بعنوان پیشکش - هزارودویست دینار بوی خوش بود پس چون چنین دیدند گروهی گفتند که پادشاه ما را بس گرامی داشت که دیگری را اینگونه گرامی نداشته است پس می ترسیم که گمان کند ما را سرمایه ای گرنبهاست و یوسف علیه السلام می شنید آنچه را که می گفتند.

پس شمعون گفت شاید یادی از پدران ما شنیده و ما را اینگونه از برای آنان گرامی می دارد و دیگری می گفت شاید بر روی های ما نظر کرده و دانسته که ما در زمان خود از گرامیان مردم خود بودیم و دیگری می گفت شاید بر سستی و درویشی ما رحم آورده و یوسف علیه السلام می گریست و گوش می داد پس روی به فرزند خود می شا کرد و نام او می شالوم^{۳۱۶} نیز گفته شده و همچنین افرائم نیز گفته شده که درست نمی باشد چرا که افرائم فرزند یوسف علیه السلام از زلیخا بود و زادنش به دوسال پس از وصال آن دو بود.^{۳۱۷}

پس یوسف علیه السلام فرزند را فرمود که برخیز همیان رسمی بر بند و جامه شاهی در برکن و دستار بر سر نه و آن جامی را که در آن آب می نوشم بردار و خویشان را آب ده.

عرض کرد کیانند این خویشان؟

فرمود عموهایت

عرض کرد ای پدر آنان تو را فروختند و بر تو ستم کردند؟

فرمود آری مرا فروختند تا من پادشاه مصرگردم حال بگو آیا خوب شد در آنچه که کردند یا بد شد؟

عرض کرد نه خوب شد حال به آنان چه گویم؟

فرمود با آنان سخن مگو و راز خود را بر آنان آشکار مکن تا خدایتعالی ما را فرمان دهد و اگر از تو چیزی پرسیدند بگو من قبطی هستم و نمی دانم شما چه می گوئید.

آیه: " وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ "

ترجمه: و برادران یوسف علیه السلام بر او وارد شدند و او آنان را شناخت و آنها او را نشناختند.

گفته شده چون آنان بر یوسف علیه السلام وارد شدند او از حال و مکان ایشان پرسید عرض کردند ما

از اهل شام هستیم فرمود پس مشکل شما چیست؟

عرض کردند: خوراک می خواهیم.

فرمود: دروغ می گوئید چرا که در شما اثر دزدی است که در گذشته انجام شده سپس فرمود شما چند

نفر هستید؟

عرض کردند: ده نفر^{۳۱۸}

فرمود: شما ده هزار نفر هستید هرکدامین شما هزارمرد است.

منظور یوسف علیه السلام نیروی آنان بود چرا که هرکدام آنان نیروی هزار مرد را داشتند.

سپس فرمود: پس مرا بر اخبار خود آگاه کنید

عرض کردند: همه ما برادر هستیم از نور مردی صدیق و ما دوازده برادر بودیم و پدر ما برادر کوچک را بیش از همه دوست می داشت پس او را به بیابانها بردیم و او تلف شد. یوسف علیه السلام فرمود چگونه شما می گوید که پدر ما صدیق است حال آنکه او فرزند کوچک را بیش از فرزند بزرگ دوست می داشت و این از صدیقین به دوراست. عرض کردند اگر او را می دیدی بر تمامی مردمان بر می گزیدی و ما هم او را دوست می داشتیم تا آنکه او خوابی دروغ دید فکر کرد که این خواب از اوست.

یوسف علیه السلام پرسید در خواب چه دید؟

عرض کردند گمان برد که او پادشاه می گردد و ما چون بندگان در برابر او.

یوسف علیه السلام پرسید پس آیا به پادشاهی رسید؟

عرض کردند آری در بهشت به پادشاهی رسید چرا که کودک عاقبت بخیر است ولی به پادشاهی دنیایی نرسید چون گرگ او را درید.

از این بابت خدایتعالی می فرماید:

" فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ "

ترجمه: پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند.

نکته برای اهل معرفت

مردمان بر دو گونه اند شناسندگان و ناشناسندگان آن که خدایتعالی را شناخت، نشناخت او را مگر به نور خود او پس منتهی است از شناخته شده بر شناسنده و نه بر شناخته و هرگز مبتداء بر مقتداء پیشی نگیرد پس کی مبتداء فهم فضل مقتداء تواند کرد.

یکی از حکما گوید من از تورات سه سخن و از انجیل سه سخن و از زبور سه سخن و از فرقان (قرآن) سه سخن برگزیدم.

اما آن سه سخن که از تورات برگزیدم:

براستی که خدایتعالی دوستدار هر قلب اندوهگین است،

براستی که خدایتعالی صدقه دهندگان را پاداش می دهد،

براستی که خدایتعالی هرآینه دشمن می دارد هر پرخور غافلی را.

و اما آن سه سخن که از انجیل برگزیدم:

بی نیازی در قناعت، سلامتی در گوشه گیری و احترام در ترك شهوات است.

و اما آن سه سخن که از زبور برگزیدم:

آن که قانع شد سیرشد،

و آنکه شکیبایی کرد پیروز شد

و آنکه کناره گرفت سالم ماند.

و اما آن سه سخن که از قرآن فرا گرفتم:

براستی که خدایتعالی نمی پذیرد مگر از پرهیزگاران،

و خدایتعالی دوست دارد بسیار توبه کنندگان را

و خدایتعالی نور آسمانها و زمین است یعنی نور مؤمنان.

فصل: در نور و معرفت

بدان که خدایتعالی نوری در رخسار خلیل علیه السلام نهاد و نوری در چهره یوسف علیه السلام و نوری در دست موسی علیه السلام و نوری در پشت محمد صلی الله علیه و آله و نوری در قلب عارف. و اما آن نوری که در رخسار خلیل علیه السلام از برای حرمت بود و نور چهره یوسف علیه السلام از برای برگزیدگی و نور دست موسی علیه السلام از برای معجزه و نوری که در پشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود از برای یاری و پیروزی بود و نوری که در قلب مؤمن نهاده می شود از برای آموزش است. پس حضرت خلیل علیه السلام عرض کرد: یا رب چیست این نور؟ فرمود وقار

عرض کرد مرا آن بیش ده.

پس به آن از آتش نمرود نجات یافت

و یوسف علیه السلام به آن نور از چاه و زندان نجات یافت

و موسی علیه السلام به آن نور از دریا نجات یافت

و محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن نور به سدره المنتهی رسید.

بدینگونه مؤمن به نور ایمان از آتش می رهد.

"معرفت" را پنج حرف است: م، ع، ر، ف و ت

پس 'م' مقت نفسش است

و 'ع' عبادت پروردگارش

و 'ر' رغبت به آخرت

و 'ف' تفویض امر است به خدایتعالی.

و 'ت' تلاش برای چیرگی برخطورات غیر خدایی

و آن که از غیرخدایتعالی به خدایتعالی پناه برد او عارف به خدایتعالی است.

خدایتعالی ده چیز را نور نامیده است:

-نفس خود را نور نامیده است آنجا که می فرماید:

"اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ" ۳۱۹

ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است.

و قرآن را نور نامیده است آنجا که می فرماید:

"قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ" ۳۲۰

ترجمه: برآستی که نوری از سوی خدایتعالی به سوی شما آمد.

و تورات را نیز نور نامیده است آنجا که می فرماید:

"إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ" ۳۲۱

ترجمه: برآستی که ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود.
و روز را نور نامیده است:

" وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا " ۳۲۲

ترجمه: و زمین روشن شد به نور پروردگارش.

و توحید را نور نامید:

" يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ " ۳۲۳

ترجمه: می‌خوانند نور خدایتعالی را به دهانهای خود خاموش سازند.

و اسلام را نور نامید:

" أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ " ۳۲۴

ترجمه: آیا آن کس که سینه اش را برای اسلام فراخ گردانید پس او بر نوری از پروردگار خود است.

و روز بازپسین را نور نامید:

" انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ " ۳۲۵

ترجمه: بر ما نظر کنید تا از نور شما بهره‌ای بگیریم.

و معرفت را نور نامید و فرمود:

" مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ " ۳۲۶

ترجمه: مثل نور او مثل چراغی است که در آن افروزنده‌ای است.

و پیامبر السلام صلی الله علیه وآله را نور نامید و فرمود:

" " قَدْ جَاءَكُمْ مِّنَ اللَّهِ نُورٌ " ۳۲۷

ترجمه: بدرستی که از سوی پروردگار تان شما را نوری آمد.

و ماه نور نامید و فرمود:

" هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا " ۳۲۸

ترجمه: او آن کسی است که خورشید را روشنی و ماه را نور قرارداد.

نورها جملگی ظاهری هستند مگر نور معرفت که باطنی است و همه این نورها جملگی برای توست

اگر نور صفت خدایتعالی است پس تورا عجزاست

و اگر قرآن نور است پس آن پیشوای توست

و اگر تورات نور است پس در آن ذکر تووثنای توست

و اگر روز نور است پس آن معاش توست

و اگر توحید نور است پس آن افتخارتوست

و اگر اسلام نور است پس آن بخششی است بر تو

و اگر روز بازپسین نور است پس آن مژده‌ای است برای تو

و اگر معرفت نور است پس آن سبب وصل تو و باز شدن چشمان توست

و اگر پیامبر نور است پس او شفیع توست

و اگر ماه نور است پس آن رنگ توست که میوه‌ایت را رنگین می‌کند
مثل نور او مانند چراغی است که در آن افروزنده ایست. نفس مؤمن مانند مسجد است و قلب او مانند
چراغ است و محبت او مانند نور آن چراغ است و توکل او مانند ریسمان آن چراغ و دهان او مانند
پنجره مسجد است و چراغ میانه درب مسجد آویزان است پس آن هنگام که زبان باز می‌شود به اقرار
آنچه که در جنان است انوار از پنجره دهانش تابیدن می‌گیرد و بسوی عرش بالا می‌رود آنجای که
خدایتعالی می‌فرماید

: " یصعد الیه کلم الطیب " ۳۲۹

ترجمه: سخن پاکیزه بسوی اوتعالی بالا می‌رود یعنی گفته لا اله الا الله.
حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم حکماء و اهل معرفت را به بیست و پنج چیز تشبیه فرمود به
آب، خاک، زر، سیم، گوهر، دُر، مشک، عنبر، کافور، زنجبیل، لاله، کشتی، براق، معراج، کوه، آتش، نسیم،
دارو، نرگس، خورشید، ماه، شتارگان، دریا و بهشت.

به آب تشبیه فرمود چرا که زندگی هر موجودی از آب است و بدینگونه است زندگی عارف.
و به خاک که هر رستنی از آن می‌روید و به همینگونه از قلب عارف خصلتهای پسندیده می‌روید.
و به زر که در کوره آتش چیزی از آن کم نمی‌شود و زنگار نمی‌گیرد بدینگونه قلب عارف نیز کاستی
نپذیرد و چرك و زنگار نگیرد.

و به سیم که چون در يك ده آن ناخالصی از مس یا برنج باشد درهم آن قبول می‌باشد پس عارف نیز
اگر از سر تا پای دارای عیب باشد ولی دارای معرفت باشد پروردگارش او را بپذیرد.
و به گوهرها که یافت می‌نشود جزء در خزانه پادشاهان پس معرفت نیز یافت نمی‌شود جزء در قلب نیک
سرشتان.

و به یاقوت که در آن آتشی است ولی حراره آن را جذب نمی‌کند پس عارف را نیز حرارت دوزخ در
نمی‌یابد و در آن اثری ندارد.
و به دُر که در آن روشنی است قلب عارف نیز بدینگونه است چرا که در آن روشنی است از معرفت و
شناخت.

و به مشک که از آن بوی‌های خوش می‌آید بدینگونه از عارف بوی خوش معرفت و شناخت می‌آید.
و به عنبر که بر خرد و قوای دماغی می‌افزاید بدینگونه معرفت نیز در قلب عارف فزونی می‌گیرد.
و به کافور که سرما می‌آورد معرفت نیز برگناهان قلب عارف سرما می‌زند (و آنها را می‌خشکاند).
و به زنجبیل که مفید برای جهان است و عارف نیز مفید برای جهان است.
و به گل‌های لاله که زیور زمین هستند بدینگونه معرفت قلب عارف را می‌آراید.
و به کشتی که بر آب سیر می‌کند بدینگونه در قلب عارف نورهای دین مانند نور توحید و نور اخلاص
و نور یقین و نور توکل و نور رضاء و نور تسلیم و نور شکر و نور عبادات در سیرند.
و به براق و معراج که مرکب نورانی دوست به سوی دوست بود بدینگونه معرفت نیز عارف به سوی
معروف خود می‌برد.

و به کوه که زمین را نگاه داشته همچنین نیز معرفت دین را نگاه می‌دارد.
و به آتش که سوزاننده هر چیزی است بدینگونه معرفت هر نافرمانی و مخالفتی را باطل می‌کند.

و به نسیم خوشبوی که خود گستردگی هر بوی گندیده‌ای را می‌برد بدینگونه معرفت هوسهای فاسد کننده را از قلب می‌زداید.

و به سرو که چون سبزگردد تابستان و زمستان آن را دگرگون نکند بدینگونه معرفت با مخافتها دگرگون نگردد.

و به نرگس که همیشه با سر اشاره به زمین دارد بدینگونه عارف نیز در سجود بدینگونه است. و به خورشید و ماه که چون برآیند تاریکی از جهان رخت بر بندد بدینگونه چون در قلب عارف معرفت پیدا شود برای او از غفلت باقی نمی‌ماند.

و به ستارگان که مسافران به آن راه نما می‌شوند بدینگونه عارف به معرفت راه به سوی مولی در می‌یابد.

و به دریا که به پلشتی‌ها نجس نمی‌شود پس معرفت نیز به معصیت‌ها نجس نمی‌شوند. ابی بکر رضی الله عنه را گفتند آیا تو پروردگار خود را شناختی گفت پروردگارم را به پروردگارم شناختم یعنی او آن کسی است که مرا هدایت کرد به شناختش و به نیکی‌هایش و صفات ازلیش و اگر او نبود هرگز هدایت نمی‌شدم. پس او را گفتند آیا محمد صلی الله علیه و آله وسلم تو را هدایت نکرد گفت نه چون او خود محتاج هدایت کننده است پس هیچ هدایت کننده‌ای و هیچ گمراه کننده‌ای جزء او نیست.

ادامه داستان....

آیه: " وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اِنَّنِي بِاٰخِ لَكُمْ مِّنْ اٰيٰتِكُمْ "

ترجمه: و هنگامی که به آنان متاعشان را داد ایشان را گفت بیاورید آن برادر دیگران را از نزد پدرتان. چرا که من شما را دوست می‌دارم و بر دین شما هستم آیا نمی‌بینید که من پیمانانه را پر کردم و من بهترین فرودآوردگان هستم می‌فرماید پیمانانه و نمی‌فرماید هدایا و یا عطایا چرا که پیمانانه به قیمت است پس برای تاجر عیب نیست زیادی یا کمی را در خرید و فروش یاد کند ولی پسندیده نیست که برای غنی که آن چه را که بخشش کرده با منت و آزار یاد کند چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذَى " ۳۳۰

ترجمه: صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید.

آیه: " فَاِنْ لَّمْ تَأْتُوْنِيْ بِهٖ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِيْ وَلَا تَقْرَبُوْنِ "

ترجمه: پس اگر او را برای من نیاورید برای شما نزد من پیمانانه‌ای نیست و به من نزدیک مگردید. بدینگونه خدایتعالی می‌فرماید اگر قلبهایتان را برای من نیاورید از شما هیچ طاعتی را نمی‌پذیرم چرا که مداری که برای قلبهاست برای عبادات نیست. معصوم علیه السلام فرمود خدایتعالی بر چهره‌ها و جامه‌ها و کالدهای شما نمی‌نگرد بلکه بر قلبهای شما و نیت‌های شما می‌نگرد.

آیه: " قَالُوا سُرَّوْدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِصَاعَتِهِمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ "

ترجمه: (برادران) گفتند بزودی او را از پدرش بخواهیم و ما هرآینه کنندگان (این کار) هستیم و (یوسف علیه السلام) مردانش را گفت که تنخواه آنان را در بارشان بگذارند شاید بهنگام بازگشت به سوی نزدیکان خود متوجه شوند باشد که بازگردند.

پس چون برادران باز می‌گشتند در منزلی فرود نمی‌آمدند مگر اینکه اهل آن منزل به نیکوترین روی آنان را پذیرایی می‌کردند.

پس شمعون گفت چون بسوی این سرزمین می‌آمدم کسی به ما توجهی نمی‌کرد پس چون بازگشتیم مردم ما را گرامی می‌دارند پس یهودا گفت اکنون آثار نزدیکی حضور در چهره‌های شما هست. حکیم رحمه الله علیه می‌فرماید:

من اعتزّ بذي العزّذوالعزّله عزّ و من اعتزّ بالمال فلا فخر ولا عزّ

ترجمه: آن که عزت جوید از صاحب عزت پس داری عزت شود و عزت برای او باشد و آن که عزت جوید به مال پس نه افتخاری برای او باشد و نه عزتی.

نکته...

آن که محضر مخلوق را اراده کرد اثر حضور بر او هویدا می‌گردد پس چگونه آنکه درگاه مولایش را بخواهد اثر حضور بر او آشکار نگردد.

معصوم علیه السلام فرمود اهل شب زیبا روی ترین مردمانند چرا که با مولای خود خلوت می‌کنند پس نوری از نورهای او را در بر می‌کنند و آن که در شب نماز خواند به عرصات وارد می‌گردد و او در تاریکی عرصات می‌درخشد همچون چراغ در تاریکی شب.

ادامه داستان... بهنگام بازگشت برادران به کنعان ابلیس در راه به آنان برخورد پس خواست تا نور یوسف علیه السلام را از آنان بزدايد پس روسای قوم خود را فراخواند و آنان را به انواع آراستنی‌ها آراست تا فرزندان یعقوب علیه السلام را گمراه سازد.

و نام آنان ازایتقرار است

زلینون صاحب بازارها، حیزوم صاحب خانه‌ها، هیاج صاحب وضوء، فلتوس صاحب دانشمندان، القرصاحب غیبت، اغور، صاحب زناء و قاع صاحب باد در دریاها.

پس گفت ای فرزندان یعقوب بیاید تا شما را مژده‌ای دهم. پس تا برادران خواستند که تا گوش فرادهند در حال فرشته‌ای از آسمان بیامد و ابلیس و سپاهش را به پشت کوه قاف براند. پس گفت ای فرزندان یعقوب روانه شوید که آنچه که در اول کار با شما کرد کافی نبود دوباره بازگشت

گفتند که بود؟

گفت ابلیس.

چون پس از طی طریق به کنعان رسیده و بر پدر وارد شدند او را خندان و گریان یافتند پس عرض کردند که خنده و گریه در آن واحد از حالت دیوانگان است فرمود خندیدم چون بوی پاکی را شنیدم

پس بدان خوشحال شدم و از شما بوی شیطان شنیدم پس گریان شدم.

پس برادران او را از اخبار ابلیس آگاه کردند.

پس فرمود عزیز را چگونه یافتید.

عرض کردند با ما آن کرد که بزرگوان می کنند.

فرمود برچه دینی است او عرض کردند بر دین اسلام و او بر اندوه تو غمگین و بر تو وبر فرزند گذشته ات می گیرد و تحفه ها و عطایا همراهاماست و او ما را با این هدایا بی نیاز کرد که دنیا را نخواهیم و از ما می خواهد که بنیامین را به نزد او بریم پس یعقوب علیه السلام گریست و این است که خدایتعالی می فرماید:

آیه:

" فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسَلْنَا مَعَنَا أَخَانًا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ "

ترجمه: "پس چون به نزد پدر بازگشتند گفتند ای پدر از ما پیمانہ برداشته شده است پس برادرمان را با ما بفرست تا دوباره پیمانہ بازگیریم و او را محافظت کنندگان هستیم. پاسخ داد آیا شما را باور کنم براو آنگونه که پیش از این بر برادرش شما را باور کردم"

معصوم علیه السلام می فرماید: مؤمن از يك سنگ دوبارگزیده نمی شود.

آیه: " فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَتَزَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ "

ترجمه: پس خدایتعالی بهترین نگاه دارندگان است و او مهربانترین مهربانان است. پس چون بارها گشودند تنخواه خود را در آن یافتند که به ایشان بازگردانده شده بود گفتند ای پدر چه می خواهیم این تنخواه ماست که به بازگردانده شده و ما اهل خود را طعام می دهیم و برادر را محافظت می کنیم و بر پیمانہ بار شتر می افزاییم و این پیمانہ ای آسان است.

پس چون بارهای خود را گشودند تنخواه خود را دیدند که به آنان باز پس داده شده بود پس یعقوب علیه السلام دو بار بر سر زد و گفت ای وای از شرمساری عرض کردند ای پدر تو را چه می شود فرمود اگر شما نزد او بهایی داشتید تنخواه شما را به شما باز نمی گرداند.

بدینگونه خدایتعالی چون از بنده راضی نباشد دادوستد با او را نمی پذیرد.

شعر:

من لم یکن للواصل اهلا فکل احسانه ذنوب

ترجمه: آن کس که شایسته وصل نباشد، تمامی نیکی هایش گناه است.

پس چون برای بار دوم خواستند تا به سرزمین مصر بازگردند یعقوب علیه السلام از آنان پیمانی گرفت برای بن یامین پس آنگاه او را به آنان تسلیم کرد.

چنانکه خدایتعالی می فرماید:

آیه: " قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ "

ترجمه: گفت من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا اینکه شما پیمانی از خدایتعالی برای من آورید که او را به نزد من بیاورید مگر اینکه بر شما احاطه شود پس چون پیمانش را آوردند گفت خدایتعالی بر آنچه ما می‌گوییم وکیل است وگفت ای پسران من از يك درب وارد نگردید و از درب‌های مختلف وارد گردید.

و در سرزمین مصر پنج دروازه بود دروازه شام، دروازه مغرب، دروازه یمن، دروازه روم و دروازه طیلون. پس آنان را گفت که از يك دروازه وارد نشوید و هر برادر باید از يك دروازه وارد گردد. چرا که او از چشم زخم می‌ترسید چنانکه معصوم علیه السلام می‌فرماید چشم زخم درست است و جادو درست است که در آن حقی از برای خدیتعالی اراده نمی‌شود و اگر کسی بخواهد جادو یا چشم زخم شدنی است وگفته شده که یعقوب علیه السلام به آنان و به کار آنان اشاره کرد مانند اینکه نخست از درب مخالفت وارد شدید و اکنون از درب موافقت وارد شوید و واسطی^{۳۳۱} رحمه الله تعالی گوید در ایام جوانی از درب جوانی وارد شدید و اکنون از پیری و بزرگی وارد شوید. سپس گفت:

آیه: " وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ "

ترجمه: من چیزی از خدایتعالی را از شما دور نمی‌کنم.

چرا که سرنوشت شدنی است

معصوم علیه السلام می‌فرماید قضا چون آید، شود و فرمود قضا شدنی است اگر بنده راضی باشد یا نباشد

وگوید یعقوب علیه السلام در باب بن یامین توکل کرد پس کار آنچنان شد که او می‌خواست و ابراهیم علیه السلام هنگام در انداختن در آتش توکل کرد پس آتش بر او سرد گردید و او نجات یافت و هود علیه السلام توکل کرد به هنگام آزار مردمانش پس از شر آنان نجات یافت.

پس یعقوب علیه السلام گفت:

آیه: " إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ "

ترجمه: نیست فرمان مگر برای خدایتعالی پس بر او توکل کردم و همه توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند.

و آن کس که بر خدایتعالی توکل کند پس خدایتعالی او را کفایت کند.

آیه: " وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لَمَّا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: پس چون داخل شدند آنگونه که پدرشان فرمانشان داده بود هیچ چیزی را از خدا از ایشان برطرف نمی‌کرد مگر آنکه در خواستی را که در خویشتن یعقوب بود روا سازند و او دارای علمی بود که ما او را آموخته بودیم ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.

و خدایتعالی آنان را به اتکال فرمان داد و فرمود بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید.

شعر:

توکل علی الرحمن فی کل ساعه وثق بالذی قد یرزق الخلق اجمعا

ترجمه: توکل کن بر خدای مهربان در هر ساعت اطمینان داشته باش به کسی که هر آینه تمامی خلق را روزی می دهد و آنان را رها کن برای رزق که خدایتعالی ضامن است و بزرگ دار بر دو جهان و خلق همچون ستونی. پس چون به سرزمین مصر رسیدند پراکنده شدند و هرکدام از دروازه ای وارد شدند پس بن یامین به دروازه شام تنها ماند و ندانست که به کجا باید برود و کسی را ندید که زبانش را بفهمد پس فرشته ای بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد برخیز و جامه بیگانگان در بر کن و بر شتر خود سوار شو تا کسی تو را نشناسد و بر دروازه شام رو پس برادر تو از پدر و مادرت آنجا بر سوار شترش ایستاده است و از هرکسی که گذر می کند راه را می پرسد و آنان او را نمی شناسند.

پس یوسف علیه السلام نخست گریست آنگاه سوار بر ناقه خود شد بر چهره اش روبنده ای نهاد ناشناسا تا به دروازه شام رسید و به زبان عبرانی بر او سلام گفت

پس فرمود: یهوشامیز و انابیل یعنی از کجا هستی و چه می خواهی؟

بن یامین عرض کرد میرقواروهرشر یعنی از شام آمده ایم و خواهان طعام هستیم

پس پرسید چگونه است که کسی جزء تو سخن مرا نمی فهمد

یوسف علیه السلام فرمود مدتی در سرزمین شما بوده ام پس عبرانی را آنجا یاد گرفته ام.

آنگاه او را دستبندی عطا کرد که بر آن یاقوت سرخی بود به ارزش پنجاه هزار دینار پس بن یامین آن را گرفت و ندانست که کجای دستش باید بگذارد و پرسید آن را چه کنم؟ فرمود آن را بر دست کن.

پس یوسف علیه السلام از این بابت که بن یامین نمی دانست دستبند چیست لبخندی زد پس فرمود با من بیا تا جای برادرانت را به تو نشان دهم.

پس از دروازه گذشتند و به محل استقرار برادران رسیدند و چون به آنان نزدیک شدند که بر در سواره ایستاده و منتظر بودند، یوسف علیه السلام او را فرمود:

اکنون به نزد برادرانت رو

بن یامین بگریست و عرض کرد: نمی خواهم از تو جدا شوم قلب من بسوی تو میل کرده است.

یوسف علیه السلام فرمود من بنده ای مملوک هستم که خدایتعالی بر او اراده فرموده پس نمی توانم با تو همراه باشم مگر به اجازه مولایم.

پس بن یامین خوشحال به نزد برادران رفت پس برادران گفتند ای بن یامین ما تو را هیچگاه شادان دیده بودیم مگر اکنون.

گفت آری قلب من از برای آن کسی است که بر روی ناقه نشسته است با من سخنی به عبرانی گفت و مرا چیزی از شیشه عطا کرد پس یهودا گفت آن را نشان بده تا بر آن بنگریم پس چون آن را دید گفت ای برادر اجازه ده آن را در بازویم کنم اگر می خواهی مرا نرنجانی

شمعون گفت بده تا بر آن بنگرم پس آن را گرفت و در دست کرد پس دستبند نا پدید گردید پس گفت دستبند از دست من ناپدید گردید

بن یامین گفت آن اینجا در دست من است پس آن را از دست بدر کرد برای بار دوم شمعون آن را بر دست کرد پس دستبند ناپدید گردید و بدینگونه تمامی برادران خواستند تا دستبند را در دست کنند ولی

نتوانستند.

نکته...

بنی اسرائیل نتوانستند عطیه‌ای را که یوسف علیه السلام به برادرش عطا کرد از او بگیرند پس چگونه شیطان می‌تواند ایمان را از مؤمن بگیرد و حال آنکه آن عطیه‌ای است از خدا تعالی.

وخلف سجستانی^{۳۳۲} گوید که یوسف علیه السلام خانه‌ای ساخت مربع از زر به طول چهل ذراع و عرض چهل ذراع. سپس فرمود تا صورت خودش در دوران کودکی و یعقوب و برادرانش را جملگی بر دیوار آن کشیدند و نکشیدند آن را مگر آنگونه که برادران قصد قتل او را داشتند و صورت شمعون را در کنار یوسف علیه السلام کشیدند که گیسوان او را بدست راست و چاقو را به دست چپ گرفته بود تا سر او را ببرد و چهره روئیل را کشید که به ذیل او در آویخته بود و ادامه داستان را آنگونه که بود بر دیوار تصویر کرد.

سپس غلامان را فرمود تا برادران را به این خانه وارد کردند پس داخل شدند و نشستند پس چون روئیل سر بلند کرد نگاهش بر تصویر برادران افتاده حالش دگرگون گشت. برادران گفتند تو را چه می‌شود روئیل گفت این است آنچه که کردیم و تمامی کارهایمان بر دیوار ثبت گردیده است پس برادران یوسف علیه السلام جملگی سرها بلند کردند و نقاشی را دیدند پس رنگهایشان دگرگونه گردید و زبانشان از سخن کوتاه شد و اندوه قلبهایشان را در برگرفت.

فصل نهم: بیداری برادران

نکته....

وا حسرتا از روزی که گناهکار شاهد زشتی‌هایی باشد که کرده و ثبت شده
وای از رسوایی و دریدگی پرده‌ها
ای آنکه کرده اش زشت و قلبش از اعمالش مجروح است
ای بسیار خوار و ای همیشه غافل!
که تو را پروراندی؟
که تو را آب داد؟
که تو را به سخن درآورد؟
که تو را اینگونه چهره سازی کرد؟
که تو را شبها و روزها حفظ کرد؟
که تو را در رحم مادرت نگاه داشت تو از نزد من به برسم و فاء رفتی ولی به جفاء همت کردی تو از نزد
من با امانت رفتی و از تو دیانت خواستم پس تو خیانت کردی ای آنکه از پیمانت کم حفاظت کردی.

شعر:

ذنبی سیدی قطعت جوابی	فما عذری غداً یوم الحساب
اذا نودیت قم للعرض فاقراً	وقد سطر الخطایا فی الکتاب
و کم شیخ ینوح علی مشیب	و کم حدث ینادی و اشبابی
فیا حنان و یا منان عفووا	وجد بالعتق من سوء الحساب

ترجمه:

گناهان من ای آقای من پاسخ را از من گرفته، پس مرا هیچ بهانه‌ای برای فردای روز شمار نمانده است.
چون خواننده شوم که برخیز و بخوان، و هرآینه گناهان در کتاب نوشته شده
چه پیرها که می‌گیرند بر جوانی، و چه بسیار گویند که وای از جوانی من
پس ای بسیار مهربان و ای صاحب منت بسیار مرا ببخش، و با رهایی گردنم از آتش بر من منتی فرما
ادامه داستان... یوسف علیه السلام مترجمان را فرمود که در برابر آنان خوراک نهند پس برای آنان
سفرها گسترده پس آنان چیزی نخوردند پس یوسف علیه السلام مترجمان را فرمود آنان را پرسید که
چرا چیزی نخوردند
برادران عرض کردند ما گرسنه بودیم چون داخل شدیم سیر گردیدیم و خویشتن را فراموش کردیم از
آنچه بر دیوار دیدیم از چهره‌های خود و چهره برادرمان که ضایع شد پس سینه‌هایمان تنگ گردید پس
بسختی گریستند.
پس یوسف علیه السلام فرمود تا برادران را به خانه ویژه ببرند. در آنجا جوانی بود که برآن خوراک
ویژه شاهان بود پس چون نشستند خدایتعالی به آنان فراموشی داد و این رحمتی بود برای آنان که
بخوردند پس خوردند تا سیر شدند به جز بن یامین.
پس یوسف علیه السلام که در کنار او نشسته بود از او پرسید که چرا چیزی نمی‌خورد؟

عرض کرد من میل دارم تا در اتاقی باشم که در آن تصاویر هستند
پرسید از برای چه؟

عرض کرد در آنجا من چهره برادرم یوسف را یافتم میل دارم ساعتی در برابر آن بنشینم و بر خودم و بر
دوری او بگریم.

پس یوسف علیه السلام او را اجازت فرمود و غلامی را با او بسوی آن خانه همراه کرد پس بن یامین
در برابر تصویر نشست و گریستن آغازید.

آنگاه یوسف علیه السلام در خلوت به خانه خود داخل شد و (آهسته) گفت تا به کی مرا در عذاب
می کنی ای برادر پس فرزند خود افرائیم را به نزد او فرستاد و به او فرمود برو و نزد عم خود بنشین پس
اگر از تو چیزی پرسید او را به عبرانی پاسخ ده و اگر از تو پرسید که تو فرزند که هستی بگو فرزند
یوسف پس خدایتعالی مرا به آشکار کردن این داستان فرمان داده است.

پس چون مدتی گذشت افرائیم داخل شد و در برابر عموی خود نشست
پس بن یامین لحظه‌ای به افرائیم و لحظه‌ای به تصویر می نگریست و بین آن دو تفاوتی نمی دید.
پس افرائیم را گفت چهره ات را از که گرفتی ای جوان؟ گفت از آنکه چهره اش بر دیوار نقش گردیده
است

پس پرسید تو فرزند که هستی گفت من فرزند یوسف صدیق هستم.

گفت این است انسانی که نام او یوسف صدیق است گفت آری و پیامبر خدا و صدیق اوست.
پس بن یامین بسختی گریست.

افرائیم از او پرسید برای چه می گویی؟

گفت که مرا برادری بود به نام یوسف صدیق و داستان رابه تمامی برای او بازگفت.

افرائیم گفت که تو او را خواهی یافت او بسوی تو می آید و من فرزند او هستم.

پس بن یامین از جای پرید و افرائیم را به سینه خود فشرد و گفت وای از شوق وای از درازی اندوه و
بزرگی مصیبت از دوری تو ای نور چشم و میوه دل پس ادامه داد کجاست پدرت
گفت آیا کسی پهلوی تو نبود گفت آری مرا به او ره نما که مرا از این بیش صبری نیست.

شعر:

وابرح ما یكون الشوق یوما اذ ننت الخيام الی الخيام

ترجمه:

از شوق حتی يك روز نیز از پای ننشینم چون از خیمه‌ای به خیمه دیگر نزدیک شوم.

پس گفت صبر کن تا تو را از او خبری دهم

افرائیم به نزد پدر رفت و اخبار بدو بازگفت پس دو باره به نزد او بازگشت و گفت ای عم برخیز که
پدرم تو را می خواند.

پس بنیامین با او برخاست و به خانه خلوتی وارد گردید پس یوسف علیه السلام برخاست و و روبنده
از چهره بگشاد و او را در آغوش فشرد و گفت ای نور دیده ام ابن یامین من برادر تو هستم. پس آنگاه از
حال برفت.

چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

" وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه:

پس چون بریوسف وارد گردیدند برادرش را به کنار خود خواند و گفت براستی که من برادرتو هستم پس غمگین مباش به آنچه که با ما می‌کردند.

یعنی غم مخور و دل شکسته مباش پس فریادی کشید و بیهوش گردید.

گفته شده که چون خدایتعالی پرده حجاب از میان خود و مؤمنان بردارد مؤمنان سرگشته و شیدا هشتصد هزار سال محو تماشای اوتعالی در بیخودی باقی می‌مانند از شدت شوق و از نهایت اشتیاق؛ تا جایی که سیاه چشمان بهشتی به استغاثه در آیند و گویند:

ای خدای ما و ای آقای ما مدت دوری ما از آنان که دوستشان می‌داریم به درازا کشید پس ما منتظران آنان هستیم.

پس خدایتعالی دگر باره پرده حجاب بین خود و مؤمنان در کشد و آنان را فرماید بسوی فردوس رهسپار شوید.

پس مؤمنان عرض کنند ای خدای ما و ای آقای ما يك يا دولحظه‌ای ما را اجازت ده تا تو را بیشتر بنگریم پس از آن با ما آن کن که خواهی.

پس پروردگار عز و جل فرماید به عزتم و به جلالم سوگند که از لحظه‌ای که پرده حجاب از میان خود و شما برداشتم بیش از هشتصد هزار سال در مشاهده سرکردید

پس چه قدر در مناجات ما می‌خواهید سرکنید مؤمنان عرض کنند يك يا دو لحظه

پس او تعالی فرماید شما هرگز از مشاهده من سیر نمی‌شوید پس باز گردید که حوران و غلمان بهشت منتظر شما هستند.

ادامه داستان... چون یوسف علیه السلام به هوش آمد فرمود:

ای حبیب من و ای نور دیده مرا از پدرم و قصه او آگاهی ده

پس بنیامین گریست و گفت ای میوه دلم حال او را برای تو باز خواهم گفت براستی که دیدگانش از گریه بر تو بی فروغ گشته و به هیچ چیز جز دیدن تو میل ندارد.

پس یوسف علیه السلام گریست و گفت ای کاش که هرگز از مادر زاده نمی‌شدم سپس از خواهر خود دینه پرسید

عرض کرد عمرتو عزیز باد او چهل سال است که جز گلیم در بر نکرده و هرروز بر سر راه می‌نشیند و چون بیگانه‌ای را می‌بیند از او از تو می‌پرسد

پس یوسف علیه السلام به شدت گریست سپس فرود ای نور دیده آیا تو همسرگزیده‌ای؟

عرض کرد: آری

فرمود آیا تو را فرزندی است

عرض کرد: آری مرا سه فرزند پسر است فرمود نام آنان چیست؟

عرض کرد: فرزند نخست را دم (خون) دوم فرزند را ذئب (گرگ) و فرزند آخر را یوسف نام نهادم.

یوسف علیه السلام پرسید از چه روی آنان را بدین نامها نهادی؟

عرض کرد چون بر ذئب بنگرم بیادگرگی بیافتم که آوردند و برتو دروغ بستند و چون به دم بنگرم خون آن پیراهن را در یاد آورم و چون به یوسف بنگرم بیاد تو افتم.
پس یوسف علیه السلام فرمود اکنون برخیز و به نزد برادرانت رو.
بن یامین عرض کرد از چه روی مرا از درگاه خود دور می‌کنی پس از آنی که تو را یافته ام پس بر جدائیت چهل سال گریسته ام.
یوسف علیه السلام فرمود خواست من این است که تو با من بمانی پس برتو نام دزدی می‌نهم
عرض کرد هرآنچه خواهی کن.

پس بن یامین برخاست و به نزد برادران رفت و برادران او را شناختند از نورانیتی که از شدت خوشحالی بر رخساره اش می‌نمود. پس از او پرسیدند تو که هستی؟
گفت من برادر شما بن یامین هستم
پرسیدند که تو را اینگونه دگرگون کرده؟
پاسخ داد مگر شما دگرگون کننده ای جزء خدایتعالی می‌شناسید.

نکته..... بدینگونه چون اولیاء الله از محضر او تعالی باز می‌گردند نورو زیبایی و روشنایی شان افزون می‌گردد پس حوریان بهشتی و از شدت روشنایی و نیکویی آنان را باز نمی‌شناسند پس می‌گویند ای اولیاء خدا این نور و این روشنایی از چیست می‌گویند از حضرت باری تعالی.
حکایت..... ذالنون مصری رحمه الله در رأس عین وارد شد پس مردمان او را خوشآمد گفتند و در میان آنان جوانی بود

پس جوان گوید با خود گفتم مردم می‌گویند که این ذالنون است و او دارای جثه کوچک و لبهای کلفت و رنگ سیاه و ساقهای باریک است پس او سرش را از میان مردمان بلند کرد و بر من نگریست و فرمود ای پسر برستی که قلبها چون برظواهری به جزء خدایتعالی بنگرند خدایتعالی آنان را به فتنه بدگویی از اولیاء الله مبتلاء فرماید.

پس جوان گفت سبحان الله تو چگونه بر آنچه که از خاطر من گذشت آگاه شدی سپس گفت بار خدایا به تو توبه می‌آورم تا پس از این مرا در فتنه اهل خود گرفتار نسازی.
پس از آن ذالنون تبسمی کرد و فرمود اگر توبه کننده باشی او کسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد پس بنگر پس از توبه پس نگریست و ذالنون را دید چون گردی ماه پس در شگفت شد پس فرمود ای جوان آن نگرش ناشناسندگان بود و این نگرش شناسندگان و نظر معرفت است
شعر:

وعین الرضا عن کل عیب کليلة
ولکن عین السخط تبدی مساویا

ترجمه: چشم رضا از دیدن هر عیب عاجز است، ولی چشم عذاب بدیها را می‌آغازد
آیه: " فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَحِيَبِهِ "

ترجمه: پس چون آنان را آنچه که می‌خواستند داد آبخوری را در اسباب برادرش نهاد.
در اینکه آبخوری از چه بوده است اختلاف است گفته شده از بلور و گفته شده از طلا و گفته شده از زمرد سبز و نیز گفته شده یاقوت سرخ و این از همه درست تر است و آن برابر هزار دینار بود و یوسف

علیه السلام از آن آب می‌نوشید پس غلامان را فرمود تا پیمانه را در اسباب بن یامین نهند و آنان نیز چنین کردند و از آن عزیز ترجیزی برای یوسف علیه السلام نبود پس در آن روز او را دزد پیمانه قرار دادند.

بدین سبب چون برادران خارج شدند و به منزل اول رسیدند از پی آنان پانصد سوار روان شدند و آنان را ندا کردند.

آیه: " ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ "

ترجمه: پس منادی آنان را ندا در داد که کاروان شما هر آینه دزدان هستید گفتند و روی به آنان کردند چه چیزی را گم کرده اید.

پس آنان توقف کرده و پرسیدند چه چیزی از شما ضایع گردیده است گفتند:

آیه: " قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلَمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ "

ترجمه: گفتند پیمانه پادشاه را نمی‌یابیم

و بهاء آن دویست دینار است

آیه: " وَلَمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ "

ترجمه: و برای آن کس که آن را بیاورد يك بارشتر (جایزه) است و من بر آن کفیلیم.

پس آنان را فرمود که بسوی او بازگردند پس آنان بازگشتند و نشستند و یوسف علیه السلام نیز بر تخت خود نشست و بین آنان و یوسف علیه السلام پرده‌ای از چوب نازک بود

آیه: " قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ "

ترجمه: گفتند به خدایتعالی سوگند هر آینه دانسته اید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما دزد نیستیم.

آیه: " قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ "

ترجمه: گفتند پس چه باشد سزای آن کس اگر شما دروغگو باشید.

آیه: " قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ "

ترجمه: گفتند سزای آن کس که آن در بار او پیدا شود پس خودش سزایش می‌باشد و ما اینگونه ستمکاران را سزا می‌دهیم.

پس یوسف علیه السلام غلامانش را فرمود تا بارهای آنان را پیش از بارهای بن یامین بیاغزند که گویا نمی‌دانند چنین است که خدایتعالی می‌فرماید:

آیه: " فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ "

ترجمه پس آغاز کردند از بارهای آنان پیش از بار برادرش.

یعنی بار پس از بارگشتند و چیزی نیافتند

پس یوسف علیه السلام فرمود که همراه اینان چیزی نیست راه آنان را باز کنید و به بارهای برادر کوچکتر کاری نداشته باشید برادران عرض کردند او از ما شریفتر نیست ما را خوشتر آن است که بارهای او را هم باز کنید

پس پیمانۀ در آن بود

پس غلامان گفتند ای پادشاه بدرستی که پیمانۀ را در بار برادر کوچکتر یافته ایم پس آنان سرها را به پائین انداختند و بن یامین خوشحال شد.

آیه: " ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ "

ترجمه: سپس آن را از بار برادرش بیرون آوردند بدینگونه ما برای یوسف کید کردیم نبود که برادرش را به تدبیر پادشاه درآورد مگر آنکه خدا بخواهد بلند می کنیم مرتبه آن را که خواهیم و بالای هر دانش دارنده ای دانشمندی است.

آیه: " قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلٍ "

ترجمه: " گفتند اگر او دزدی می کند پیش از این نیز برادری داشت که دزدی کرد.

در اینکه دزدی یوسف علیه السلام چه بوده دو گفته مختلف است

یکی اینکه یوسف علیه السلام در کودکی درحالی که چهار ساله بود نزد عمه خود بود پس یعقوب علیه السلام او را برآن داشت تا یوسف علیه السلام را به او بازگرداند و او بسیار به یوسف علیه السلام مهر می ورزید پس کمربندی گران قیمت به میان او بست تا او را نزد خود به طریق ملک نگاه دارد^{۳۳۳} و دیگر آن که یعقوب علیه السلام را همسری بود که بتی کوچک داشت که آن را در جیب خود پنهان می کرد و هرگاه می خواست آن را عبادت کند مخفیانه از جیب خارج می کرد پس یوسف علیه السلام آن را ربود و زیر خاک پنهان کرد بی آنکه در آن طمعی داشته باشد.

آیه: " فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا "

ترجمه: پس یوسف آن را در خویشتن خود پنهان کرد و بر آنان آشکار نکرد و گفت شما را بد جایگاهی است.

از این بابت که عاق پدرتان شدید و به گناه من آلوده شدید پیش از آنی که بالغ شوم و مرا که آزاد بودم به بردگی فروختید و بهایش را ناروا خوردید و در برابر یعقوب علیه السلام پیامبر خدایتعالی دروغ گفتید.

آیه: " وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ "

ترجمه: و خدایتعالی آگاه تر است به آنچه که وصف می کنید.

یعنی خدایتعالی می داند که آیا برادر بن یامین از پیش دزدی کرده است یا نه؟

پس یوسف علیه السلام فرمان به حبس بن یامین داد و گفت که می خواهم او را بنده خود بگیرم.

آیه: " قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ "

ترجمه: گفتند ای عزیز

او را حبس مکن

آیه: " إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: براستی که او را پدری پیر و بزرگ است پس یکی از ما را به جای او بگیر که ما براستی تو را

از نیکویان می بینیم

یکی از ما را به جای او در بندکن که اگر تو همه ما را در بندکنی و او را رها کنی ما را به از آن که او را در بند نمایی.

آیه: " قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ "

ترجمه: گفت به خدایتعالی پناه می برم از اینکه بجز آنکه کالایمان را نزد او یافته ایم دیگری را در بند کنیم که آنگاه ما هرآینه از ستمکاران خواهیم بود.

که ما مجاز نیستیم که بیمار را رها کنیم و سالم را بگیریم.

آیه: " فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا "

ترجمه: پس چون از او نا امید گردیدند با خود خلوت کردند.

یعنی دراز کردند مجلسشان را و گردهم آمدند و نجوا کردند و تدبیر می کردند که چه باید بکنند. یهودا گفت من به درب زندان می روم و نمی گذارم که او را به زندان ببرند و شما هر يك به بازار بروید و اسلحه خود را بگیرید و چون صدای مرا شنیدید بر راست و چپ شمشیر زنید و هر که را در دور خود دیدید بکشید و من هم پادشاه مصر و هر که را که قصد مرا کند می کشم.

چون یهودا غضبناک می شد موی های بدنش راست می شد و از زیر لباس بیرون می زد پس اگر یکی از فرزندان یعقوب علیه السلام بر پشت او دست می کشید خشمش فرو می شد و نیرویش می کاهشید.

پس یوسف علیه السلام که زبان آنان را می دانست متوجه خشم یهودا گردید پس فرزند کوچک خود مائیل^{۳۳} را فرا خواند و او را فرمود که به نزد آن مرد رو و دست بر پشت او کش.

پس مائیل چنین کرد و خشم یهودا فروشد. پس یهودا جوان را گرفت و چهره بر چهره او نهاد و پرسید تو که هستی؟ بر راستی که من بوی یعقوب علیه السلام از تو می شنوم

جوان پاسخی نداد در این هنگام روز برآمده بود و برادران که به انتظار بودند تا با علامت او حمله را آغاز کنند چون از او خبری نشینده بودند بازگشتند و علت را پرسیدند؛ گفت ساکت باشید که اینجا فرزندی از فرزندان یعقوب علیه السلام است و داستان به آنان بتمامی بازگفت پس به برادران گفت که به نزد یعقوب علیه السلام بازگردید و از کرده بن یامین او را آگاه کنید.

آیه: " قَالَ كَيْبَرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاءَكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ "

ترجمه: بزرگ آنان گفت آیا نمی دانید که پدرتان بر شما پیمانی از خدایتعالی گرفته و پیش از آن نیز بر یوسف زیاده رفتید پس بر زمین ننشینم تا آنکه پدرم مرا اجازت دهد و یا خدایتعالی مرا حکمی دهد که او بهترین حکم کنندگان است.

یعنی این زمین را وا نگذارم تا خدایتعالی جان از من بستاند.

آیه: " ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ "

ترجمه: بسوی پدرتان بازگردید و بگویید ای پدر بر راستی که فرزند تو دزدی کرد.

پس چون آنان به سرزمین خود بازگشتند و بر پدر سلام گفتند یعقوب علیه السلام هر يك را به سینه خود فشرد پس پرسید یهودا و بن یامین کجا هستند عرض کردند بن یامین دزدی کرد (یعقوب علیه السلام)

پرسید آیا شما دیدید گفتند:

آیه: " وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ "

ترجمه: وگواهی نمی دهیم مگر آنچه را که آگاه شدیم وما چیزی از غیب محفوظ نداریم.

یعنی پیمانہ را در شب دزدید

آیه: " وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا "

ترجمه: و پرسش کن از اهل شهری که در آنجا بودیم

یعنی از بازرگانان اهل آن شهر و آنانی که با ما بودند

آیه: " وَالْعِزْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ "

ترجمه: و کاروانی که در آن بودیم و برآستی ما هرآینه از راستگویانیم. (یعقوب علیه السلام) گفت بلکه نفسهایتان شما را به چیزی فریفت پس به نیکویی شکیبایی می کنم شاید خدایتعالی همگی را به من باز گرداند برآستی که اوست دانای خردمند.

یعنی یهودا و یوسف علیه السلام و بن یامین را واگر گفته شود یعقوب علیه السلام از کجا این می دانست پاسخ آن است که هر اندوهی را پایانی است چنانکه برای ایوب شکیبیا علیه السلام چنین بود چنانکه عرض کرد:

" أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ " ۳۳۵

ترجمه: برآستی که مرا سختی فرا گرفته است و تویی مهربانترین مهربانان.

شعر:

وكل الحادثات اذا تناهت
فمقرون بها فرج قريب

ترجمه: چون هر پیشآمدی را پایانی است پس با آن گشایشی نزدیک همراه است.

خدایتعالی می فرماید:

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا "

ترجمه: پس با هر سختی آسانی است و برآستی که با آن سختی آسانی است. ۳۳۶

و نیز می فرماید:

" كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ " ۳۳۷

ترجمه: هر گروهی به آنچه که نزد آنان است شادگشتند

و در برخی کتابها نوشته شده که نزدیکترین گشایشها در ناامیدی است.

آیه: " وَلَا تَيَاسُوهَا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ "

ترجمه: و از روح خدایی ناامید نباشید که ناامید نمی باشند از روح خدایی بجز کافران.

گفته شده که فرشته مرگ بر یعقوب علیه السلام فرود آمد پس یعقوب علیه السلام فرمود آیا آمده ای تا

جان از من بستانی پیش از آنی که رخساره فرزندانم را دگر باره ببینم

فرشته عرض کرد نه به زیارت تو آمده ام
پس یعقوب علیه السلام فرمود تو را به پروردگارت سوگند دهم که آیا جان از کالبد یوسف ستانده‌ای یا نه؟

عرض کرد نه او زنده است و پادشاه است و از برای اوست گنجها و بندگان و سپاهیان.
پس پرسید در کجا؟

عرض کرد فرمان گفتن ندارم ولی بزودی تو او را خواهی دید.
بدینحال یعقوب علیه السلام روی از محراب عبادت گرداند و گریست و گفت و دروغ و درد بر یوسف.
شعر:

عسی ان تجمع الایام بینی و بینکم ویروی بماء وصل من کان ظمانا

شایدکه روزگار ما دوباره بهم برساند و، آن را که تشنه است از آب وصل سیراب کند.
شعر دیگر:

تذکرت ایاماً ولیالیامضت	فجرت من ذکرهن دموع
الاهل لنا من الدهراویه	وهل لی الی ارض الحیب رجوع
وهل بعد تفریق الاحبه وصله	وهل لنجوم قد افلن طلوع

ترجمه:

یادکردم روزها و شبهای گذشته را، و از یاد آنها اشکها روان شد
آیا از ماکسی به روزگار ایمان دارد، و آیا مرا به سرزمین معشوق بازگشتی هست؟
آیا پس از جدایی دوستان وصلی هست، و آیا برای ستارگانی که فرو شده‌اند طلوعی هست؟

ادامه داستان....

آیه: " وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ "

ترجمه: پس (یعقوب علیه السلام) روی از آنان بازگرداند و گفت دریغا بر یوسف و چشمانش از (شدت) اندوه سپیدگردید و او بسیار فروخورنده خشم بود
منظور از "دریغا" در این آیه شریفه عبارت از تأسف بر روزهایی است که ترسیدم مرگ را دریابم و یوسف را نبینم

دریغا ای نور دیده ام وای ریحانه قلبم و میوه دلم که ترسیدم بیمرم و تو را نبینم
آیه: " قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذُكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي "

ترجمه: به خدایتعالی سوگند آنقدر یاد یوسف می‌کنی که یا بیمار شوی و هلاک گردی گفت من گلایه از اندوه خود....

و اندوه سخت ترین رنجهاست

آیه: " وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ "

ترجمه: ... و رنج خود نزد خدایتعالی می برم

و نه به نزد شما

آیه: " وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُؤْا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ "

ترجمه: و می دانم از خدایتعالی آنچه که شما نمی دانید ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش باز پرسید و از روح خدا ناامید نباشید و که ناامید نمی شوند از روح خدا مگر کافران.

پس یعقوب علیه السلام شمعون را فرمود تا نامه ای به عزیز مصر بنویسد بدین مضمون:

اگر نام تو را می دانستم آن را اینجا یاد می کردم

ای آنکه عزت یافته ای به عزت آنکه هرکه را بخواهد عزیز می کند و هرکه را بخواهد خوار می کند من مردی هستم که قلبم مشمئز گردیده و اندوه وصل را از من بریده و من خسته از جدایی ها، سست از بلاها همواره گریان و نالانم.

من از فرزندان پیامبرانی بزرگ پس از بزرگ هستم از من دزد زاده نشود و ما از برگزیده گانیم. مرا آگاهی داده اند که تو شبانه پیمان در بار فرزند من نهاده ای پس مکن با فرزندان پیامبران آنچه که نابخردان کنند. و من شنیده ام که تو بزرگوار و مهربان هستی از تو می خواهم که فرزند مرا به من باز گردانی پیش از آنی که آنچه را که در دل دارم بر زبان رانم که از دعای من به تو فرزندان تو مصیبت رسد پس دعوت مظلوم همیشه مستجاب است.

پس برادران همراه با نامه به سوی مصر بازگشتند

آیه: " فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ "

ترجمه: پس چون (برادران یوسف علیه السلام) براو داخل شدند عرض کردند ای عزیز خانواده ما را سختی فرا گرفته و ما با تنخواهی ناچیز به اینجا آمده ایم پس پیمان ما را بر فرما و بر ما تصدق کن که خدایتعالی تصدق کنندگان را پاداش عطا فرماید

برادران چون به خدمت یوسف علیه السلام رسیدند نامه یعقوب علیه السلام را بوی تسلیم کردند پس یوسف علیه السلام نامه را گرفته پس از خواندن، آن را بردیدگان خود نهاد. پس آنگاه از تخت پایین شد و با برادران بر سر يك سفره نشست پس فرمود تا امروز مترجم را می فرمودم تا شما را خطاب کند ولی از امروز مترجم را از میان خود و شما برداشتم پس آنگاه نوشته ای را که برادران بهنگام فروش اون نوشته بودند و عزیز مصر آن را از مالک بن زعر گرفته بود در میان آنان انداخت.

پس چون در آن نگریستند رنگشان دگرگون شد و ستون های بدنشان به لرزه درآمد زبانشان سنگین شد پس آن را انکار کرده و گفتند این خط ما نیست

نکته...

بدینگونه گنهکار نافرمان در روز قیامت کرده های خود را انکار می کند و می گوید این کتاب، کتاب من نیست پس خدایتعالی می فرماید ای بنده بد این کتاب را انکار می کنی (حال آنکه) نزد من است گواهی راستگوترین فرشتگان و همه مکان ها و زمان ها لوح و قلم بر علیه تو.

اینچنین است که می‌فرماید:

"يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: آن روزی که زبانهایشان و دستهایشان و پایهایشان علیه ایشان آنچه را که می‌کردند گواهی دهند. ۳۳۸

پس یوسف علیه السلام پیمان خود را برگرفت و با میله زرینی که در دست داشت ضربه‌ای بر پیمان زد پس از پیمان صدایی برخاست یوسف علیه السلام فرمود این پیمان مرا از زمانهای قدیم خبر می‌دهد آیا می‌خواهید از او بپرسم؟
عرض کردند آری

پس یوسف علیه السلام بار دیگر با میله زرین بر پیمان نواخت پس از پیمان صدایی برخاست پس یوسف علیه السلام گوش بر پیمان نهاد و فرمود برآستی که پیمان می‌گوید که شما بین یوسف و یعقوب علیه السلام جدایی انداختید و بر او ستم کردید.
برادران عرض کردند آری راست می‌گوید

پس یوسف علیه السلام بار دیگر با میله زرین بر پیمان نواخت و بار دیگر صدای آن گوش فرداد و فرمود می‌گوید که شما توشه یوسف را از او گرفتید و به نزد سگ انداختید و آبی را که در کوزه داشت و نوشیدید بر زمین ریختید و او را زدید و بر چهره اش نواختید آیا شما چنین کردید؟
برادران عرض کردند آری پیمان راست می‌گوید

برای بار سوم یوسف علیه السلام با میله زرین بر پیمان نواخت و به صدای آن گوش فرداد پس فرمود خواستید او را بکشید ولی برادران یهودا او را ازدست شما رها کنید و ریسمانی را که به او بسته بودید باز کرد

عرض کردند پیمان راست می‌گوید

پس فرمود یهودا کدامین شما ست؟

پس برادران او را نشان دادند

پس یوسف علیه السلام فرمود خدایتعالی تو را پاداش دهد.

یهودا عرض کرد ای عزیز بار دیگر از پیمان پرسش کن تا بار دیگر ما را رسوا کند

پس یوسف علیه السلام برای چهارم بار با میله زرین خود بر پیمان نواخت و به آوای آن گوش فرداد پس فرمود می‌گوید که شما او را در چاه انداختید و به بهای طلایی کمتر از وزن موهایش فروختید آیا شما چنین کردید؟

برادران عرض کردند آری ما او را به دره‌می چند فروختیم

یوسف علیه السلام فرمود شما بد کردید پس غلمان را فرمود تا دستان ایشان را ببندند و گردنهایشان را بزنند. پس غلمان دست‌های ایشان را بیستند آنگاه یوسف علیه السلام دگر بار برایشان گذر کرد آنان متوجه او شدند و به او التجاء کردند

پس یوسف علیه السلام فرمود تا آنان را ببرند آنان گریستند و گفتند برآستی که پدر ما بر جدایی یکی از ما آنچنان گریست که چشمانش سپید گردید پس چگونه باشد حال او اگر بشنود که همه فرزندان او کشته شده‌اند گوید در این هنگام یوسف علیه السلام خنده‌ای کرد و دندانهایش آشکار گردید پس

برادران دندانهای او را شناختند.

آیه: " قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا أَلَيْسَ لَأَنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: آیا دانستید که چه کردید با یوسف و برادرش آن هنگام که نادان بودید گفتند آیا هر آینه تو براستی یوسف هستی گفت من یوسف هستم و این هم برادرم است براستی که هر که پرهیز کند و شکیباً باشد پس خدایتعالی پاداش نیکوکاران را از بین نمی برد.

گوید آنان سرها را به پایین انداخته به سختی گریستند پس عرض کردند منگر در آنچه ما با تو کردیم به آنچه که خدایتعالی با تو کرد بنگر.

آیه: " قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ "

ترجمه: به خدایتعالی سوگند که تو را بر ما خدایتعالی برگزید درحالی که ما خطا کار بودیم.

پس یوسف علیه السلام برخاست و آنان را بر سینه فشرد

آیه: " قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ "

ترجمه: گفت امروز بر شما سرزشی نیست.

یعنی نه خطابیی است و نه عتابی و نه مجازاتی و نه در پیشگاه خدایتعالی از شما شکایتی و نه از آنچه

که کردید دادخواهی می کنم

آیه: " يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ "

ترجمه: خدایتعالی شما را می آمرزد

من از شما گذشتم و از خدایتعالی می خواهم که از شما بگذرد

آیه: " وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ "

ترجمه: و او مهربانترین مهربانان است.

آیه: " اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْفُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأُنْزِلُوا بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ "

ترجمه: این پیراهن مرا با خود ببرید و بر رخساره پدرم اندازید تا بینایی او بازگردد و خود با خانواده خود همگی به نزد من آید.

یوسف علیه السلام فرمود پیراهنم و نفرمود انگشترم و یا عمامه ام چرا که پیراهن از بهشت بود که خدایتعالی بر تن ابراهیم علیه السلام کرده بود آن هنگام که نمود ابراهیم علیه السلام را در آتش می انداخت جامه از تنش بدر آورده و او را برهنه کرده بود پس جبرائیل علیه السلام او پیراهنی آورد که بر تن کند و این پیراهن نزد ابراهیم علیه السلام بود تا درگذشت و پیراهن به اسحق علیه السلام رسید و چون اسحق علیه السلام هم درگذشت پیراهن به یعقوب علیه السلام به ارث رسید پس یعقوب علیه السلام در هنگام کودکی یوسف علیه السلام از آن تعویذی درست کرد از برای یوسف علیه السلام تا او را از زخم چشم در امان نگاه دارد و یوسف علیه السلام آن همیشه برگردن می آویخت و هرگز از خود جدا نمی کرد. پس چون برهنه در چاه افتاد فرشته بر او فرود آمد تعویذ با او بود پس فرشته پیراهنی در آورد و با آن یوسف علیه السلام را پوشانید.

فصل دهم: دیدار پدر

آیه: " وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ "

ترجمه: پس چون کاروان براه افتاد

گوید پس "بشیر" فرستاده مخصوص یوسف علیه السلام همراه با نامه و پیراهن یوسف علیه السلام از مصر بیرون شد پس باد از پروردگار خود اجازه خواست تا بوی یوسف علیه السلام را به یعقوب علیه السلام برساند پیش از آنی که پیراهن و نامه به یعقوب علیه السلام برسد پس خدایتعالی اجازه فرمود تا بوی یوسف علیه السلام ده روز پیش از پیراهن و نوشته به یعقوب علیه السلام برسد درحالی که او بین فرزندان خود نشسته بود ناگاه گفت که غم و اندوه از من برفت و گشایش ما را در یافت.

گوید یعقوب علیه السلام از تخت پایین شد در حالی که بوی یوسف علیه السلام را می شنید به دورخانه می گشت و به آنانی که پیش او بودند می گفت که من بوی یوسف را می شنوم به گمانم گرگی که را دریده به شهر ما می گذرد چرا که من بوی یوسف را می شنوم پس چون دانست که این بوی یوسف علیه السلام است خندید چرا که او بوی یوسف علیه السلام را از فاصله یکصد و چهل فرسنگ راه شنیده بود.

نکته....

بدینگونه مؤمن بوی بهشت را از فاصله پانصد سال را می شنود آن هنگامی که از قبر خارج می شود

آیه: " قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ "

ترجمه: پدرشان گفت که من بوی یوسف را می شنوم اگر مرا تکذیب نکنید

یعنی اگر نگویید که او خرد را باخته است.

گفته شده که چرا نگفت بوی پیراهن؟ پاسخ آن است که عاشق واسطه‌ای به جز حبیب خود نمی بیند.

آیه: " قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ "

ترجمه: گفتند که به خدایتعالی سوگند که تو هنوز در گمراهی قدیم خود هستی

یعنی در عشق قدیم خود.

شعر:

لكننت للريح ماحييت غلاما

لی الی الريح حاجه ان قضتها

الشوق الی من احب عنی سلاما

یا ایها الريح بلغی لشده

ترجمه:

مرا نزد باد حاجتی است اگر روا سازد، هرآینه باشم برای باد غلامی

ای باد برسان با نهایت شوق به، نزد آنکه دوستش دارم از سوی من سلامی.

فصل.... در بیان باد

حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید براستی که خدایتعالی نسیم را می فرستد در هنگام

سحر پس حمل می کند ذکرها و استغفار را به سوی ملك جبار و حمل می کند ناله گنهکاران را بسوی بسوی پروردگار جهانیان.

پس پیامبر عشاق می فرماید که نسیم ها گوناگونند:

نسیم الفت، نسیم قربت، نسیم توفیق، نسیم انابه، نسیم نداء، نسیم وصل و نسیم فهم
و اما نسیم الفت پس آن برای محبان است
و اما نسیم قربت پس آن برای مجاهدان است
و نسیم توفیق برای عابدان است
و نسیم انابه برای توبه کنندگان است
و نسیم ندا برای ذکرگویندگان است
و نسیم وصل برای عارفان است.

ادامه داستان..... پیراهن را یهودا حمل می کرد چرا که او پیش از این نیز پیراهن آغشته بخون را حمل کرده بود.

و نیز گفته شده پیراهن را بنده ای حمل می کرد که یعقوب علیه السلام او را خریده بود و آن چنان بود که چون راحیل مادر یوسف علیه السلام بن یامین را به دنیا آورد یعقوب علیه السلام کنیزی خرید تا بن یامین را شیر دهد و چون کیتز خود صاحب طفل شیرخواری شد یعقوب علیه السلام طفل را از مادرش جدا کرد چرا که باور داشت شیر به تمامی از آن بن یامین است.

پس کنیز دست به آسمان بلند کرد و گفت خدایا بین او و آنکه دوستش می دارد جدایی انداز چنانکه او بین من و فرزندم جدایی انداخت.

پس سروشی شنید که می گفت اندوه مدار که خدایتعالی دعای تو را مستجاب کرد و آن را که یعقوب دوست می دارد از او جدا خواهد کرد و به او باز نخواهد گرداند پیش از آنی که فرزند تو به تو بازگردد و نام این فرزند "بشیر" بود و یوسف علیه السلام او را در مصر خریده بود و او را برای کارهای روزانه به شهرهای مختلف می فرستاد و نمی دانست که این همان فرزند کنیز پدرش است و پیراهن و نوشته را به او داد تا به کنعان ببرد و این تقدیر مولی سبحانه ست که او به مادرش برسد پیش از آنی که یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام برسد.

بهره.....

معصوم علیه السلام می فرماید به خدایتعالی پناه می برم از آنکه بین مادر و فرزندش جدایی افکند خدایتعالی در روز بازپسین بین او و آنکه دوستش دارد جدایی اندازد و نیز فرمود من هرگز شفاعت نکم و هرگز شفاعت من پذیرفته نگردد برای آنکس که بین مادر و فرزندش جدایی افکنده باشد.

ادامه داستان.... ابن عباس رضی الله عنه گوید چون بشیر به سرزمین کنعان رسید مادر خود را یافت که بر سر چاه لباس می شست پس از خانه یعقوب علیه السلام پرسید.

پس مادر سر خود را بلند کرد و از یعقوب علیه السلام چه می خواهی؟ او باهیچکس سخن نگوید و سخن هیچکس نشنود و به هیچکس ننگرد و خواست هیچکس روا ندارد و او مردی است رنجور و غمزده گریان و نالان به شب و روز.

پس بشیر او را گفت که قصه دراز مکن و بمن بگو خانه او کجاست که من فرستاده یوسف علیه السلام

هستم بسوی او.

(پس مادر) فریادی زد و سر به آسمان بلند کرد و گفت اینگونه تو آنچه را که وعده فرمودی انجام دهی ای خدای من؟

پس بشیر او را گفت تو را چه می شود ای زن پس او قصه بازگفت
پس بشیر او را پرسید نام فرزند تو چه بود؟
گفت بشیر

گفت برخیز پس وعده تو را راست آمد که براستی خدایتعالی در وعده خود خلاف نکند برخیز تا بوی مرا بشنوی و مرا بشناسی و غم دیرین را از یاد ببری که من فرزند تو بشیر هستم
پس مادر به او نزدیک شد و او را به سینه فشرد و او را بوسید و او را بدرستی شناخت پس به خانه یعقوب علیه السلام بازگشت پس چون خواست سخن بگوید از هوش برفت پس بشیر پیراهن را آنچنان که یوسف علیه السلام به او گفته بود بر رخساره یعقوب علیه السلام انداخت پس مدتی آن را بویید و بینایی خود را باز یافت چشمانش باز شد چنانکه خدایتعالی می فرماید:
آیه: " فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا "

ترجمه: پس چون بشیر آمد آن را بر چهره پدرش انداخت پس بینایی او بازگشت.
شعر:

فمئلت بقول البشیر سرورا	جاء البشیر مبشرا بقدومه
عدت من ثلم لقمیص بصیرا	نکتت من فرحی به وادا
لبذلته و رأیت ذاک یسیرا	ولله لو قنع البشیر بمهجتی
خذ ناظری وما سألت کثیرا	او قال هب لی ناظریک فقلت له

ترجمه:

بشیر آمد با گامهایی سراسر مژده، پس از گفته هایش همه جا پر ز شادی شد
پر شد همه جا از شادی من، نقصانم رفت و به پیراهن بینا شدم
بخدا قسم اگر بشیر قلبم را می خواست، به او می دادم و این را بر خود هموار می دیدم
یا اینکه می گفت مردم چشمانت را می خواهم، پس او را می گفتم مردم چشمانم را بگیر که چیز زیادی
از من نخواستی.

ادامه داستان... راوی گوید پس یعقوب علیه السلام متوجه فرزنداناش شد و فرمود:

آیه: " قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ "

ترجمه: آیا شما را نگفتم که من چیزی از خدایتعالی می دانم که شما نمی دانید (فرزندان) گفتند ای پدر
برای ما درخواست آمرزش گناهان ما را کن که ما خطا کارانیم گفت زود باشد که برای شما از پروردگار
خود درخواست آمرزش کنم که او آمرزنده و مهربان است.

پس یعقوب علیه السلام ساعتی طولانی در چهره بشیر نگریست سپس فرمود کیستی تو؟
عرض کرد من همانم که تو بین من و مادرم جدایی در انداختی من بشیر هستم

پس یعقوب علیه السلام به سختی گریست و فرمود و حسرتا بر آنچه کردم ای بشیرچه می خواهی تا برایت انجام دهم؟

عرض کرد برای این دنیا هیچ خواسته ای ندارم

پس یعقوب علیه السلام فرمود: خدایتعالی سختی های مرگ را از تو بگرداند آنچنان که تو اندوه غم را از من بگرداندی.

پس بشیر نامه یوسف علیه السلام را به او تسلیم کرد پس یعقوب علیه السلام آن را بر رخساره نهاد و فرمود سپاس خدایتعالی را که بار دیگر دیده ام را بر نوشته او انداخت و در آن نوشته شده بود که ای پدر بدان که من عزم تو را دارم و میل دارم تو را زیارت کنم ولی خدایتعالی فرمود که تو به اینجا بیایی و در محضر من باشی پس تو را دو خوشی باشد خوشی دیدار و خوشی بخشش.

شعر:

نحن فی اکمل السرور و لکن
غیب ما نحن فیه یا اهل ودی
لیس الا بکم یتم السرور
انکم غیب و نحن السرور

ترجمه:

ما در نهایت شادی هستیم ولی، باز هم شادی هم به کامل نمی شود مگر به شما
ای دوستان آنچه (از بلا) در آن بودیم از ما رفت، ما در خوشی هستیم و جای شما اینجا خالی است

و به همراه این نامه یکصد و هشتاد دست لباس برای فرزندان دختر و پسر فرستادم و دستارها و پیراهن های زربافت و بوی های خوش و نیز برای هر کدام آنان استری با بارهای جواهر و یک غلام روانه داشتم و برای هر کدام در اینجا زمین آبادی است و برای توست آنچه که از مال دارم و همه مخارج تو بر من است و برای توست جامه گرانبها پس می خواهم که به مصر با جلال و حشمت وارد شوید تا هیچکس از فقر شما سخن نگوید و جز به دیده نیکو به شما ننگرد و قبطیان کافر به فقر و مسکنت شما شاد نگردند.

بهره... .

خدایتعالی می فرماید:

آیه: " أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ " ۳۳۹

ترجمه: فروتنانند بر مؤمنان و درشتانند بر کافران در راه خدا می کوشند و از سرزنش سرزنش کنندگان باک ندارند.

نکته... .

وتورا ای شنونده بهره ای است و آن این است که چون مؤمن از قبر برخیزد راهواری پرنده بیند که بالهای او به انواع آراستگی ها آراسته است و با او فرشته ای است با جامه ای از بهشت پس او را گوید ای دوست خدا جامه در بر کن و خود را بیارای و سورا بر این راهوار شو تا دست دشمنان از کافران و اهل گناه بر تو نرسد پس مبادا مانند آنان برهنه گردی چنانکه خدایتعالی می فرماید:

آیه: " أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ "

ترجمه آیا آنکه مؤمن باشد مانند آن است که فاسق باشد (هرگز) برابر نیستند^{۳۴}
شعر:

لو ان الريح يحملني اليكم علقـت باذيال من الرياح
وكنـت اطير من شوق اليكم وكيف يطير مقصـوص الجناح

ترجمه:

اگر باد مرا بسوی شما آورد، خود به ذیل باد درآویزم
و از شوق می‌خواهم که بسوی شما پرواز کنم، و چگونه پرواز کند آنکه بالهایش را بریده اند؟

ادامه داستان..... راوی گوید یعقوب علیه السلام شستشو کرد و جامه برتن نمود فرزندان و فرزندان فرزندان را جامه پوشانید پس جملگی سوار شدند و آهنگ مصر کردند.

پس چون فرستاده به یوسف علیه السلام رسید و خبر ورود کاروان یعقوب علیه السلام را عرض کرد یوسف علیه السلام جمله لشکریان را به استقبال و رعایت حرمت آنان فرمان داد.

پس سی هزار از شجاعان اسب سوار به استقبال او رفتند و چون یعقوب علیه السلام را دیدند از اسبها پایین آمده و او را سجده کردند.

پس یعقوب علیه السلام دانست که اینان لشکریان یوسف علیه السلام می‌باشند پس چون اندکی پیش رفت سی هزار دیگر از سواران او را استقبال کردند پس از اسبها بزیر آمده و او را سلام گفتند.

پس فرمود اینان کیانند؟

عرض شد لشکریان فرزندان یوسف علیه السلام.

پس چون اندکی پیش تر رفت هزار اسب دید بر هر یک پوششی از دیباج و بر هر کدام غلامی آراسته بنشسته و چهار هزار استر دید بر هر یک کجاوه‌ای و در هر کجاوه دو کنیز بنشسته.

پس از آنان پرسید عرض شد اینان همه از آن یوسف علیه السلام است.

پس چون به باب بلیس رسید و آن در چهار فرسخی مصر بود یعقوب علیه السلام چهل هزار شیخ دید جملگی ایستاده بر دروازه دید پس پرسید اینان کیانند؟

عرض شد اینان را یوسف علیه السلام فرستاده تا تو از گناه او که مخالفت تو کرد و خواب خود با برادران بازگفت در گذری؛

پس یعقوب علیه السلام گریست پس چون پیشتر رفت و به نزدیکی مصر رسید کجاوه‌ای دید عرض شد که این کجاوه یوسف علیه السلام است پس چون نزدیک شد ژوینی انداخته شد پس یعقوب علیه السلام به پشت سر نگریست و به سخن آغازید بدانگونه که شنیده نمی‌شد و گفته شده یعقوب علیه السلام فرمود ای خانه‌اندوه تو را رها کردم بدرستی که حبیب به محبوب رسید پس یوسف علیه السلام فرمود ای اهل مصر همه شما بنده من هستید اکنون من همه شما آزاد کردم به (فرخندگی) دیدار پدرم.

نکته....

اگر یوسف علیه السلام جملگی بندگان خود را به فرخندگی دیدار یعقوب علیه السلام آزاد فرمود پس چه شکفت اگر خدایتعالی تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر او از آتش آزاد فرماید چرا که محمد صلی الله علیه و آله نزد خدایتعالی گرامی تر از یعقوب علیه السلام نزد یوسف علیه

السلام است.

ادامه داستان..... چون یوسف علیه السلام به یعقوب علیه السلام نزدیک گردید فرود نیامد بل دست دراز کرد و سر یعقوب علیه السلام را گرفته در سینه فشرد و چهره بر چهره اش نهاد.
پس یعقوب علیه السلام عرض کرد ای از بین برنده همه غمها
پس جبرائیل بر یوسف علیه السلام فرود آمد و پرسید از چه روی برای پدرت فرود نیامدی فرمود از خوشی فراموشم شد جبرائیل گفت خدایتعالی گور هیچ پیامبری را به فراموش نمی‌سپارد ولی قبر تو را به خاک نسیان می‌سپارد از آن روی که فرود نیامده و ترک فروتنی کردی از برای پدرت و گفته شده که یوسف علیه السلام سه روز از مسیر پدرش را از او استقبال کرد با تمامی کشوریان و لشکریانش از برای فروتنی در برابر پیامبر خدایتعالی یعقوب علیه السلام.

فصل یازدهم: انجام کار یوسف علیه السلام

پس چون زلیخا آمدن یعقوب علیه السلام را دانست بانویی مصری را گفت دستم را بگیر و مرا برسر راهی بر که یوسف علیه السلام از آن می‌گذرد و چون نزدیک شد مرا آگاه کن.

بانوی مصری چنین کرد پس چون یوسف علیه السلام نزدیک شد زلیخا را آگاه کرد پس زلیخا ندا کرد ای یوسف پس یوسف علیه السلام او را نشناخت و پاسخی نداد در اینهنگام جبرائیل علیه السلام فرود آمد و افسار اسب یوسف علیه السلام را گرفت و گفت این زن را پاسخ ده.

گفته شده جبرائیل بر پیامبران اولی العزم علیهم السلام فرود می‌آمده است بر آدم علیه السلام دوازده بار بر ادریس چهارده بار بر نوح علیه السلام پنجاه بار بر ابراهیم علیه السلام چهل و دو بار بر موسی علیه السلام یکصد بار بر عیسی علیه السلام ده مرتبه سه بار در کودکی و هفت بار در بزرگی و بر محمد صلی الله علیه و آله بیست چهار هزار بار فرود آمده است.

پس یوسف علیه السلام فرمود این زن کیست ای جبرائیل؟
عرض کرد اینک فرود آ و از او بپرس که او کیست.

پس یوسف علیه السلام از اسب فرود آمد و فرمود تو کیستی ای بانو؟
زلیخا پاسخ داد گویی که مرا نمی‌شناسی.

یوسف علیه السلام فرود نه

پس زلیخا رخت از سر بگشود و بر سر خود مشتی خاک ریخت و گفت ای وای از عزت بر باد رفته چگونه کسی را دوست بدارم که مرا نمی‌شناسد بر راستی که عبادت و شناخت بندگان را شاه می‌کند و نافرمانی و انکار شاهان را بنده می‌کند من زلیخا هستم هم آنکه تو را به روانم و کالبدم و دارائیم خدمت کردم.

گوید یوسف علیه السلام از ضعف ناتوانی و سالخوردگی او در شگفت شد چرا که او نمی‌دانست که زلیخا زنده است یا نه

جبرائیل به یوسف علیه السلام عرض کرد خدایتعالی می‌فرماید درخواست او را روا کن.

یوسف علیه السلام از زلیخا پرسید از من چه می‌خواهی؟

زلیخا عرض کرد می‌خواهم همسر تو باشم و تو شوی من باشی.

یوسف علیه السلام فرمود چنین نکنم چرا که تو پیر و نیازمند و نابینا و کافر هستی.

جبرائیل علیه السلام بار دیگر بر یوسف علیه السلام فرود آمد و عرض کرد ای یوسف خدایتعالی می‌فرماید اگر او پیر است من او را جوان کنم و اگر او فقیر است من او را بی نیاز کنم و اگر او نابیناست من او بینا کنم و اگر او کافر است من او را مؤمن کنم چرا که او کسی را دوست می‌دارد که آن کس ما را دوست می‌دارد.

سپس جبرائیل علیه السلام زلیخا را مسح کرد و در حال او نیکو تر از روز نخست خود شد و باکره پس مهر او بر دل یوسف علیه السلام بیفتاد.

چون یعقوب علیه السلام آن دو را به عقد هم درآورد و یوسف علیه السلام با زلیخا خلوت کرد او را باکره و دست نخوده یافت پس خانه‌ای برگزیدند. زلیخا درب خانه را بر روی خود بست و به عبادت خدایتعالی مشغول گردید چون شب به نیمه رسید یوسف علیه السلام بر در بکوفت پس زلیخا عرض

کرد بازگرد برآستی که دیگر همه چیز دگرگون شده و من بهتر از تو را یافته ام پس یوسف علیه السلام درب را بگشود و درون شد به زلیخا بیاویخت پس زلیخا گریخت و جامه اش بدرید. پس فرشته بر یوسف علیه السلام فروشد و گفت ای یوسف این (آنچه که زلیخا می کند) ناروا نیست محبت در برابر محبت و طلب در برابر طلب و عشق در برابر عشق و فرار در برابر فرار دریدن جامه در برابر دریدن جامه؛ چنانکه خدایتعالی می فرماید:

" وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ " ۳۴۱

پس چون یوسف علیه السلام با او همبستر شد و او را دست نخورده یافت فرمود:
ای زلیخا ندیدم هرگز نیکویی تو را مگر اکنون.

زلیخا عرض کرد هرگاه قطیفور (شوی پیشینش) به نزد من می آمد توان همبستری با من را نداشت. پس یوسف علیه السلام دانست که خدایتعالی زلیخا را از روز ازل برای او قرار داده است گفته شده زلیخا سی و هفت سال با یوسف علیه السلام بماند و خدایتعالی یازده فرزند پسر آنان را روزی فرمود.

آیه: " فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ "

ترجمه: پس چون بر یوسف داخل شدند او پدر و مادر را به نزد خویش جای داد و آنان را گفت به سرزمین مصر درون شوید در باسودگی اگر خدایتعالی خواهد.

گویند چون یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام رسید، چهارصد تن از فرزندان و نوهایش همراهش بودند پس چون به سرزمین مصر رسید به یوسف علیه السلام فرمود مرا به داستان برادرانت از اول تا به آخر خبر ده پس یوسف علیه السلام داستان را به تمامی بازگفت پس یعقوب علیه السلام از هوش برفت پس چون به هوش آمد یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر برآستی که آن روزها گذشت و حیب به حیب رسید و مراوتعالی راست سپاس بسیار.

ابن عباس رضی الله عنهما گوید یوسف علیه السلام پدر را در سمت راست و خاله اش را در سمت چپ نشانده ۳۴۲ و خود در میانه آندو بر سریر پادشاهی اش نشست و برادران در برابر او قرار گرفتند چنانکه خدایتعالی می فرماید:

آیه: " وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا "

ترجمه: پدر و مادر خود را بر تخت نشانده و (برادران) او را سجده کردند.

پس در سجده خود گفتند پاك و منزّه است خدایتعالی که میانه یوسف علیه السلام و برادرانش و یعقوب علیه السلام دوستی انداخت و آنان را دور هم گرد آورد.

آیه: " وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ "

ترجمه: وگفت ای پدر این است تعبیر خوابی که از پیش دیده بودم و براستی پروردگارم آن را راست گردانید و براستی او بر من نیکویی تمام کرد آن هنگام که مرا از زندان بیرون کرد شما را از نخست بیاورد و پس از آنی که شیطان میانه من و برادرانم دشمنی در انداخت براستی که پروردگارم بسیار لطف کننده است به آنی که خودش بخواهد و براستی که او درست کردار داناست .

کعب^{۳۴۳} گوید جملگی در برابر او به شادباش سجده کردند سجده برای خدایتعالی بود

در این میان برادران به پدر عرض کردند ای پدر یوسف را بپرس که آیا از ما در می گذرد؟

پس یعقوب علیه السلام فرمود ای نور دیده می توانم از تو بخواهم تا از آنان درگذری یوسف علیه السلام عرض کرد براستی که از آنان درگذشتم پیش از آنی که شما به اینجا بیاید آنان را به آنچه کردند کیفر نکنم و جرمشان را به رخساره خدایتعالی و به رخساره تو بخشیدم باشد که خدایتعالی مؤمنان را در روز رستاخیز از خطاها و گناهانشان ببخشد و از آنان و از ما درگذرد.

نکته....

همانگونه که خدایتعالی یعقوب علیه السلام و فرزندانش را گرد هم آورد همانگونه خدایتعالی مؤمنان و محمد صلی الله علیه و آله را نیز در دارالسلام گرد هم آورد

ابن عباس گوید یوسف علیه السلام از پدر درخواست نمود و عرض کرد ای پدر اینجا در قصر و در این سراپرده با من بمان تا روزی که خدایتعالی ما را از هم جدا فرماید.

پس یعقوب علیه السلام فرمود ای فرزند این شأن پدرت نیست و در آن مرا خواستی نیست ولی برایم از سراپرده ای از نی بساز تا در آن عبادت خدایتعالی کنم و سپاس گویم که مرا به نعمت های خود برتری داد و شب و روز آنجا باشم پس چون شب در آید تو هم به آنجا اندر شو و شب را آنجا خانه کن تا بوی تو را بشنوم و جانم آسودگی گیرد یوسف علیه السلام عرض کرد آفرین بر تو سپس فرمود تا خانه ای از برای خلوت یعقوب علیه السلام برپا کنند پس خانه را ساختند آنچنان که فرموده بود.

پس (یعقوب علیه السلام) در آن اندر شد و روزها روزه و شبها به عبادت بود آنچنان که سزای بندگی است و (یوسف علیه السلام) فرمود تا بهر هریک از برادران نیز خانه ای ساختند بجز بن یامین که تا پایان زندگانی با یوسف علیه السلام در قصر بماند و زلیخا نیز دانش و بندگی را از یعقوب علیه السلام فرا می گرفت تا دانشمندی شد که در سرزمین مصر از همه زنان و مردان آن سامان سر بود و یعقوب علیه السلام در سرزمین مصر چهل سال بزیست و فرزندانش و فرزندان فرزندانش را دین و دانش آموخت و برای هریک دوازده فرزند بود جملگی پیامبر و نیک کردار با شادی تمام و سلامت و بندگی کامل.

ابن عباس علیهما السلام گوید خدایتعالی به جبرائیل علیه السلام وحی فرمود که بر یعقوب فرود آی و او را بگو که به خاک پدرانت بازگرد و آنان در آن سرزمین مقدس هستند و آنجا بمان تا مرگ آنجا تو را در یابد.

پس یعقوب علیه السلام یوسف را بخواند و او را فرمود که جبرائیل علیه السلام مرا فرمان به بازگشت به خاک پدرانم داده و خدایتعالی فرمان به ستاندن جانم داده است.

یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر کی هنگام فرمان خدایتعالی و تسلیم جان به جان آفرین است؟ یعقوب علیه السلام فرمود آن هنگام نزدیک است.

پس یوسف علیه السلام گریست و کارهایش را رها کرد و همراه پدر از سرزمین مصر بیرون شد و او را وداع و همراهی می کرد تا یعقوب علیه السلام به سرزمین مقدس و به نزد خاک پدرانش رسید و خواب

بر او چیره گشت پس نیای خود ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که بر تختی از گوهر سرخ که در درخشش چون خورشید بود نشسته اسماعیل علیه السلام را در راست و اسحق علیه السلام در چپ خود گرفته و می فرماید ای یعقوب بما بیوند که ما چشم براه تو هستیم تا گام بر ما نهی.

پس یعقوب علیه السلام از خواب بیدار شد خوشحال و شادمان و بایستاد ماده شتری را بیافت و او را فرمود به یوسف بگو که من به پروردگرم پیوستم و او را فرستاده ای بسوی یوسف علیه السلام گردانید پس یعقوب علیه السلام میان گورها می گشت و قرآن می خواند و بر عبادت می افزود پس به گوری برکنده شده رسید که از آن بوی پاکیزگی می آمد پس در اندیشه بود که فرشته مرگ در جامه انسانی بر او پدیدار شد پس عرض کرد:

ای بنده خدا آیا ایا می دانی این گور برای کیست؟
فرمود آری برای مردی که خدایش بر او کرم فرموده است.
عرض کرد آیا او را می شناسی؟
فرمود آری.

عرض کرد پس کیست او ای آنکه خدایت رحمت کناد؟
پس یعقوب علیه السلام عرض کرد بار خدایا این را گور من و خانه من قرارده.
در حال ندا در داده شد که ما چنین کردیم ای پسر اسحق.
پس فرشته مرگ برای گرفتن جان او به جامه اصلی خود بازگشت.
پس یعقوب علیه السلام فرمود تو که هستی که ستونهای وجودم از دیدنت ویران شد؟
عرض کرد فرشته مرگ.

یعقوب علیه السلام فرمود برای دیدار آمده ای یا ستاندن جان؟
عرض کرد برای دیدار و ستاندن جان.

پس یعقوب علیه السلام فرمود آفرین بر فرمان خدایتعالی و دیدار او (پس) بر پشت دراز کشید و روح را آماده تسلیم کرد پس فرمود از تو می خواهم که بر حبیب یوسف آسان گیری سپس فرمود نیست خدایی جز خدای یکتا که او را هیچ انبازی نیست سپس جانش گرفته شد درود خدایتعالی براو و نیاکانش جملگی باد.

کعب رحمه الله گوید زندگانی یعقوب علیه السلام دویست سال بود که فرشته مرگ روح او را به آسمانها برد پس در آنجا فرشتگان او را خوشآمد گفتند و جبرائیل و میکائیل و گروهی از فرشتگان فروشند و (کالبد) او را شستشو داده کفن کردند برآن نماز خواندند و آن را دفن نمودند.
پس خدایتعالی به فرستادگی جبرائیل بریوسف علیه السلام وحی فرستاد و (جبرائیل را فرمود) که او را از جانب من سلام برسان و بگو خدایت تو را پاداش دهد در (مصیبت) پدرت یعقوب.
پس جبرائیل پیش از ماده شتر به یوسف علیه السلام فرود آمد و آنگونه که خدایتعالی فرموده بود او را تسلیم گفت و خدایتعالی بر ماده شتر فرشته ای را موکل گردانید تا مراقبت او نماید تا آن هنگام که به یوسف علیه السلام رسید پس خدایتعالی او را به سخن درآورد و به عبرانی عرض کرد ای یوسف پدرت یعقوب تو را سلام می گوید تا روز باز پسین و او از تو راضی است پس (یوسف علیه السلام را) اندوهی بزرگ در گرفت و سه روز در تعزیت بود و ناچه بر یعقوب علیه السلام می گریست پس در این

هنگام یوسف علیه السلام عرض کرد:
آیه: " رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مَا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ "

ترجمه: پروردگارا برآستی که مرا از پادشاهی (هسته ای) بخشیدی و مرا از دانش تعبیر خواب (هسته ای) آموختی (تویی) گشاینده آسمانها و زمین تویی سرپرست من در این جهان و آن جهان مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران بیونندان و بدینگونه آرزوی مرگ نمود پس خدایتعالی جبرائیل را بر او فرو فرستاد و او را گفت خدایتعالی می فرماید تو را مرگ در نمی رسد تا هنگامی که از تو و از فرزندان تو و از فرزندان تو ششصد بمانند پس در این هنگام مرگ تو در می یابد.

پس یوسف علیه السلام اهل مصر را به دیدار فراخواند پس آمدند پس یوسف علیه السلام از میان آنان پسران و پسران پسران، برادران و فرزندان برادران را که شمار آنان به جز زنان و خادمان چهل هزار بود بیرون کشید پس جملگی به ده فرسنگ از مصر بیرون شدند پس خدایتعالی به جبرائیل وحی فرمود که بر بنده من یوسف فرو شو و او را فرمان ده تا در جایی که هست شهری بسازد بنام "شهر الحرمین" پس خود و هرکه با اوست در آن شهر جای گیرند

پس کسانی که همراه یوسف علیه السلام بودند از او پرسیدند از کجا آب بدست آریم که فرسنگها از آبادانی بدوریم پس یوسف علیه السلام پروردگار خود را خواند پس جبرائیل فرو شد و برای او از نیل شاخه ای بزرگ به سوی شهر آنان روان کرد و بر آن دیواری بساخت و در آن دروازه ها قرار داد پس آن را آباد کرد و از مصر تا این شهر برکت و آبادانی همه جا را در برگرفت.

و در این شهر زلیخا را مرگ در رسید پس یوسف علیه السلام بر او نماز خواند و او را در شهر حرمین به خاک سپرد و بر او بسیار اندوهناک شد و پس از آن آسان می زیست
کعب رحمت الله علیه گوید که یوسف علیه السلام پس زلیخا چهل روز زندگانی کرد و دیگر همسر نگزید و زلیخا همسر او در دنیا و آخرت بود و فرزندان او از زلیخا که جملگی پسر بودند یازده نفر بودند.
درگذشت یوسف علیه السلام

ابن عباس رضی الله عنه گوید چون یوسف علیه السلام بر بستر مرگ افتاد پسرش افرائیم را بخواند و او را سفارش فرمود که مرا به خاک مسپار تا تو را از خدایتعالی نداء در رسد پس از آن مرا آنگونه که پروردگارم می فرماید به خاک بسپار.

و هب رحمه الله علیه گوید که نفس دومی کشید و از دنیا برفت پس افرائیم ندایی شنید که می گفت پدرت را بشوی و او کفن کن و حنوط کن و بر او نماز بگذار پس چنین کرد و او جملگی مؤمنان بر او نماز گذاردند و او را بسوی نهر قیوم حمل کردند پس چون جنازه به نزدیک نهر رسید نهر به دو نیم شد پس در آن گوری خوشبوی آراسته و پاکیزه پدیدار گردید و او را در آن گور به خاک سپردند درود خدایتعالی بر او و بر پدران گرام پاک و پیراسته اش باد و بر او خاک ریختند و به مصر بازگشتند و آب به نیروی خدایتعالی بر او روان شد

کعب گوید یوسف علیه السلام در چاه انداخته شد و او در آن هنگام کودکی هفت ساله بود و چون پدر

را دوباره دیدار کرد پنجاه و دو سال داشت و پنجاه و هشت نیز گفته شده ولی درست تر شصت و اند است و با یعقوب علیه السلام چهل سال در مصر زندگی کرد و پس از مرگ یعقوب علیه السلام بیست و پنج سال زندگانی کرد و سی و اندی نیز گفته شده و چهل نیز گفته شده و بین آن دو بجز فاصله دو شهر نبود

کعب رضی الله عنه گوید برگور او کسی آگاه نشد تا زمان موسی علیه السلام پس خدایتعالی بر او وحی فرمود که استخوانهای او را بردارد و در سرزمین مقدس در کنار خاک پدرانش علیهم السلام به خاک بسپارد پس موسی علیه السلام عرض کرد پرودگارا چه کسی مرا به خاک یوسف علیه السلام آگاه کند پس کسی را نیافتند مگر زنی که شارخ بنت اسیر نامیده می شد

پس چون از او خواستند تا گور یوسف علیه السلام را به آنان بنمایاند (به موسی علیه السلام) عرض کرد این کار نمی شود مگر آنکه درخواست من روا گردد پس فرمود چیست درخواست تو عرض کرد آنکه در بهشت با تو باشم

موسی علیه السلام فرمود من بر پرودگار خود فرمان نمی دهم زن عرض کرد من هم خاک یوسف علیه السلام را نشان نمی دهم مگر به آن شرط چرا که اوتعالی دارای گنجینه های فراوان و بخششهای بی حساب است . پس خدایتعالی بر موسی علیه السلام وحی فرمود که من عطا کردم تو را آنچه که او از تو خواست .

پس شارخ خاک یوسف علیه السلام را نشانی داد و موسی علیه السلام از مصر به سوی نهر قیوم بیرون شد و او خاک یوسف علیه السلام را به موسی علیه السلام نشان داد پس موسی علیه السلام به عصا بر نهر بزد آب از راست و از چپ خاکی که یوسف علیه السلام در آن بود بایستاد پس موسی علیه السلام پایین رفت و تابوت را بیرون آورد و جسد یوسف علیه السلام را حمل کرده در کنار خاک پدرانش در بیت المقدس به خاک سپارد

درود خدایتعالی بر جملگی آنان باد

پانوشتها:

۱

این حدیث قدسی گرچه بلحاظ سندیت توسط گروهی تشکیک شده ولی بحدی در بسیاری از منابع معتبر شیعه و سنی مورد استناد قرار گرفته که هیچ شکی در صحیح بودن آن باقی نمی‌گذارد منجمله:

محقق کرکی؛ رسائل؛ جلد سوم فی مسائل اثنی عشره ذیل مسئله دوازدهم فی اثبات غرض فی افعال الله تعالی صفحه ۱۵۶

حاج ملا هادی سبزواری ۱۲۱۲-۱۲۸۹ ه.ق شرح الاسماء الحسنی جلد اول صفحات ۳۷ و ۶۴ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف ائمه (ع)

میرزا حسین نوری طبرسی ۱۲۵۴-۱۳۲۰؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان؛ کلام فی ان مدار الفضل علی علم النافع ص ۲۲۶؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف ائمه (ع)

علامه امینی؛ الغدیر متن عربی جلد ۱۱ صفحه ۱۷۲

ابن ابی جمهور محمد بن زین الدین ۹۰۱؛ عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة؛ جلد ۱ صفحه ۹۸

حافظ البرسی رجب محمد قرن هشتم هجری قمری؛ مشارق الیقین فی انوار امیرالمؤمنین (ع)، صفحه ۲۶

ملا عبدالصمد همدانی ۱۲۱۶ هجری قمری، بحر المعارف؛ صفحه ۸۳

محمد باقر مجلسی ۱۰۳۷-۱۱۱۱؛ بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه اطهار علیهم السلام؛ جلد ۸۴ صفحات ۲۰۴ و ۳۵۰

محمد باقر مجلسی ۱۰۳۷-۱۱۱۱؛ مستدرک سفینه البحار؛ جلد ۹ صفحه ۱۹۲

حاجی مصطفی خلیفه بن عبدالله ۱۰۱۷-۱۰۶۷؛ کشف الظنون عن أسامی الكتب والفنون؛ جلد ۲ صفحه ۹۷

شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به آخوند خراسانی ۱۲۵۷-۱۳۲۰؛ نهایه الدراییه؛ جلد ۲ صفحه ۳۸۷

شیخ آقا بزرگ تهرانی محمد حسین ۱۲۵۵-۱۳۴۸؛ الذریعه الی التصانیف الشیعه؛ جلد ۲ صفحه ۵۳؛ جلد ۱۳ صفحه ۲۰۵؛ جلد ۱۴ صفحه ۲۴

صدرالدین شیرازی صدرالمتهلین معروف به ملاصدر ۹۷۹-۱۰۵۰؛ الحکمه متعالی فی شرح الاسفارالعقلیه الاربعه؛ الجزء الثاني من السفر الاول صفحه ۲۸۵

صدرالدین قونوی محمد بن اسحق ۶۰۷-۶۷۳ هجری قمری؛ اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن؛ صفحه ۱۵۷

مهدی نراقی بن ابی ذر ۱۱۲۸-۱۲۰۹ هجری قمری؛ جامع السعادات؛ جلد اول؛ صفحه ۹۸

ابن عربی محمد بن علی؛ الفتوحات المکیه؛ جلد ۲ ص ۱۱۲ و جلد ۳ ص ۲۶۷ جلد ۴ ص ۴۲۸

ابن عربی محمد بن علی؛ تفسیر ابن عربی؛ جلد ۲ ذیل تفسیر آیات اول سوره عنکبوت

فیض کاشانی محمد بن شاه مرتضایی معروف به ملا محسن ۱۰۰۶-۱۰۹۱؛ اصول المارف؛ صفحه ۷۴

حضرت آقای سلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه ۱۲۵۱-۱۳۲۷؛ تفسیر بیان السعاده فی شرح مقامات العباده؛ جلد ۴ ص ۱۱۶، ذیل تفسیر آیات اول سوره ذاریات.

۲

در تفسیر روح البیان جلد ۵ ص ۳۷۳ این حدیث ذیل آیه ۱۲ سوره طه:

"إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى"

ترجمه: براستی که منم من پروردگار تو پس پایپوش از پای بیرون کن براستی که تو در وادی مقدس طوی هستی
به این عبارت نقل شده:

"قَدَّمَ عَلَى بَسَاطِ الْعَرْشِ بِنَعْلَيْكَ لِشَرَفِ الْعَرْشِ بِغُبَارِ نَعَالِ قَدَمَيْكَ"

ترجمه: بر دستگاه عرش گام نه تا عرض از خاک موزه‌هایت شرف گیرد

همانجا اشاره شده که این حدیث ناظر به همین آیه شریفه که خطاب الهی به موسی علیه السلام بود می‌باشد نظر به اینکه در تعبیر خواب نعلین به همسر تعبیر می‌گردد بسیاری از مفسران آن را به لزوم ترک همه تعلقات ماسوی الله برای موسی علیه السلام تفسیر کرده‌اند با عنایت به این تفسیر معنی خلاف حدیث مذکور این است که تعلقات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم یعنی اهل بیت و مشایخ ایشان مایه تشریف بارگاه الهی است

۳

کلمه قَصَصَ به کسر قاف جمع مکسر قصه است بنابراین ترکیب أَحْسَنُ الْقِصَصِ به کسر قاف به معنی زیباترین قصه هاست ولی این ترکیب به فتح قاف به معنی زیباترین شیوه قصه گویی است و این قول ابونصر فراهی در حقائق الحقایق است. نیز در تفسیر شریف کشف الاسرار و عده الابرار خواجه رشیدالدین میدی نیز همین قول باین شده در تفسیر بیان السعاده اثر حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید نیز أَحْسَنُ الْقِصَصِ به فتح قاف اختیار گردیده ولی جوه مربوط به زیباترین و عجیبترین قصه‌ها نیز ذکر گردیده منجمله حدیثی از حضرت علی علیه اسلام که منتهی به این قول است که همه سوره‌های قرآن زیبا هستند ولی سوره یوسف از همه زیبا تراست

۴ حروف مقطعه حروفی هستند که در اول بعضی از سوره قرآن قرار گرفته‌اند ولی ترکیب آنها کلمه ای به ظاهر معنی داری نیست. همانگونه که حضرت شیخ احمد غزالی اشاره فرموده‌اند مفسران نظرات مختلفی را در مورد حروف مقطعه ابراز کرده‌اند بعضی همانند ابوعامربن شرحبیل شعبی متوفی بسال ۱۰۴ قمری حروف مقطعه را از متاشبهات قرآنی دانسته‌اند که فهم بشری مطلقا قادر به درک و تفسیر آن نیست گروهی دیگر بمصداق آیه شریفه: لَا يُمْسِكُهُ إِلَّا الْمَطْهُرُونَ فهم آن را برای اولیاء و مخلصین ممنکن دانسته‌اند چنانچه سید رضی حدیثی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که حروف مقطعه رمزی است بین خدا و تعالی و رسولش و نیز حضرت سلطانعلیشاه گنابادی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباده جلد اول ذیل آیات نخستین سوره بقره حروف مقطعه در اول بعضی از سوره‌ها را بیان دنیایی حقایق بسیطی می‌دانند که توسط لباس حرف و صوت پوشیده‌اند گرچه سایر تعبیرات نیز رد نشده برای مثل الم در اول سوره بقره می‌تواند محفف عبارت انا الله مجید باشد در مجموع ایشان دوازه وجه برای حروف مقطعه بیان می‌کنند که یکی از آنها چنانچه حضرت شیخ احمد غزالی اشاره کرده است می‌تواند ای محمد باشد.

البته در مورد حروف مقطعه نظرات دیگری نیز ابراز گردیده است مانند زخشری که بر اساس صفات تلفظی این حروف تحقیقاتی انجام داده است ویا نظریات دکتر رشاد خلیفه قرآن شناس مصری که با بررسی‌های رایانه ای به این نتیجه رسیده که حروف مقطعه در ابتداء هر سوره بیش از حروف دیگر در آن سوره تکرار گردیده‌اند

حضرت آقای سلطانه‌لیشاہ در تفسیر بیان السعاده ذیل آیات ابتدایی سوره بقره تحقیقات و محاسبات ریاضی مفصلی در خصوص محل اعراب حروف مقطعه انجام داده‌اند. نظر به اینکه قرآن در بدو نزول فاقد اعراب بود در صورت قائل بودن محل اعراب متفاوت برای این حروف وجوه متعدده و مختلفه فراوانی در ارتباط گزاره ای این حروف با آیات بعد بلحاظ نحوی ایجاد می‌گردد، مرحوم حضرت آقای سلطانه‌لیشاہ تعداد وجوه محتمله از الم تا للمتقین در آیات اول سوره بقره را حسب حالات ممکنه بالغ بر ۱۱۴۸۴۲۰۵۷۷۰۲۴۰ مورد محاسبه کرده‌اند که البته مطابق تصریح خودشان این فقط شامل وجوه شایع و معروف بوده و جوه محتمله نادر و ضعیف ترک گردیده‌اند.

۵

همانگونه که در پانوشت فصل پیش اشاره رفت عبارت أَحْسَنُ الْقَصَصِ به فتح قاف به معنی زیباترین قصه‌ها می‌باشد ابویصر فراهی در کتاب حدائق الحقایق وجوهی برای أَحْسَنُ الْقَصَصِ بودن سوره یوسف به فتح قاف ذکر کرده منجمله اینکه سوره یوسف تنها سوره قرآن است که در آن سراسر رموز طریقتی بیان شده و بطور کلی فاقد احکام تشریحی است و تنها سوره ای است که داستانی واحد بیان شده و تنها سوره ای است که در آن رموز محبت بشکلی واضح و آشکار بیان شده.....

6

ابوالعباس، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عمومی پیامبر اسلام، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام و از اصحاب پیامبر اسلام (ص) و نیز علی علیه السلام بود. تولدش یکسال بعد از هجرت و بقولی سه سال پیش از هجرت بود. پدرش عباس عمومی پیامبر متوفی بسال ۳۲ ه.ق. و مادرش ام فضل متوفی بسال ۳۰ ه. ق هردو به حضرت پیامبر ایمان آوردند عبدالله شش برادر دیگر نیز داشت ولی سلسله خلفاء بنی عباس از اعقاب اوست چرا که فرزند وی ابوالحسن علی جد عبدالله بن محمد سقّاح عباسی موسس سلسله خلفاء عباسی بود. که حدود پانصد سال بر سراسر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند.

بنا بر بعضی اقوال عبدالله بن عباس نخستین کسی بود که قرآن را تفسیر کرد از این رو وی اولین مفسر قرآن محسوب می‌گردد و از این بابت به القابی چون، حبر القرآن، بحر القرآن، رئیس المفسرین، شیخ المفسرین، الاب الاول لتفسیر القرآن و ابرمرد تفسیر، ملقب گردید. وی در دوران خلافت ظاهری علی علیه السلام از طرف ایشان حاکم بصره شد و پیش نهاد وی در مورد ایستادگی در برابر خواست طلحه وزیر برای امارت‌های کوفه و بصره مورد تصویب حضرت علی علیه السلام قرار گرفت و نیز در جریان قضیه حکمیت نماینده مورد اعتماد علی علیه السلام بود که البته با فشار خوارج ابو موسی اشعری عهده دار این مهم شد در زمان امام حسن علیه السلام نیز مشاور ایشان در جریان امضاء پیمان صلح با معاویه بود.

وی بعد از فاجعه کربلا به طائف تبعید شد و سالهای آخر عمر نابینا شد و در هانجا در سن هفتادودو یا هفتادوچهار سالگی در گذشت و نیز در هانجا بخاک سپرده شد.

۷

سوره شوری آیه ۵۲: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا
نَهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

ترجمه: و بدینگونه روحی را از امر خود بر تو فرو فرستادیم و تو پیش از این نمی دانستی که کتاب چیست و ایمان چیست و لی آن را نوری قرار دادیم تا هر یک از بندگانتان را که خواستیم به آن هدایت کنیم و بدرستی که تو بر هدایت بسوی راه راست هستی

8

ابوالفیض ابراهیم بن ذالنون المصری از بزرگان عرفان و تصوف در قرون دوم و سوم و متوفی به سال ۲۴۵ ه.ق. از سخنان اوست: "الصدقُ سیفُ الله فی أرضه ماؤضع علی شیءٍ إلا قطعهُ"
ترجمه: راستی شمشیر خدایتعالی است که بر چیزی فرود نمی آید مگر اینکه آنرا ببرد و در احوال او آمده که روزی با اصحاب در کشتی نشسته بودند و در رود نیل به تفرج چنانکه عادت اهل مصر بود.

کشتی دیگری می آمد و گروهی از اهل طرب در آنجا فساد همی کردند. شاگردان را آن بزرگ نمود. گفتند: "ایهاالشیخ، دعا کن تا آن جمله را خدای عز و جل غرق کند تا شومی ایشان از خلق منقطع شود" ذالنون رحمه الله علیه بر پای خاست و دستها به دعا برداشت و گفت: "بار خدایا چنانکه این گروه را اندر این جهان عیش و خوش داده ای اندر آن جهان نیز عیش خوششان ده" مریدان متعجب شدند از گفتار وی. چون کشتی پیشتر آمد و چشمشان بر ذالنون افتاد فراگریستن آمدند و رودها بشکستند و توبه کردند و به خدای بازگشتند وی رحمه الله علیه شاگردان را گفت: "عیش خوش آنه جهانی توبه این جهانی بود. ندیدید که مراد جمله حاصل شد بی از آن که رنجی به کسی در رسیدی؟"
(نقل از کشف المحجوب ص ۶۴)

۹

حسین بن منصور حلاج از عارفان بزرگ قرن های سوم و چهارم هجری است اصل او از بیضاء فارس بوده در عراق رشد کرد و هاجنجا در سال ۳۰۹ ه ق به طناب دار مقتول گردید.
از سخنان اوست: "السنه مُسْتَنْطِقَاتٌ تَحْتَ نُطْقِهَا مُسْتَهْلِكَاتٌ"
ترجمه: زبانه های گویا هلاک دلهای خاموش است.

۱۰

یوسف به زبان عبری یه معنی "او اضافه کند" یا "او اضافه می کند" می باشد که احتمالاً در زبان عربی معادل "یضاف" می گردد. هنگامی که راحیل بعد سالها ناباروری فرزندی برای یعقوب علیه السلام آورد آنقدر خوشحال شد که او را یوسف نامید به این نیت که یکبار دیگر نیز بتواند باردار شود یوسف علیه السلام برای مادرش راحیل

فرزند اول و برای یعقوب علیه السلام فرزند دوازدهم (پسر یازدهم) بود. با اینکه او کوچکترین فرزند نبود با اینحال بسیار مورد علاقه و محبت مثال زنی پدرش بود.

۱۱

جناب شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی از عرفای بزرگ صاحب خرقة و نخستین قطب سلسله نعمت الهی در دوران غیبت متوفی بسال ۲۹۷ ه.ق.

در بزرگی مقام او همین بس که سری سقطی را پرسیدند هیچ مرید را درجه ای از درجه پیر بلندتر باشد گفت آری باشد و برهان آن ظاهر است جنید را درجه بالای درجه من است (نقل از تذکره الاولیاء)

مقبول اهل ظاهر و ارباب القلوب بود. و اندر فنون علم کامل، و در اصول و فروع و معاملات مفتی و امام اصحاب ابو ثور بود. وی را کلام عالی و احوال کامل است؛ تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفقاند و هیچ مدعی و متصرفی را در وی مجال اعتراض و اعراض نیست (کشف المحجوب)

مکتب او "صحو" بود و از سخنان اوست که گفت: "این راه را کسی باید که کتاب خدای بردست راست گرفته باشد و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم بردست چپ و در روشنائی این دو شمع می رود تا نه در مگاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت (تذکره الاولیاء)

و نیز از سخنان اوست: "شیخ ما در اصول و فروع بلا کشیدن علی مرتضی است رضی الله عنه که مرتضی برداختن حرما از او چیزها حکایت کردند که هیچ کس طاقت شنیدن آن ندارد که خداوند تعالی او را چندان علم و حکمت کرامت کرده بود" (همان)

و نیز گفت: "اگر مرتضی این سخن بکرامت نگفتی اصحاب طریقت چه کردند و آن سخن آن است که از مرتضی سؤال کردند که خدای را به چه شناختی گفت بدانکه شناسا گردانید مرا بخود که او خداوندی است که شبه او نتواند بود و هیچ صورتی او را در نتوان یافت و هیچ وجهی او را قیاس نتوان کرد هیچ خلقی که او نزدیکی است در دوری خویش و دوری است در نزدیکی خویش بالای همه چیزهاست و نتوان گفت که تحت او چیزی است و او نیست چون چیزی و نیست از چیزی و نیست به چیزی سبحان آن خدایی که او چنین است و چنین نیست هیچ چیز غیر او و اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی برآید (همان)

و نیز گفت جایی که مرید را پیشانی بر دیوار آید آنجا پیر در کار آید

از حالات اوست که روزی مردی در مجلس جنید برخاست و (کمکی) سؤال کرد جنید را در خاطر آمد که مرد تن درست است کسب تواند کرد سؤال چرا می کند و این مذلت بر خود چرا می نهد آن شب در خواب دید که طبقی سرپوشیده پیش او نهادند و او گفتند بخور چون سرپوش برداشت سائل را دید مرده بر آن طبق نهاده گفت من گوشت مرده نخورم گفتند پس چرا دی می خوردی در مسجد؟ جنید دانست که غیبت کرده است بدل او را بخاطری بگیرند گفت از هیبت آن بیدار شدم و طهارت کردم و دو رکعت نماز کردم و بطلب آن درویش بیرون رفتم او را دیدم بر لب دجله واز آن تره ریزه‌ها که شسته بودند از آب می گرفت و می خورد سر بر کرد مرا دید که پیش وی می رفتم گفت ای جنید توبه کردی از آنچه که در حق ما اندیشیدی گفتم کردم گفت برو اکنون و هو الذی یقبل التوبه من عباده و این نوبت خاطر نگه دار. (همان)

و نیز از حالات او است که بزرگی پیش او می آمد ابلیس را دید که از پیش او می گریخت چون در پیش جنید آمد گفت یا شیخ من شنیده ام که ابلیس را بیشتر آن وقت دست بود بر فرزند آدم که در خشمش شود تو این ساعت در خشمی و ابلیس از تو می گریخت جنید گفت نشنیده و ندانی که ما بخود در خشم نشویم بلکه بحق در خشم شویم لاجرم هیچوقت ابلیس از ما چنان نگریزد که آن وقت خشم دیگران به حظ نفس خود بود و اگر نه آن بودی که حق تعالی فرموده است که **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** گویند من هرگز استعادت نخواستمی (همان)

و نیز نقل است که سیدی قصد حج کرد چون به بغداد رسید به زیارت جنید رفت و سلام کرد گفت از فرزندان کیستی گفت از فرزندان امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفت پدر تو دو شمشیر می زد یکی با کافران و یکی با نفس ای سید که فرزند اوبی از این دو کدام کار فرمایی سید چون این بشنید بسیار بگریست و پیش جنید غلطید گفت ای شیخ حج من اینجا بود مرا بخدای راهنمای گفت این سینه تو حرم خاص خدای است تا توانی هیچ ناخرمی در حرم خاص راه مده .

۱۲

در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده بیان شده که تقدم ذکر سجده یازده ستاره برسجده خورشید و ماه اشاره به تقدم زمانی سجده برادران بر سجده یعقوب علیه السلام و خاله اش در نهایت کار یوسف علیه السلام است چرا که در سرزمین مصر ابتدا برادران به خدمت یوسف علیه السلام وارد می شوند

۱۳

در خبر است که چون خدایتعالی نفس را آفرید او را پرسید که "من که هستم؟"
 پس نفس عرض کرد " پس من که هستم؟"
 پس خدایتعالی نفس را به ژرفای دریای بازگشت به باطن فرو انداخت تا به وصال الف مبسوط رسید و از پلیدیهای ادعاهای منیت خود رها گردید و به آفرینش نخستین خود بازگشت کرد پس آنگاه دیگر باره خدایتعالی او را پرسید:
 "من که هستم؟"

عرض کرد: " تو آن خدای یکتای قهار هستی "
 از این رو گفته شده با نفسهایتان کارزار کنید چرا که او مقامات خود را در نمی یابد مگر به قهر.

رحب البرسی ؛ حافظ؛ مشارق الیقین فی انوار امیرالمؤمنین صفحه ۱۶

۱۴

سوره بقره آیه ۳۰: " **وَإِذْ قَالَ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ "**

ترجمه: و آنهنگام که پروردگارت فرشتگان را فرمود که براستی که من گذارنده جانشین در روی زمین هستم فرشتگان عرض کردند آیا در آنجا کسی را می گذاری که در آن تباهی می کند و خون می ریزد حال آنکه ترا به پاکی ستایش می کنیم و گرامی ات می داریم فرمود براستی که من می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

سوره اعراف آیه ۱۲: " قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ " ترجمه: فرمود چه چیز تو را بازداشت که سجده کنی آنگام که تو را فرمودم عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

و نیز سوره ص آیه ۷۶: " قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ " ترجمه: عرض کرد من از او برترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

سوره قصص آیه ۷۸: " قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ " ترجمه: گفت نیست مگر اینکه همه را به دانش خویش دارا گردیده ام آیا نمی داند براستی خدایتعالی در سده های پیش از او از او توانا تر و از او داناتر را نابود کرده است و براستی که تبهکاران از گناهانشان پرسیده نشوند.

سوره زحرف آیه ۵۱: " وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ " ترجمه: و فرعون در میان مردمان خود آوا در داد ای مردم من آیا نه این است که پادشاهی مصر مراست و این رودها که از زیر تخت من روانند پس آیا نمی بینند.

منظور لیه خواهر بزرگتر راحیل مادر حضرت یوسف علیه السلام می باشد. مطابق روایت کتاب پیدایش یعقوب علیه خواستار راحیل دختر کوچکتر لابان بود و بدین منظور او را هفت سال خدمت کرد ولی لابان به عهد وفا نکرده دختر بزرگتر خود لیه را به یعقوب علیه السلام داد یعقوب علیه السلام خشمناک گردید ولی لابان گفت اگر هفت سال دیگر خدمت او کند دختر کوچکتر - راحیل - را نیز بدو بزنی خواهد داد چرا که نزد آنان مرسوم نبود دختر کوچک نخست به شوهر رود. از این رو یعقوب علیه السلام ناچار شد برسم آن روز هفت سال دیگر خدمت لابان کند تا به وصال راحیل برسد از سیزده فرزند یعقوب علیه السلام - دوازده پسر و یک دختر - دو تای آخرین آنها یوسف علیه السلام و بن یامین از راحیل بودند. راحیل بنگام زادن بن یامین از دنیا برفت.

یکی از بزرگترین عرفا و از زنان زاهده و عالمه تاریخ اسلام است از شاگردان حسن بصری بوده و هم عصر ابراهیم ادهم

در کتاب مستطاب تذکره الاولیا جریان ولادت رابعه اینگونه آمده: "نقل است که آن شب که رابعه به زمین آمد در همه خانه پدرش هیچ نبود که پدرش سخت مقل حال بود و یک قطره روغن نداشت که نافش چرب کند؛ و چراغی نبود، ورگویی نبود که دورپیچد، و او را سه دختر بود. رابعه چهارم ایشان آمد. رابعه از آن گفتندش. پس عیالش آواز داد: به فلان همسایه شو، قطره ای روغن خواه تا چراغ درگیرم .

و او عهد داشت که هرگز از هیچ مخلوق هیچ نخواهد. برون آمد و دست به در همسایه بازخاد و باز آمد و گفت: در باز نمی کند .

آن سرپوشیده بسی بگریست. مرد در آن اندوه سر به زانو نهاد، بخواب شد. پیغمبر را علیه السلام به خواب دید. گفت: غمگین مباش که این دختر که به زمین آمد سیده است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهند بود .

پس گفت: فردا به بر عیسی زادن شو - امیر بصره - بر کاغذی نویس که بدان نشان که هر شب بر من صدبار صلوات فرستی و شب آدینه چهار صد بار صلوات فرستی، این شب آدینه که گذشت مرا فراموش کردی. کفارت آن را چهار صد دینار حلال بدین مرد ده .

پدر رابعه چون بیدار شد گریان شد. برخاست و آن خط بنوشت و به دست حاجبی به امیر فرستاد. امیر که آن خط بدید گفت: دو هزار دینار به درویشان دهید شکرانه آن را که مهتر را علیه السلام از ما یاد آمد و چهار صد دینار بدان شیخ دهید و بگویید می خواهم که در بر من آبی تا تو را ببینم. اما روا نمی دارم که چون تو کسی پیش من آید. من آیم و ریش در آستانت بمالم. اماخدای برتو که هر حاجت که بود عرضه داری"

نیز در تذکره الاولیاء جریان ملاقات رابعه و ابراهیم ادهم بدینگونه نقل شده که: "ابراهیم ادهم رضی الله عنه چهار ده سال تمام سلوک کرد تا به کعبه شد. از آنکه در هر مصلا جایی دو رکعت می گزارد تا آخر بدانجا رسید، خانه ندید. گفت: آه! چه حادثه است، مگر چشم مرا خللی رسیده است؟

هاتفی آواز داد: چشم تو را هیچ خلل نیست، اما کعبه به استقبال ضعیفه ای شده است که روی بدینجا دارد . ابراهیم را غیرت بشورید. گفت: آیا این کیست؟

بدوید. رابعه را دید که می آمد و کعبه با جای خویش شد. چون ابراهیم آن بدید گفت: ای رابعه! این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده ای؟

گفت: شور من در جهان نیفکنده ام. تو شور در جهان افکنده ای که چهار ده سال درنگ کرده ای تا به خانه رسیده ای .

گفت: آری! چهارده سال در نماز بادیه قطع کرده ام .

گفت: تو در نماز قطع کرده ای و من در نیاز."

نقل است یکی از اهل دنیا رابعه را گفت اگر حاجتی داری بفرما تا روا کنم فرمود من شرم دارم از خالق دنیا دنیا خواهم شرم ندارم از چون خویشتم خواهم؟

نقل است که وقتی رابعه را بر خانه حسن گذر افتاد، حسن سر به دریچه برون کرده بود و می گریست. آب چشم حسن بر جامه رابعه برنگریست پنداشت که باران است چون معلوم او شد که آب چشم حسن بور حالی روی به

سوی حسن کرد و گفت رسید. گفت: ای استاد! این گریستن از رعونات نفس است. آب چشم خویش نگه دار تا در اندرون تو دریایی شود. چنانکه در آن دریا دل را بجویی بازنمایی الا عند ملک مقتدر .
حسن را این سخن سخت آمد اما تن نزد تا یک روز که به رابعه رسید سجاده بر آب افکند و گفت ای رابعه! بیا تا اینجا دو رکعت نماز کنیم .
رابعه گفت: ای حسن! تو خود را در بازار دنیا آخرتیان را عرضه مدار. چنان باید که ابناءجنس تو از آن عاجز باشند.

پس رابعه سجاده در هوا انداخت و بر آنجا پرید و گفت: ای حسن! بدانجا آی تا مردمان ما را نبینند .
حسن را آن مقام نبود هیچ نگفت. رابعه خواست که تا دل او بدست آورد گفت: ای حسن! آنچه تو کردی جمله ماهیان بکنند و آنچه من کردم مگسی بکند. باید که از این دو حالت به کار مشغول شد.
بعد از مرگ او را به خواب دیدند. گفتند: حال گوی تا از منکر و نکیر چون رستی؟
گفت: آن جوانمردان در آمدند، گفتند که من ربک؟
گفتم: باز گردید و خدایا گوید که با چندین هزار هزار خلق پیرزنی ضعیفه را فراموش نکردی؟ من که در همه جهان تو را دارم، هرگز فراموش نکنم. تا کسی را فرستی که خدای تو کیست؟

۲۰

بدین مضمون در کتاب تذکره الاولیاء در احوال جناب شیخ جنید بغدادی نیز آمده است: " نقلست که یکی پیش جنید شکایت کرد از گرسنگی و برهنگی جنید گفت: برو ایمن باش که او گرسنگی و برهنگی بکس ندهد که تشنیه زندو جهانرا پر از شکایت کند بصدیقان و دوستان خود دهد تو شکایت مکن"

۲۱

هم در منابع اسلامی و هم در منابع یهودی جملگی برادران یوسف علیه السلام از جمله پیامبران شمرده شده‌اند ولی در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباد ذیل این آیه آمده که در زمانی که یوسف علیه السلام خواب خود را برای پدر تعریف کرد هنوز برادران به مقام پیامبری نرسیده بودند ولی یوسف علیه السلام از فرمایشات یعقوب علیه السلام دریافته بود که برادران بزودی به مقام پیامبری می‌رسند لذا یعقوب علیه السلام مؤکدانه از فرزند خواست مبادا خواب خود را برای برادران بازگو کند چرا که آنان گرچه هنوز پیامبر نبودند ولی همانند پیامبران از علم تعبیر خواب برخوردار بودند و بجویی می‌توانستند خواب برادر را تعبیر کنند. از این روی یوسف علیه السلام با شگفتی از پدر پرسید مگر آیا پیامبران هم مکر می‌کنند یعقوب علیه السلام مکر برادران را به شیطان نسبت داد و فرمود گاهی شیطان در عمل پیامبران تصرف می‌کند چنانکه در فعل آدم علیه السلام نیز تصرف کرد

۲۲

قرآن کریم سوره اعراف آیه ۲۲: ... وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ترجمه: وپروردگارشان آنها را ندا کرد که آیا شما را از این درخت باز نداشته بودم و شما را نگفته بودم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

۲۳

قرآن کریم سوره صافات آیه ۲۷... **وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ**
ترجمه: پس نوح ما را ندا کرد پس ما هر آینه بهترین اجابت کنندگانیم

۲۴

سوره انبیاء آیه ۸۷: **" وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ "**

ترجمه: و ذالنون آهنگام خشمناک رفت و گمان برد مارا بر او راهی نیست پس در تاریکی‌ها آوا در داد نیست خدایی جز تو پاک‌ی تو راست براستی که من از ستمکاران بودم.

۲۵

سوره انبیا آیه ۸۳: **" وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ "**
ترجمه: و ایوب آن هنگام که پروردگار خود را ندا کرد که مرا سختی در برگرفته تو مهربان‌ترین مهربانها هستی

۲۶

سوره مریم آیات ۲ و ۳: **" ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾ "**
ترجمه: یادى از لطف پروردگارت بر بنده اش زکریا آهنگام که پروردگار خود را به نمان می‌خواند

سوره مریم آیه ۲۴: **" فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا "**
ترجمه: پس از زیر پایش او را خواند که غمین مباش بدرستی که پروردگارت در زیر پایت چشمه‌ای پدید آورده است.

۲۸

قرآن کریم سوره قصص آیه ۴۸: **" وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّنْ نَّذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ "**

ترجمه: و نبودی در نزدیک طور آهنگام که خواندم ولی رحمتی از پروردگارت بود برای بیم دادن گروهی که بیم دهنده‌ای از پیش بر ایشان نیامده بود باشد که یاد دارند.

۲۹

قرآن کریم سوره اعراف آیه ۴۴: " وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ "

ترجمه: و بهشتیان دوزخیان را آوا دهند که برستی ما وعده پروردگار خود را راست یافتیم پس آیا شما وعده پروردگار خود را به حق دریافتید گویند آری پس فریاد زنده ای بین آنان فریاد زند لعنت خدا برستمکاران باد.

۳۰

قرآن کریم سوره یوسف آیه ۴ ترجمه: و یاد کن آن هنگام ره که یوسف علیه السلام عرض کرد ای پدر من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده می کردند

۳۱

قرآن کریم سوره طه آیه ۱۲۲: " ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى "

ترجمه: سپس پروردگارش او را برگزید و هدایتش کرد

۳۲

قرآن کریم سوره صافات آیات ۷۵ و ۷۶: " وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ "

ترجمه: پس هرآینه ما بهترین اجابت کنندگانیم و او و اهل او را از بلایی سخت رهانیدیم.

۳۳

قرآن کریم سوره صافات آیه ۱۰۷ " وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ "

ترجمه: و او را با قربانی بزرگی رهانیدیم

۳۴

قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۸۸: " فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ "

ترجمه: پس او را اجابت کرده و از غم رهانیدیم و اینگونه ما مومنان را می رهانیم

۳۵

قرآن کریم سوره انبیاء آیه ۸۴: " فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ "

ترجمه پس او را اجابت کردیم و او را از سختی رهانیدیم و اهلهش را و مانند اهلهش را به او باز گردانیدیم تا یادی برای پرستش کنندگان باشد

۳۶

قرآن کریم سوره آل عمران آیه ۳۹: "فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ"

ترجمه: پس فرشتگان او را ندا کردند در حالی که در محراب ایستاده به نماز بود که خدایتعالی تو را به یحیی بشارت می‌دهد که گواهی دهنده به کلمه ای از خدایتعالی (عیسی مسیح) و بزرگمنش و خویشنادر و پیامبری از نیکان خواهد بود

۳۷

قرآن کریم سوره مومنون آیه ۵۰: "وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ"
ترجمه: و گردانیدیم پسر مریم و مادرش را نشانه و آوریدیم آنها را به جایگاهی بلند و استوار و سیراب کننده

۳۸

قرآن کریم سوره قصص آیه ۴۶: "وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ"

ترجمه: و تو نبودى در جانب طور ولى اين رحمتى از سوى پروردگارت براى قومى است كه پيش از تو آنتن را بيم دهنده اى نبوده است باشد پند گیرند

۳۹

قرآن کریم سوره یوسف علیه السلام آیه ۲۱: "وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ"

ترجمه: و آنکه در مصر او را خرید همسر خود را گفت که جایگاه او گرامی دار باشد که ما را بهره ای رسد یا او را بفرزندی گیریم و بدینگونه یوسف را در زمین توانایی دادیم هر آینه او را از خوابگزاری آموختیم و خدایتعالی بر کار خود تواناست ولى بیشتر مردمان اين ندانند.

40

مطابق روایت کتاب مقدس شمعون فرزند سوم یعقوب علیه السلام و لیه بود لذا ام شمعون همان لیه همسر اول یعقوب علیه السلام و نیز خواهر بزرگتر راحیل (مادر یوسف علیه السلام) بشمار می‌رود که بعد از مرگ راحیل هم خاله و هم نامادری یوسف علیه السلام بشمار می‌آید.

۴۱

جناب شیخ حسن بصری که در بعضی از متون با لقب امام از او یاد شده از بزرگان و پیشکشوتان اهل تصوف در اسلام است و نخستین کسی است که تعالیم تصوف را در اسلام تئوریزه کرد . ولادتش در سال ۲۱ در خانه ام

سلمه همسر پیامبر بوده از این رو در مکتب نبوت و پیامبری رشد کرده است از ارادتمندان علی بن ابیطالب علیه السلام بوده و نام حسن توسط ایشان بر وی نهاده شد

در تذکره الاولیاء مذکور است که: "مادر او از موالی ام سلمه بود. چون مادرش به کاری مشغول شدی حسن در گریه آمدی. ام سلمه رضی الله عنها پستان در دهانش نهادی تا او بمکید. قطره ای چند شیر پدید آمدی. چندان هزار برکات که حق ازو پدید آورد، همه از اثر شیر ام سلمه بود"

و نیز همان کتاب آمده: "ام سلمه رضی الله عنها پرورش و تعهد او قبول کرد، به حکم شفقتی که بر وی برد شیرش پدید آمد تا پیوسته می گفتی: اللهم اجعله اماما یقتدی به. خداوندا! او را مقتدای خلق گردان. تا چنان شد که صد و سی تن را از صحابه دریافته بود و هفتاد بدری را یافته، و ارادات او به علی بوده است رضی الله عنهما، و در علوم رجوع باز او کرده است و طریقت ازو گرفت"

همانگونه که اشاره رفت جناب شیخ حسن بصری نخستین کسی در اسلام بود که اصول طریقت را بشکل منظم بیان کرد و شاگردان بسیاری نیز تربیت کرد تعالیم او مبناء آموزشهای تئوریک عرفانی در علوم اسلامی است جناب علی بن عثمان هجویری در کشف المحجوب از وی روایت کند که رحمة الله علیه که گفت: «إِنَّ صَحْبَةَ الاِشْرَارِ تُورِثُ سَوْءَ الظَّنِّ بِالْاِخْتِيَارِ». هرکه با طایفه بدان صحبت کند به نیکان آن طایفه بدگمان شود. و این قولی سخت متقن است و اندر خور مر اهل این زمانه را که جمله منکرانند مر عزیزان حضرت حق جل جلاله را، و آن از آن افتاده است که با این مستصوفان و اهل رسم صحبت کنند و فعلشان بر خیانت بینند و زبانشان بر دروغ و غیبت و گوششان بر استماع دو بیتی و بطالت و چشمشان بر لهو و شهوت و همتشان جمله جمع کردن حرام و شُبُهت. پندارند که متصوفه را معاملت همین است و یا صوفیان را مذهب چنین. لا، بل که فعلشان همه طاعت است و زبانشان ذاکر حق و حقیقت و گوششان محل استماع شریعت و چشمشان موضع جمال مشاهدت و همتشان جوامع اسرار ربوبیت. اگر قومی پدیدار آمدند که اندر زمره ایشان خیانت بر دست گرفتهاند خیانت خاینان بدیشان باز گردد نه بدان احرار جهان و سادات زمان .

پس کسی که با اشرار صحبت کند آن از شر وی باشد؛ که اگر اندر وی خیری بودی با اختیار صحبت کردی. «الجنسُ معَ الجنسِ» اثر است. پس هر کسی ملامت خود را باید کرد که صحبت با سزا و کفو خود کند. منکران ایشان اشر و ارذل خلق خدایانند جلّ جلاله که صحبت ایشان با اشر و ارذل ایشان بوده است تا هوایی و مرادی نیافتند، بر ایشان منکر شدهاند؛ و یا اقتدا بدیشان کردهاند، چون ایشان مهلک شدهاند؛ سوی آن اختیار و عزیزان خداوند تعالی نیامدهاند که به چشم رضا اندر ایشان نگرستندی، و مر صحبت ایشان را به جان و دل بخردندی و از عالم طریق ایشان بگزیدندی و به برکات ایشان به مقصود دو جهان برسیدندی و از کل ببردندی" و نیز در تذکره الاولیاء در احوال او بیان شده: "نقل است که مرتضی رضی الله عنه به بصره درآمد - مهار اشتر بر میان بسته - و سه روز بیش درنگ نکرد. جمله منبرها بفرمود تا بشکستند و مذکران را منع کردند. به مجلس حسن درآمد. حسن مجلس می گفت. پرسید: تو عالمی یا متعلم .

گفت: هیچ کدام. سخنی از پیغامبر به من رسیده است. باز می گویم. مرتضی رضوان الله علیه او را منع نکرد و گفت: این جوان شایسته سخن است .

پس برفت. حسن به فراست بدانست که او کیست. از منبر فرود آمد. از پی او دوان شد تا در او رسید. دامنش بگرفت. گفت: ا زهر الله وضو ساختن در من آموز .

جایی است که آن را باب الطشت گویند. طشت آوردند تا وضو در حسن آموخت و برفت."

۴۲

مطابق تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباد ذیل آیات نخستین سوره تحریم منظور حدیث خلافت ابی بکر و عمر و یا حدیث تحریم ماریه و امر رسول خدا (ص) به پنهان نگاه داشتن آن است

۴۳

قرآن کریم سوره تحریم آیه ۱۰: " ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ "

ترجمه و خدایتعالی برای آنان که کافر شدند زنان نوح و لوط را مثال زد که در سرپرستی دو نفر از بندگان درستکار ما بودند پس به آنان خیانت کردند پس هیچ چیز خدایتعالی را از آن باز نداشت و فرمود با بقیه داخل آتش شوید

۴۴

قرآن کریم سوره تحریم آیه ۳: " وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ "

ترجمه: و چون پیامبر رازی را با یکی همسران خود در میان گذارد و همین که وی آن را [به زن دیگر] گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد وی گفت چه کسی این را به تو خبر داده گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است

۴۵

داروئیل یا بیت ئیل به معنی سرای خدا نام کوهی بود در سرزمین کنعان که ابراهیم علیه السلام پس از ترک بین النهرین و مهاجرت به سرزمین کنعان به فرمان خدایتعالی در آنجا قریانگاه و عبادتگاهی بنا کرد که بعد هانیز در زمان اسحق علیه السلام و یعقوب علیه السلام مورد استفاده قرار می گرفت.

۴۶

این عبارت که خطاب مستقیم خداوندی به ابلیس می باشد در دو آیه از آیات قرآن مجید ذکر شده است اول سوره حجر آیه ۴۲ که می فرماید: " إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ "

ترجمه: تو را هرگز بر بندگان من راهی نیست مگر آنانی از گمراهان که خود پیروی کنند تو را

و دوم در سوره بنی اسرائیل آیه ۶۵: " إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا "

ترجمه: براستی که تو را بر بندگان من راهی نیست و تو را (خطاب به پیامبر) پشتیبانی پروردگارت کافی است

حضرت مولانا در مثنوی معنوی دفتر اول حسد و چاره آن را چنین بیان می‌فرماید:

در حسد ابلیس را باشد غلو	ور حسد گیرد ترا در ره گلو
با سعادت جنگ دارد از حسد	کاو ز آدم ننگ دارد از حسد
ای خنک آنکش، حسد همراه نیست	عقبه ای زین صعبت در راه نیست
از حسد آلوده گردد خاندان	این جسد خانه حسد آمد بدان
باز شاهی از حسد گردد غراب	خان و ماها از حسد گردد خراب
آن جسد را پاک کرد الله، نیک	گر جسد خانه حسد باشد، ولیک
از کبر و پُرس حق و ریا	یافت پاکی جسم پُر از جناب کبریا
گنج نور است، ار طلسمش خاکی است	طَهَّرَا بَيْتِي، بیان پاکی است
ز آن حسد دل را سبایهها رسد	چون کنی بر بی حسد مکر و حسد
خاک بر سر کن حسد را، همچو ما	خاک شو مردان حق را زیر پا

قرآن کریم سوره یوسف علیه السلام آیه ۵: " إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ "

ترجمه: براستی که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است

احتمالا منظور انس بن مالک انصاری متولد ۱۰ پیش از هجرت در یثرب و متوفی بسال ۹۳ در بصره از اصحاب رسول خدا (ص) و در حدود ۲۲۸۶ حدیث از وی روایت شده است.

حدیث نبوی

قرآن کریم سوره مجادله آیه ۱۱: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ "

ترجمه: ای گروهی که ایمان آورده اید اگر شما را گفته شود که در مجلسهای خود اندکی جای باز کنید پس جای باز کنید تا خدایتعالی نیز برای شما جای باز کند و اگر شما را گفته شود برخیزید پس برخیزید خدایتعالی بالا می‌برد

آنانی را از شما که ایمان آورده‌اند و مر کسانى را که دانش داده شده‌اند درجاتى است و خداى تعالی به آنچه که مى‌کنید آگاه است.

۵۳

سوره بقره آیه ۳۱: " وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ "

ترجمه: و آدم را تمامی نامها را آموخت و سپس آن را بر فرشتگان عرضه کرده فرمود مرا آگاه کنید به این نامها اگر راستگویانید.

۵۴

سوره علق آیه ۴: " الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ "

ترجمه: آنکه با قلم آموخت

۵۵

سوره شوری آیه ۱۳: " شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ "

ترجمه: از دین آنچه را که به نوح سفارش کرده بودم و بر تو وحی کردم و نیز به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردم برای شما آیین ساختیم که دین را بر پای دارید و در آن پراکنده نشوید و که این بر مشرکان گران است و ایشان را بر آن بخوان خداى تعالی هر که را بخواهد بر مى‌گزیند و آنکه به او زاری نماید را به راه مى‌آورد

۵۶

سوره بقره آیه ۲۵۸: " أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ "

ترجمه: آیا نمینگری بر کسی که با ابراهیم جدال کرد در پروردگارش که او را پادشاهی داده بود چون ابراهیم او را گفت پروردگار من کسی است که زنده مى‌کند و میمیراند گفت من هم زنده مى‌کنم و میمیرانم ابراهیم گفت خداى تعالی خورشید را از خاوران برون آورد پس تو آن را از باختران برون آر پس مات همانند آنکه کفر ورزیده بود و خداى تعالی گروه ستمکاران را براه نخواهد آورد.

۵۷

سوره سبا آیه ۱۰: " وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ "

ترجمه: ویراستیکه داوود را از نزد خود فضلی عطا کردیم ای کوهها بخوانید با او ونیز شما ای پرندگان و آهن را براو نرم کردیم

۵۸

سوره نمل آیه ۱۶: " وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ "

ترجمه: و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت ای مردمان ما را زبان مرغان آموخته‌اند و از هر چیزی بما داده‌اند و این است فضل آشکار

۵۹

سوره اعراف آیه ۱۴۳: " وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ "

ترجمه: و چون موسی به میقات آمد و پروردگارش او را سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای گفت مرا نبینی ولی بنگر به کوه که اگر تاب آورد پس بزودی مرا خواهی دید پس چون آنچه تجلی کرد برکوه و آن را پاره پاره گردانید موسی بیهوش گردید پس چون بھوش آمد گفت پاکی تو راست به تو بازگشتم و من نخستین گروندگان هستم.

۶۰

سوره کھف آیه ۶۵: " فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا "

ترجمه: پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمت عطا کرده بودیم و او را از نزد خود دانشی داده بودیم

۶۱

سوره یوسف آیه ۲۱: " وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِمَّا تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: و گفت آنکس از مصر که او را خریده بود به همسرش که جایگاه او را گرمی دار شاید که ما را از او سودی رسد و یا او را به فرزندی برگزیم و بدینگونه ما یوسف را در زمین برتری دادیم و برای اینکه او را دانش خوابگزاری بیاموزیم و خدایتعالی بر کار خود تواناست ولی بیشتر مردم نمی دانند

۶۲

این حدیث توسط ابو سعید خدری از حضرت پیامبر (ص) نقل شده است (رساله قشیریہ ص ۱۵۲؛ ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری)

۶۳

حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العبادہ ذیل آیه ۳۵ سوره زمر:

"لِيَكْفُرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ"

ترجمه: تا خدایتعالی بدیهای ایشان را بپوشاند و آنان را به بهترین کرده شان پاداش دهد.
می فرماید:

"از هر عملی خوب باشد یا بد فعلیتی برای نفس ظاهر می شود پس اگر کارها خوب و حسنه باشد فعلیت در جهت عقلانی برای نفس ظاهر می شود و اگر کارها زشت و گناه باشند فعلیتها در جهت شیطانی نفس حاصل می شود و هر فعلیتی که در جهت شیطانی نفس باشد در صورتی که عقل تسلط پیدا کند و مالکیت را از شیطان بگیرد از سنخ خوبیها و حسنات می گردد چه در این هنگام همه فعلیتها اعم از خوب و بد از لشکریان عقل می شود در نتیجه بدیها و زشتیها حسنه و خوب می گردند"

(تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العبادہ ترجمه فارسی ذیل آیه ۳۵ سوره زمر)
لذا فعلیتی که دربرادران در اثر کرده شان با یوسف علیه السلام حاصل شده پس از پشیمانی ایشان به اسارت عقل درآمده موجب بروز خیر و برکت برای یوسف علیه السلام در آخرکار شده و به پادشاهی او انجامید.

۶۴

نباید از نظر دور داشت که انگیزه برادران از مکر، تنها محبت بود چرا که آنان محبت پدر را تنها برای خود می خواستند چنانکه قرآن می فرماید:

" اذ قالوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ "

ترجمه: آنهاگام که گفتند هرآینه یوسف و برادرش را پدرمان از ما بیشتر دوست می دارد در حالی که ما قوی تر هستیم براستی که پدر ما در گمراهی آشکاری است.

۶۵

احتمالاً عبدالله بن سلمه همدانی مرادی از راویان حدیث در قرن اول هجری.

در بعضی از کتب تراجم (مستدرک ابوعبدالله حاکم) در زمره ارادتمندان علی علیه السلام بشمار آمده است

۶۶

حسین بن علی بن محمد بن اسحق نیشابوری معروف ابوعلی دقاق متوفی بسال ۴۶۰ ه. ق از عرفاء بزرگ و از معاصران شیخ ابوسعید ابوالخیر.

در کتاب مستطاب کشف المحجوب هجویری در مورد او چنین آمده: "امام فن خود بود و اندر زمانه بی نظیر. بیانی صریح و زبانی فصیح داشت اندر کشف راه خداوند، تعالی. و مشایخ بسیار را دیده بود و با ایشان صحبت داشته. مرید نصر آبادی بود. تذکیر گفتی."

از وی می‌آید که گفت: «مَنْ أُنْسَ بِعَيْرِهِ ضَعُفَ فِي حَالِهِ، وَ مَنْ نَطَقَ مِنْ عَيْرِهِ كَذَبَ فِي مَقَالِهِ.» هرکه را بدون حق اُنس بود اندر حال خود ضعیف باشد و آن که جز از وی گوید اندر مقالات خود کاذب باشد؛ از آنچه اُنس با غیر از غایت قلت معرفت باشد و انس با وی از غیر وحشت بود و مستوحش از غیر، ناطق نبود از غیر.

و از پیری شنیدم که: روزی به مجلس وی اندر آمدم به نیت آن که پرسم از حال متوکلان. وی دستاری نیکوی طبری در سر داشت. دلم بدان میل کرد. گفتم: «آنها الشیخ، توکل چه باشد؟» گفت: «آن که طمع از دستار مردمان کوتاه کنی.» این بگفت و دستار در من انداخت. رضی الله عنه. (کشف محجوب ص ۱۰۲)

همچنین جناب ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری در رساله خود استنادات فراوانی بدو کرده و همه جا از بو بعنوان استاد ابوعلی دقاق نام برده بویژه در بیان احوال عرفاء متقدم به گزارشات ابوعلی دقاق استناد کرده است. نیز در تذکره الاولیاء در باب احوال نکاتی چند بیان شده منجمله از او نقل شده که گفت: "وقتی بیمار بودم مرا آرزوی نشابور بگرفت بخواب دیدم که فایلی گفتم: که تو ازین شهر نتوانی رفت که جماعتی از پریان را سخن توخوش آمده است و مجلس تو هر روز حاضر باشند تو از بھر ایشان باز داشته شده ای درین شهر."

و نیز در باب احوال او گوید: "نقلست که درویشی در مجلس او برخاست و گفت: درویشم و سه روز است تا چیزی نخورده‌ام و جماعتی از مشایخ حاضر بودند او بانگ بروز که دروغ می‌گوئی که فقر سر پادشاهست و پادشاه سرخویش بجائی نهد که او با کسی گوید و عرضه کند بعمرو و بزید."

نقلست که روزی یکی درآمد که از جای دور آمده‌ام نزدیک توای استاد گفتم: این حدیث بقطع مسافت نیست از نفس خویش گامی فراتر نه که همه مقصودها ترا بحاصلست.

نقلست که یکی درآمد و شکایت کرد از دست شیطان استاد گفتم: درخت از میان برکن تا گنجشک بران نشیند که تا آشیان دیو درو بود مرغان شیطان برو می‌نشینند.

نقلست که بازگانی بود خشگو نام مگر رنجور شد شیخ به عیادت او آمد گفتم: ای فلان چه افتاده است گفت: نیم شبی برخاستم تا وضو سازم و نماز شب کنم تا بی در پشتم افتاد و دردی سخت پدید آمد و تب در پیوست استاد گفتم: ترا با فضول چه کار تا نماز شب کنی تا لاجرم بدرد پشت مبتلا گردی ترامردار دنیا از خود دور باید کرد کسی که سرش درد کند او را طلایی بر پای نهند هرگز به نشود و چون دست نجس بود او آستین شوید هرگز پاک نگردد."

۶۷

نکته: در تمامی فرهنگهای بشری خورشید و ماه ستارگان نشانه و نماد نیروهای فوق اراده بشری هستند و حتی در بسیاری از فرهنگها منشاء سرنوشت و یا حداقل تاثیر گذار یا تعیین کننده سرنوشت تمامی انسانها تلقی می‌گردند لذا سجده یازده ستاره و ماه و خورشید به یوسف علیه السلام می‌تواند کنایه ای روشن از فرمانبرداری تمامی کاینات و حتی قضا و قدر از بزرگ زمان باشد.

چنانکه مولانا می‌فرماید:

بعد از این باشد امیر اختر او
پس تو شک داری در انشق القمر

تا کنون اختر اثر کردی در او
گر تو را اشکال آید در نظر

مثنوی معنوی دفتر اول

۶۸

یعقوب علیه السلام را دوازده پسر و یک دختر به نام دینه بود دینه فرزند دهم یعقوب علیه السلام و فرزند هفتم لیه همسر اولش (و البته آخرین فرزند لیه) و بلا فاصله پیش از یوسف علیه السلام بود. لذا رابطه عاطفی بین آن دو قابل درک است

۶۹

سوره همزه آیات ۷ و ۶

۷۰

این است نام فرزندان یعقوب علیه السلام:

- ۱- روبین فرزند لیه همسر اول (در منابع اسلامی عموماً روئیل نام برده شده)
- ۲- شمعون به معنی خداوند دعای مرا شنید فرزند لیه همسر اول احتمالاً در زبان عبری معادل سمعون
- ۳- لاوی به خداوند به من پیوست فرزند لیه همسر اول
- ۴- یهودا به معنی خدا را ستایش می‌کنم فرزند لیه همسر اول
- ۵- دان به معنی خداوند مرا داوری کرده است فرزند بلهه کنیز راحیل
- ۶- نفتالی به معنی کشتی گرفتم فرزند بلهه کنیز راحیل
- ۷- جاد به معنی نیکبخت فرزند زلفه کنیز لیه در عبری معادل یکی از معانی فعل الجید
- ۸- اشیر معنی من خوشحالم فرزند زلفه کنیز لیه با توجه به قلب سین به شین در زبان عبری می‌تواند معادل اسر در زبان عبری باشد
- ۹- یساکار به معنی خدا مرا پاداش داده است فرزند لیه
- ۱۰- زبولون به معنی خدا به من نیکی کرده است فرزند لیه همسر اول
- ۱۱- دینه دختر و فرزند آخر لیه به معنی آزاد
- ۱۲- یوسف به معنی خداوند بیفزاید فرزند اول راحیل احتمالاً در زبان عبری معادل یضاف
- ۱۳- بن یامین به معنی پسر دست راست نام او را مادرش راحیل نخست بن اونی به معنی پسر غمهای من نهاد چرا که بھنگام زادن او بسیار درد کشید و سرانجام نیز جان بداد پس از مرگ راحیل یعقوب علیه السلام نام آخرین فرزند را از بن اونی به بن یامین بع معنی فرزند دست راست تغییر داد

یهودا گرچه برادر چهارم بود ولی از بقیه برادران قوی تر بود.

ولید بن مغیره مخزومی پدر خالد بن ولید سردار معروف اسلام و عموی ابوجهل. وی دارای زیادی داشت و دارای ده فرزند بود ولی فرزندان را از اسلام منع می کرد و به آنها و بستگانش می گفت هر یک از شما که به اسلام بیاورد بخشش و یاری خود را از او منع می کنم. وی سه ماه پس از هجرت به سن ۹۵ سالگی در مکه فوت کرد و در قبرستان جحون مدفون شد.

سوره قلم آیه ۱۱

سوره طه آیه ۱۲۴: " وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى " ترجمه: و آنکه از یاد من روی گرداند پس برای اوست زندگانی تنگ و او را در روز جزا نابینا برمی انگیزانیم

سوره واقعه آیه ۸۹

معین الدین فراهی هروی معروف به ملا مسکین در کتاب تفسیر حدائق الحقائق خود آورده که مالک بن زعر مسلمان و از مدینه عازم مصر بوده است که به یوسف علیه السلام برخورد می کند " تفسیر حدائق الحقائق تالیف معین الدین فراهی هروی بکوشش دکتر سید جعفر سجادی انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۴ صفحه ۳۱۰ " نیز مطابق روایت تورات کنعان و فلسطین موطن فرزندان اسحق و سرزمین های شرق مصر تا آشور (شبه جزیره عربستان) موطن فرزندان اسماعیل بود و باز مطابق روایت تورات کاروانی که یوسف علیه السلام را در چاه یافت اسماعیلیانی بودند که از سرزمین های شرقی با مصر تجارت می کردند که البته این با قول ابونصر فراهی تطبیق می کند و قدر مسلم منظور از سرزمین های شرقی شبه جزیره عربستان می باشد نیز بنا به باور مولف تفسیر شریف کشف الاسرار و عده الابرار مالک بن زعر خدا پرست و از اهالی «مدین» و نه مدینه بوده است که نسبش با چهار پشت به ابراهیم خلیل علیه السلام می رسیده است ولی نه از طریق اسماعیل علیه السلام نیز در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباد ذیل آیه ۱۶ تا ۲۱ سوره یوسف مالک بن زعر پشت چهارم حضرت ابراهیم علیه اسلام معرفی شده ولی در خصوص موحد بودن او تصریحی نیست.

سوره هود آیه ۷۱: " وَأَمْرَأَتُهُ فَايَمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ "

ترجمه: و همسر او ایستاده بود پس خنده کرد پس او را به اسحاق و از پشت اسحاق به یعقوب مژده دادم

۷۸

سوره یونس آیه ۲: " أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ "

ترجمه: آیا برای مردم شگفت آور است که بر مردی از میان خودشان وحی کردیم که مژده دهد کسانانی را که ایمان آوردند و برای آنان است قدم صدق نزد پروردگارشان و کافران گفتند که او آشکار جادوگراست.

۷۹

سوره احقاف آیه ۱۳: " إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ "

ترجمه آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس بر این پای فشردند پس آنان را باکی نست و هرگر غمگین نمی شوند.

و نیز سوره فصلت آیه ۳۰: " إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ "

ترجمه: آنان که گفتند پروردگار ما الله است و سپس بر این پای فشردند فرشتگان بر آنها فرود آیند که نترسید و غمگین نشوید و مژده شما را به بهشتی که وعده داده شده اید.

۸۰

همان

۸۱

همان

۸۲

همان

۸۳

همان

۸۴

سوره نساء آیه ۱۳۸

سوره توبه آیه ۳: " وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ "

ترجمه: اجازه ای است از خدا برای پیامبرش و مؤمنان در روز بزرگاری حج اکبر که که خدایتعالی بیزار است از مشرکین و نیز پیامبرش (از مشرکین بیزاراست) پس اگر بازگشت کنید برای شما بهتر است و اگر روی برگردانید بدانید که شما نمی‌توانید خدایتعالی را ناتوان سازید پس آنانی را که کافر شدند به عذابی دردناک بشارت ده.

سوره الزمر آیات ۱۷ و ۱۸ " وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ "

ترجمه: و کسانی که از طاغوت دوری کردند که آن را نپرستند و بسوی خدا بازگشتند پس برای آنان مژده است پس مژده ده بندگان را آنانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و سپس بهترین آن را بر می‌گزینند آنان کسانی هستند که پروردگارشان آنان را هدایت فرموده آنان صاحبان خردند.

سوره الملک آیه ۱۰.

سوره حج آیات ۳۴ و ۳۵: " وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ۳۴ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ "

ترجمه: و برای هر مردمی مراسم قرار دادیم تا خدایتعالی را یاد کنند بر آنچه که آنان را روزی کردیم از چهارپایان و حیوانات پس خدای شما خدای یگانه است پس بر او تسلیم باشید و مژده ده فروتنان را (۳۴) آنانی را که چون یاد خدا شود دل‌هایشان به لرزه افتد و نیز شکیبایان بر آنچه برآنان پیش می‌آید و نیز اهل نماز و بخشندگان از آنچه برآنان روزی کردیم.

سوره انبیاء آیه ۲۶: " وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ "

ترجمه و برای خدای مهربان فرزند گرفتند منزه است او بلکه آنان (فرشتگان) بندگان بزرگوار هستند.

سوره ص آیه ۴۴: " وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرَبْ بِهِ وَلَا تَخْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ "

ترجمه و او (ایوب) را گفتیم که به یک دست دسته ای ترکه برگیر و بز و سوگندت را مشکن ما او را شکبیا و بنده ای خوب و بنده توبه کننده یافتیم

همچنین در همان سوره آیه ۳۰ نیز این عبارت در مورد حضرت داوود و حضرت سلیمان نیز بکار رفته است: "ووهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب" ترجمه و به داوود سلیمان را را دادیم که او بنده ای خوب و توبه کار بود

۹۱

سوره الزمر آیات ۱۷ و ۱۸ " وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْأَلْبَابُ "

۹۲

سوره زمر آیه ۵۳: " قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ " ترجمه: بگو ای بندگان من که بر راه نفس خود زیاده رفته اید از رحمت خدایتعالی نامید مباشید براستی که هرآینه خدایتعالی همه گناهان شما را یکجا می بخشد که او بخشنده و مهربان است.

۹۳

سوره سبا آیه ۹: " أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأُ نَحْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطَ عَلَيْهِم كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّا فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنبِئٍ "

ترجمه: آیا آنان به آنچه که از زمین و آسمان در پیش و پشتشان است نمی نگرند که اگر بخواهیم زمین آنان را در خود فرو برد یا سنگهایی از آسمان بر آنان ببارانیم براستی که در این نشانه ای است برای هر بنده توبه کننده ای.

۹۴

سوره الحجر آیه ۴۹: " نَبِّئْ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ "

ترجمه بندگاتم را خبر ده که بسیار بخشنده و مهربان هستم.

۹۵

سوره بنی اسرائیل آیه ۱: " سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ "

ترجمه پاک است خدایی که بنده خود را سیر داد در شبی از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی همانجایی که برکت دادیم اطرافش را از ایههای خود و اوینا و شنواست.

۹۶

سوره النحل آیه ۷۵: " ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: مثال زد خدایتعالی که آیا بنده ای که از خود هیچ اختیاری ندارد با کسی که او از جانب خود روزی نیکو دادیم و او از روزی آشکار و نمان انفاق می کند برابر است ستایش برای خداست ولی بیشتر آنان نمی دانند.

۹۷

یحیی بن معاذ رازی از زهاد مجتهدین که او را مریدانی نیز بوده است متوفی بسال ۲۰۶ ه.ق. از کتابهای او مراد المریدین. (ابن نسیم محمد بن اسحق ۳۸۰ ه.ق. الفهرست للندیم)

۹۸

سوره نازعات آیه ۱۲: " قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ "

ترجمه: و گفتند (گویند) که این بازگشت دوری زیانبار است.

۹۹

وهب بن منبه (۳۴ ه.ق. تا ۱۱۰ ه.ق.) از ایرانیان ساکن یمن. پدرش جز کسانی بود که توسط شاهان ساسانی به درخواست حاکم یمن به آنجا فرستاده شد تا در برقراری نظم به وی کمک کنند. بعدها خانواده اش اسلام آوردند خود او مسلط به زبان یونانی بود و در مقابل کعب الاحبار یهودی مسلمان شده که بسیاری خبرها را از تورات و عهد عتیق و از زبان عبری نقل می کرد و هب خبرهای بسیاری از انجیل و عهد جدید و از زبان یونانی نقل می کرد. (درخصوص کعب الاحبار ببیند پانوشت شماره ۱۱۷)

۱۰۰

سوره بقره آیه ۲۶۰: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولِمُ تَأْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ "

ترجمه و آن هنگام که ابراهیم گفت ای پروردگارشانم ده چگونه مرده را زنده می کنی فرمود آیا ایمان نداری؟ عرض کرد چرا ولی برای اطمینان قلبم فرمود پس چهار پرنده بگیر و آنها را نزد خودت ریز ریز کن و بر هر کوهی تکه ای از آنها را بگذار سپس آنها را بخوان دوان بسوی تو می آیند پس بدان خدایتعالی قدرتمند و دانای اسرار است.

۱۰۱

مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات العباد ذیل آیات ۲۵۸ تا ۲۶۲ سوره بقره می فرماید: "...مقصود از این حکایت تنها ظاهر قضیه نیست، بلکه ظاهر آن اراده شد تا آگاهی بر باطن آن باشد و اینکه مقصود از پزندگان چهارگان شیطنت و شهوت و غضب و حرص است که این دوتای اخیر از دوتای اول تولید می شوند یا طول آرزو مقصود است که متولد از حرص است و چون حرص و طول آرزو هر دو متلازمند چون امهات لشکریان نفس و جهل می باشند، و مقصود از کشتن آنها می راندن آنها از حیات نفسانی است و مقصود از احیاء آنها زنده کردن به حیات عقلانی است تا اینکه از لشکریان عقل گردند زیرا طاووس مظهر

شیطن است که مقتضی انانیت می‌بشد و همان موجب می‌شود که هر آن در یک رنگ بر خود و دیگران تجلی کرده او را به عجب نفس یعنی خود پسندی و غیره دعوت می‌کند و خروس مظهر غضب و کبوتر مظهر شهوت و اردک مظهر حرص است"

و نیز مولای روم در مثنوی می‌فرماید:

چهار وصف است این بشر را دل فشار	چهار میخ عقل گشته این چهار
تو خلیل وقتی ای خورشید هوش	این چهار اطیاری رهن را بکش
سر ببر این چهار مرغ زنده را	سرمندی کن عمر ناپاینده را
بط و طاووس و زاغست و خروس	این مثال چهار مرغ اندر نفوس
بط حرص است و خروس آن شهوت است	جاه چون طاووس و زاغ امنیت است
منیتش آنکه بود عمرش دراز	طامع آید آن امید ساز
بط حرص آمد که نوکش بر زمین	در تر وخشک می‌جید دفین

۱۰۲

سوره انعام آیه ۵۴: " وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ "

ترجمه: و هنگامی که آنانی که به آیات ما ایمان آوردند نزدت آیند پس آنان را بگو سلام بر شما پروردگار شما بر خودش بخشایش شما را واجب گردانیده است هرکه از شما که در نادانی مرتکب عمل بدی شده سپس توبه کرده و کار خود را اصلاح کرده پس اوتعالی بخشاینده و مهربان است.

۱۰۳

الأصمعي: عبد الملك بن قریب بن عبد الملك بن علي بن أصمعي من علماء و نحويون قرون اول و دوم هجری متوفی بسال ۲۱۳ و یا ۲۱۷ هجری قمری در شهر بصره (ابن ندیم محمد بن اسحق ۳۸۰ ه.ق. الفهرست للندیم)

۱۰۴

سوره احزاب آیه ۳۳: " وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا "

ترجمه: (و شما ای همسران پیامبر) در خانه‌های خود بمانید و بسان دوران جاهلیت زیور خود آشکار نکنید و نماز برپای دارید و زکات دهید و خدایتعالی و پیامبرش را پیروی کنید بدرستی که جز این نیست که خدایتعالی اراده فرمود تا آلودگی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک کند پاک کردنی.

سوره مؤمنون آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴: "فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارَ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ"

ترجمه: پس آنگاه که در صور دمیده شود دیگر بین آنان نسبت خویشاوندی برقرار نمی‌ماند از یکدیگر نمی‌پرسند پس آنانکه که ترازوی سنگین تری دارند آنان از رستگارانند و آنانکه ترازوی سبکتری دارند هم آنانی هستند که به خویش زیان زده و در دوزخ جاودانند. آتش چهره‌های آنان را می‌سوزاند آنان آنجا از تلخاندند.

راحیل همسر محبوب یعقوب علیه السلام و مادر حضرت یوسف علیه السلام بهنگام زادن بن یامین برادر کوچکتر یوسف علیه السلام در افراشته که در نزدیکی محلی که امروز بیت ئیل خوانند و در شمال رام الله در کرانه باختری رود اردن قرار گرفته از دنیا برفت و همانجا بخاک سپرده شد.

احتمالاً منظور دو شهر کوچک سیلو و بیت ئیل هستند که در مسیر کنعان به اورشلیم قرار داشتند

سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عثمان بن ازدی سجستانی، متولد ۲۰۲ ه.ق در سیستان و متوفی بسال ۲۷۵ ه.ق در بصره از معروف ترین محدثان اهل سنت و صاحب کتاب سنن ابی داوود از صحاح سته مشتمل بر ۴۸۰۰۰ هزار حدیث . ولی به نام او تفسیری ذکر نشده است اما فرزند او ابوبکر عبدالله بن سلیمان متولد ۲۳۰ ه.ق. و متوفی بسال ۳۱۶ ه.ق. صاحب تفسیر معروفی به نام "غرائب القرآن" است که می‌تواند منظور نظر جناب شیخ احمد غزالی بوده باشد.

و یا اینکه احتمالاً منظور خلف بن احمد بن محمد بن خلف ابو داوود امام یا امیر خلف سجستانی است که از حکام معروف سیستان در قرون سوم و چهارم قمری بوده و ظاهراً توسط جمعی از علماء خطه سیستان تفسیری معروف به تفسیر سجستانی تألیف و بوی منسوب گردیده است.

باید منظور شهر اورشلیم (یا اورسالم = شهر امن) باشد که بعدها توسط مسلمانان تصرف و به نام قدس خوانده شد

این شهر یک ایستگاه اصلی برای کاروانان در مسیر کنعان به مصر بود.

سوره رعد آیه ۱۱: " لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ "

ترجمه: او را فرشتگانی است از پیش و از پس که او را به فرمان خدایتعالی نگاه می‌دارند و خدایتعالی هیچ مردمی را دگرگون نمی‌کند مگر اینکه آن مردم خود خود را دگرگون کنند و چون خدایتعالی بر مردمی سخت گیرد آنان را جز به او نه بازگشتی است و نه نگاهدارنده‌ای.

۱۱۱

احتمالاً منظور شهر "العریش" امروزی است که در صحرای سینا و در کناره دریا قرار دارد امروزه عریش درحاک مصر در نزدیکی رفح و نیز نزدیکی مرز با اسرائیل قرارگرفته است.

۱۱۲

ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور، رضی الله عنه از اول حال امیر بلخ بود. چون حق تعالی را ارادت آن بود که پادشاه جهانی گردد، روزی به صید بیرون شده بود از لشکر خود جدا مانده، از پس آهویی بتاخت. خدای عز و جل به کمال الطاف و اکرام خود مر آن آهو را با وی به سخن آورد تا به زبان فصیح گفت: «أَلْهَذَا خُلِيفَتٌ؟ أَمْ بِهَذَا أُمِرْتُ؟ از برای این کارت آفریده‌اند، یا بدین کار فرمودندت؟» وی را این سخن دلیل گشت توبه کرد و دست از ممالک دنیا بکل بازکشید و طریق زهد و ورع بر دست گرفت (کشف المحجوب).

احمد خسرویه گوید ابراهیم ادهم مردی را دید اندر طواف گفت درجه صالحان نبینی تا عقوبت دنیا اختیار نکنی، در نعمت بر خویشتن ببندی و در محنت بگشائی و در راحت ببندی، و در جهد بگشائی و در خواب ببندی و در بیداری بگشائی و در توانگری ببندی و در درویشی بگشائی. و در امل ببندی و در آراسته بودن مرگ را بیارائی (قشیریه)

نقل است که چهار ده سال در قطع بادیه کرد که همه راه در نماز و تضرع بود تا به نزدیک مکه رسید. پیران حرم خیر یافتند. همه به استقبال او بیرون آمدند. او خویش در پیش قافله انداخت تا کسی او را نشناسد. خادمان از پیش برفتند. ابراهیم را بدیدند، در پیش قافله می‌آمد. او را ندیده بودند، ندانستند. چون بدو رسیدند گفتند: ابراهیم ادهم نزدیک رسیده است که مشایخ حرم به استقبال او بیرون آمده اند؟

ابراهیم گفت: چه می‌خواهید از آن زندیق؟

ایشان در حال سیلی در او بستند. گفتند: مشایخ مکه به استقبال او می‌شوند، تو او را زندیق می‌گویی؟

گفت: من می‌گویم زندیق اوست .

چون از او درگذشتند، ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان! می‌خواستی که مشایخ به استقبال تو آیند باری سیلی چند بخوردی. الحمدالله که به کام خودت بدیدم. (تذکره الاولیاء)

۱۱۳

سوره فجر آیات ۲۷ و ۲۸: " يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً "

ترجمه: ای نفس مطمئن بسوی پروردگارت باز گرد در حالی که او از تو راضی است و تو نیز از او راضی هستی.

ابوبکر دُلف بن جَحدَر الشَّبلی متوفی بسال ۳۳۴ ه.ق. از عارفان بزرگ از شاگردان جناب شیخ جنید بغدادی بوده و اصل او از خراسان است

در تذکره الاولیاء آمده : و ابتداء واقعه او در آن بود که امیر دماوند بود از بغداد او را نامه ای رسید با امیری او با جمعی به حضرت خلیفه بغداد رفتند و خلعت خلیفه بستند چون باز می‌گشتند مگر امیر عطسَه آمد به آستین جامه خلعت دهن و بینی پاک کرد این سخن به خلیفه گفتند که چنین کرد خلیفه بفرمود تا خلعتش برکشیدند و قفایش بزدند و از عمل امارتش معزول کردند شبلی از آن متنبه شد اندیشه کرد که کسی خلعت مخلوقی را دستمال می‌کند مستحق عزل و استخفاف می‌گردد و خلعت ولایت بر او زوال می‌آید پس آنکس که خلعت پادشاه عالم را دستمال کند تا با او چه کنند در حال به خدمت خلیفه آمد گفت: چه بود گفت: ایها الامیر تو که مخلوقی می‌نپسندی که با خلعت تو بی‌ادبی کنند و معلومست که قدر خلعت تو چند بود پادشاه عالم مرا خلعتی داده است از دوستی و معرفت خویش که هرگز کی پسندد که من آنرا به خدمت مخلوقی دستمال کنم پس برون آمد و به مجلس " خیرنساج شد و واقعه بدو فرو آمد خیر او را نزدیک جنید فرستاد

نیز در کشف المحجوب جناب هجویری آمده : روزی شبلی به بازار اندر آمد. قومی گفتند: «هذا مجنونٌ.» وی گفت، رضی الله عنه: «أنا عندكم مجنونٌ و أنتم عندی أصحابٌ، فزادَ اللهُ فی جنونی وزادَ فی صحبتکم من به نزدیک شما دیوانه‌ام و شما به نزدیک من هشیار. جنون من از شدت محبت است و صحت شما از غایت غفلت. پس خداوند اندر دیوانگی من زیادت کناد تا قریم در قرب زیادت شود و در هشیاری شما زیادت کناد تا بُعدتان بر بُعد زیادت گردد.

از جوانترین یاران رسول خدا (ص) و از انصار متولد سال دهم پیش از هجرت در مدینه، در سن سیزده سالگی در سن سیزده سالگی در جنگ احد شرکت کرد متوفی به سال ۷۴ ه.ق و بیش از هزار حدیث از او نقل شده است.

سوره زمر آیه ۶۰: "وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ" ترجمه: و در روز بازپسین آنانی را که برخدایتعالی دروغ بستند می‌بینی که رویهایشان سیاه گردیده است آیا دوزخ جایگاه متکبرین نیست؟

کعب الاحبار از یهودیان مسلمان شده بود که از او اخبار بسیاری نقل شده است. در عهد خلیفه دوم از یمن به مدینه آمد و به سن ۸۰ سالگی مسلمان شد و در سال ۳۴ ه.ق. درگذشت. وی اخبار بسیاری تورات و زبان عبری نقل کرده است

سوره منافقین آیه ۸: "يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ"

می گویند هرگاه بسوی مدینه باز گردیم هرآنیه عزیزتر ذلیل تر را بیرون خواهد کرد و عزت برای خدایتعالی است و برای پیامبرش و برای مؤمنان ولی دوریان نمی دانند.

سوره هود آیه ۸۱: " قَالُوا يَا لَوُطُ إِنَّا نُرْسِلُ رَبَّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ"

ترجمه گفتند ای لوط ما فرستادگان پرورگارت هستیم آنان هرگز بر تو دست نخواهند یافت پس همراه با خانواده ات شبانه حرکت کن و هیچ یک از شما به پشت سر منگرد مگر همسرت که به همان مصیبتی گرفتار آید که آنان گرفتار آیند و آیا صبح نزدیک نیست؟

سوره اعراف آیه ۵۶: " وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ"

ترجمه: و در زمین فساد نکنید پس از آنی که آباد گردیده است و او را بخوانید بيمناک و امید وار که رحمت خدایتعالی به نیکوکاران نزدیک است.

سوره بقره آیه ۱۸۶: " وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ"

ترجمه: و آنگاه که بندگاتم تو را از من می پرسند پس من نزدیکم و پاسخ می گویم آنکه مرا می خواند پس باید مرا پاسخ گویند و به من باور آورند باشد که براه آیند

نام زلیخا در منابع یهودی دیده نشده و احتمالاً این نام تنها در منابع اسلامی ذکر شده است

احتمالاً منظور ابوداود خلف بن احمد بن محمد بن خلف سجستانی معروف به امام خلف یا امیر خلف سجستانی که از امیران و حکام سیستان در قرن چهارم هجری بوده و تفسیری به نام تفسیر سجستانی به او منسوب است و یا ابوبکر عبدالله بن سلیمان متولد ۲۳۰ ه.ق. و متوفی بسال ۳۱۶ ه.ق. که صاحب تفسیر معروفی است به

نام "غرائب القرآن" و وی فرزند سلیمان بن اشعث معروف به ابوداود سجستانی صاحب سنن ابی داود که از صحاح سته است می‌باشد. (بینید پانوشت شماره ۱۰۸)

۱۲۴

در تورات نام عزیز مصر فطیفور ذکر شده ولی در کتاب "احسن اقصص" نام او قطیفور آمده.

۱۲۵

عزیزمصر در آیات بعدی به زلیخا می‌گوید: " او نتخذہ ولداً " یعنی یا اور به فرزندى بر گیریم چرا که مطابق قول حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی شرح مقامات عباده عزیز مصر فاقد توانایی جنسی بود و هرگز نتوانست با زلیخا رابطه جنسی بر قرار کند لذا زلیخا همواره در خانه عزیز مصر باکره بود. و این قول با قول جناب شیخ احمد غزالی در همین کتاب نیز هماهنگ است.

۱۲۶

ابواسحق ابراهیم بن احمد الخواص (متوفی ۲۹۱ ه.ق) از عارفان نامی و از شاگردان جنیند بغدادی است. توکل او در بین تذکره نویسان معروف است چنانکه توسط جناب هجویری به سرهنگ متوکلان نامیده شده است و نیز جناب ابوالقاسم عبدالکریم هوازن قشیری در رساله خود او از چنین یاد کرده " ابراهیم خوَص گوید اندر بادیه همی رفتم هاتفی آواز داد باز وی نگریستم، اعرابی را دیدم، میرفت، مرا گفت یا ابراهیم توکل با ماست نزدیک ما بیاش تا توکل تو درست آید، ندانی که امید تو بدانست که در شهر شوی که اندر وی طعام بود و ترا بدان قوت بود و بدان بتوانی رفت، طمع از شهرها ببر و توکل کن."

در تذکره الاولیاء نیز اوصاف او اینگونه رفته است: " و او را رئیس المتوکلین گفته‌اند و قدم در توکل بجائی رسانیده بود که به بوی سیبی او بادیه قطع کردید و بسیاری مشایخ را یافته بود و از اقران جنید ونوری بود و صاحب تصنیف در معاملات و حقایق و او را خواص از آن گفتند که زنبیل بافتی و بادیه بر توکل قطع کردی" نیز جناب هجویری در باره او گوید: "ابواسحاق ابراهیم بن احمد الخواص، رضی الله عنه اندر توکل شأنی عظیم داشت و منزلتی رفیع و مشایخ بسیار را یافته بود. و وی را آیات و کرامات بسیار است، و تصانیف نیکو اندر معاملات این طریقت. از وی میاید که گفت: «العِلْمُ كُلُّهُ فِي كَلِمَتَيْنِ: لَا تَتَكَلَّفُ مَا كَفَيْتَ وَلَا تُضَيِّعَ مَا اسْتَكْفَيْتَ» علم بجمله اندر دو کلمه مجتمع است: یکی آن که خدای تعالی اندیشه آن از تو برداشته است، اندر آن تکلف نکنی و دیگر آن که ترا میباید کرد و بر تو فریضه است، ضایع نکنی تا در دنیا و آخرت موفق باشی. مراد از این، آن است که اندر قسمت تکلف نکنی؛ که قسمت ازلی به تکلف تو متغیر نشود و اندر امر تقصیر مکن که ترک فرمان ترا عقوبت بارآرد.

از وی پرسیدند که: «از عجایب چه دیدی؟» گفت: «عجایب بسیار دیدم، اما هیچ از آن عجبت نبود که خضر پیغمبر علیه السلام از من اندر خواست تا با من صحبت کند، من اجابت نکردم.» گفتند: «چرا؟» گفت: «نه از

آن که رفیق، می‌بخت از وی طلب کردم و لیکن ترسیدم که بدون حق بر وی اعتماد کنم و صحبت وی توکل مرا زیان دارد و به نافله از فریضه بازمانم» و این از درجات کمال باشد" (کشف المحجوب هجویری ص ۷۳)

۱۲۷

احتمالا منظور عبدالواحد بن زید ابو عبیدالله بصری از خطباء بصره و از شاگردان جناب شیخ حسن بصری متوفی به سال ۱۷۷ ه.ق است

۱۲۸

در کتاب مقدس نیز چنین آمده: " اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ۲ و خداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد، و هر آنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. ۴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود. ۶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت، و از آنچه با وی بود، خیر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود" ترجمه فارسی کتاب مقدس چاپ ۱۸۹۵ سفر پیدایش کتاب ۳۹ آیات ۱ تا ۶.

۱۲۹

سوره انسان آیه ۹: " اِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوْجِهَ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا "

ترجمه: جز این نیست که شما را خوراک می‌دهیم از برای وجه خدایعالی از شما هیچ پاداش و هیچ سپاسی نمی‌خواهیم

و نیز سوره بقره آیه ۱۷۷: " لَيْسَ الْبِرُّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوْهُكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَّ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا وَالصَّابِرِيْنَ فِي الْبَآْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِيْنَ الْبَآْسِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ "

ترجمه: نیست نیکوکار آنکه رویهای خود را به مشرق یا مغرب بگردانید و ولی نیکوکار آن است که به خدایتعالی باور آورد و به روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران و دارایی خود را به دوستی او تعالی به نزدیکان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و پرسندگان و بدهکاران ببخشد و نماز برپای دارد و پاکی مال دهد و استواران بر پیمانها چون پیمانی بندند و شکیبایان بر زیانها هنگام سختی‌ها آنان کسانی هستند که راست گفتند و هم ایشان پرهیزگاراند.

همانگونه که اشاره رفت مطابق تفسر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده عزیز توانایی نزدیکی با زلیخا نداشت از هردو فاقد فرزند بودند از این رو تصمیم گرفتند یوسف علیه السلام را بفرزندی برگیرند.

سوره توبه آیه ۱۱۱: " إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: براستی که خدایتعالی نفسها و اموال مؤمنان را با بهشت از ایشان می خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند وعده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدایتعالی وفا نماید پس مژده باد شما را که فروش آنچه فروختید و براستی آن رستگاری بزرگ است.

سوره قصص آیه ۹: " وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ "

ترجمه: و همسر فرعون گفت نورچشم من و توست او نکش شاید ما را نفعی رسد یا او را فرزند گیریم و آنها نمی دانستند.

سوره بنی اسرائیل آیه ۵۴: " عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا "

ترجمه: شاید پروردگارتان شما را ببخشاید و اگر بازگردید بازگردیم و و دوزخ را برای کافران زندانی قراردادم

سوره آل عمران آیه ۳۱: " قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ "

ترجمه: بگو اگر خدایتعالی را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدایتعالی شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببخشد و خدایتعالی بخشنده و مهربان است.

سوره توبه آیه ۱۱۱: " إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: براستی که خدایتعالی نفسها و اموال مؤمنان را با بهشت از ایشان می‌خرد تا در راه خدا کارزار کنند پس بکشند و کشته شوند وعده ای است درست در تورات انجیل و قرآن و آن کس که به وعده خود به خدایتعالی وفا نماید پس مژده باد شما را که فروش آنچه فروختید و براستی آن رستگاری بزرگ است.

۱۳۶

سوره انسان آیه ۲۰: " وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا "

ترجمه: پس چون به آنجا نگری نعمت بسیار و پادشاهی بزرگی بینی.

۱۳۷

سوره بقره آیه ۲۲۱: " وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ "

ترجمه " به مشرکان شوهر مکنید تا آن هنگام که ایمان آورند اگر چه زیباییشان شما را به شگفت آورد و زنا مشرک را بزنی مگیرید تا آن هنگام که ایمان آورند بنده مؤمن بهتر است از مشرک اگر چه شما اینان را خوش آید اینان شما را به آتش دعوت می‌خوانند و خدایتعالی شما را به بهشت و بخششش به اجازه خودش می‌خواند اینگونه ایاتش را برای آنها روشن می‌کند باشد که در یابند.

۱۳۸

سوره بی اسرائیل آیه ۷۰: " وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا "

ترجمه و براستی هر آینه بر بنی آدم کرم کردیم و آنان را در خشکی و دریا روان ساختیم ایشان را از پاک‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم برتری دادنی.

۱۳۹

سوره فتح آیه ۴: " هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا "

ترجمه: او همان است آرامش در دلهای مؤمنین فرود آورد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید و برای خدایتعالی است لشکریان آسمان و زمین و خدایتعالی دانایی حکیم است.

۱۴۰

سوره رعد آیه ۲۸: " الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ "

ترجمه: کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان با یاد خدا آرام گرفت بدانید که با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد

سوره مجادله آیه ۲۲: " لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ "

ترجمه: " هرگز مردمی را نمی‌یابی که به خدایتعالی و روز باز پسین ایمان آورده‌اند با کسانی که خدایتعالی و فرستاده اش رویارویی می‌کنند دوستی نمایند اگرچه پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان و یا خانواده‌شان باشد آنان کسانی هستند که ایمان در دلشان نوشته شده و خدایتعالی آنان را با روحی از خود تایید می‌فرماید و آنان را به بهشت‌هایی وارد می‌کند که رودها در زیر آنها جاری است در آن جاودانه هستند خدایتعالی از آنان راضی است و آنان از خدایتعالی راضی هستند آنان از گروه خدایتعالی هستند و آگاه باشید که گروه خدایتعالی رستگارانند.

۱۴۲

سوره یس آیه ۱۱: " إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ فَبَشَّرَهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ "

ترجمه: براستی که جز این نیست که هر که از ذکر پیروی کند و به خدای رحمان در غیب خشیت کند پس او را به آمرزش و پاداشی گرانگیزا مژده ده "

۱۴۳

سوره انفال آیه ۲: " إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ "

ترجمه: براستی جز این نیست که مومنان کسانی هستند که چون خدایتعالی یاد شود دلشان بترس آید و چون بر ایشان آیات او تعالی تلاوت شود ایمانشان فزونی یابد و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

۱۴۴

سوره التغابن آیه ۱۱: " مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ "

ترجمه: آنچه از رنجها بتو می‌رسد به اجازه خدایتعالی است و هرکس به خدایتعالی ایمان آورد دلش را هدایت می‌کند و خدایتعالی به هر چیزی داناست.

۱۴۵

سوره الزمر آیه ۲۳: " اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلْ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ "

ترجمه: خدایتعالی بهترین سخن را در کتابی با دوگانه‌های متشابه (سوره حمد) فرو آورد که پوست کسانی که از پروردگار خود می‌ترسند از آن بلززه می‌افتد سپس پوستهایشان و دلهایشان از یاد خدا نرم می‌گردد این هدایت

خدایتعالی است که هر که را خواهد براه می آورد و هرکه را خدایتعالی از راه بیرون برد پس برای او راهنمایی نخواهی یافت.

۱۴۶

سوره الزمر آیه ۲۲: " افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علي نور من ربه فويل للقاسيه قلوبهم من ذكر الله اوليك في ضلال مبين "

ترجمه: آیا آنکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام گشاده فراخ گردانیده است پس بر نوری از پروردگارش است پس وای بر سنگدلان از یاد خدا آنان در گمراهی آشکار هستند.

۱۴۷

سوره نور آیه ۳۵: " الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله "

ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای از درخت زیتون درخشان است که نه خاروی و نه باختری است نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

۱۴۸

سوره الشعراء آیه ۸۹: " إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ "

ترجمه: مگر آنکس که بر خدایتعالی با دلی پاک وارد شود.

۱۴۹

سوره آل عمران آیه ۱۳۳: " وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ "

ترجمه: و بشتابید بسوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که به پهنای آسمانها و زمین است که برای پرهیزگاران آماده شده است.

۱۵۰

سوره سجده آیه ۱۷: " فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه: پس هیچ نفسی نمی داند برای آنان از آنچه که روشنی دیدگان است چه چیز برای آنها پنهان کرده ام به پاداش آنچه که انجام می دادند.

سوره بقره آیه ۳۰: " وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ "

ترجمه: و آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان فرمود که من قراردهنده جانشین در زمین هستم عرض کردند آیا کسی را در آنجا می‌گماری که خرابی می‌کند و خون می‌ریزد حال آنکه ما به ستایشت تسبیح تو می‌کنیم تو را تقدیس می‌کنیم فرمود من می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید.

سوره توبه آیه ۱۱۲: " التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ "

ترجمه: توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان تسبیح گوینان رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان به نیکی و منع کنندگان از پلیدی و نگاهبانان مرزهای خدایتعالی پس به مؤمنان مژده ده.

منظور کعب الاحبار می‌باشد که در پانوش شماره ۱۱۷ به او اشاره رفت

سعید بن جبیر (۴۶ - ۹۵ ه.ق.)، از اصحاب علی بن حسین علیه السلام بود بود که به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد.

سوره بقره آیه ۸: " وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ "

ترجمه: و از مردمان کسانی هستند که می‌گویند به خدایتعالی و روز جزا ایمان آورده ایم ولی آنان مؤمن نیستند.

سوره نساء آیه ۵۴: " أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا "

ترجمه: آیا مردمان بر آنچه که خدایتعالی از فضل خود عطا بر آنها عطا کرده ایم حسادت می‌کنند پس ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و پیامبری عطا کردیم و نیز آنان را پادشاهی عطا کردیم.

عبدالله بن سلام از یهودیان یثرب بود که پس از هجرت پیامبر (ص) مسلمان شد گویند وی از مخالفان حضرت علی علیه السلام بود

سوره بقره آیه ۱۳: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ**"

ترجمه: و هنگامی که به آنان گفته شود ایمان آورید همانگونه که مردم ایمان آوردند گویند آیا ایمان آوریم همانگونه که بیخردان ایمان آورده‌اند آگاه باشید که اینان خود بیخردانند ولی نمی‌دانند.

احسن بن شریف از مهتران مکه بود ولی از قریش نبود در ظاهر با پیامبر خدا روی خوش داشت ولی در پشت سر را به تمسخر می‌کرد رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی در کتاب سیرت رسول الله گوید: "و دیگر اُحْسَن ابن شریق بود که استهزاء کردی و سخن سید رد کردی و به ظاهر، روی با سید خوش داشتی و از پس خبثها کردی از اشراف قریش بود و حق تعالی این آیت در حق وی فرستاد و گفت: "ای محمد فرمان آن دروغزن مبر که سوگندها به دروغ می‌خورد" (یعنی احسن بن شریق) بعد از آن دیگر خصائل مذمومه وی برشمرد و معایب و مثالب وی یاد کرد تا وی را به آن بشناسد و همچنان از وی اجتناب کند (سیرت رسول الله ترجمه سیرت ابن اسحاق از روایت ابن هشام نشر مرکز ص ۱۷۱)

سوره بقره آیه ۲۰۴: **" وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِخْصَامِ "**

ترجمه: و از میان مردمان سخن کسی در زندگانی دنیا تو را به شگفت می‌آورد و خدایتعالی گواهی می‌دهد بر آنچه که در دل اوست و سخت ترین دشمنان است.

نعیم بن مسعود از یهودیان تازه مسلمان از قبیله بنی قریظه که در جنگ خندق توانست بین قریش و یهودیان متخاصم اختلاف افکند.

سوره آل عمران آیه ۱۷۳: **"الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ "**

ترجمه: آنانی که مردم به آنها گفتند که برآستی هرآینه مردم بر علیه شما جمع شده‌اند پس بترسید از ایشان پس ایمان آنان فزونی یافت و گفتند خدایتعالی ما را بس است و او بهترین کارگزاران است.

ابوسفیان بن حرب اموی که در سال هشتم هجری مسلمان شد و پیامبر خانه او را حریم امن کسانی قرار داد که به اسلام تسلیم می‌شدند.

۱۶۴

ببینید پانوشت پیشین را

۱۶۵

سوره الحج آیه ۲۷: " وَأَدْنٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ " ترجمه: و مردم فراخوانده شدند به حج می‌آیند سوی تو پیاده و برهر شتر لاغری از هر راه دوری.

۱۶۶

سوره بقره آیه ۱۹۹: " ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ " ترجمه: سپس روانه شوید از جهتی که بقیه مردم روانه می‌شوند و براستی که خدایتعالی آمرزنده و مهربان است.

۱۶۷

سوره فاطر آیه ۱۵: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ " ترجمه: ای مردم شما جملگی نیازمند خدایتعالی هستید خدایتعالی بی نیاز و سیایش شده است.

۱۶۸

سوره بقره آیه ۱۶۵: " وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ " ترجمه: و از مردم کسی است که شبیه‌هایی برای خدایتعالی بر می‌گیرد و آنان را چون خدایتعالی دوست می‌دارد و آنانی که ایمان آوردند شدیدترین عشق را به خدایتعالی دارند و اگر کسانی که ستم کردند می‌دیدند زمانی را که عذاب را می‌بینند پس تمامی نیروها برای خدایتعالی است و او دارای سخت‌ترین کیفرهاست.

۱۶۹

سوره نمل آیه ۱۶: " وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَبَتِهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ " ترجمه: و میراث داوود به سلیمان رسید و گفت ای مردم ما را زبان مرغان آموخته‌اند و از هرچیزی ما را داده‌اند و این بخششی آشکار است.

۱۷۰

سوره آل عمران آیه ۴۶: " يَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ "

ترجمه: و با مردم در گاهواره و به گاه کودکی سخن می کند.

۱۷۱

سوره نساء آیه ۱: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا "

ترجمه: ای مردم از پروردگار خود پرهیز کنید آنکه شما را از وجودی یگانه آفرید و از آن جفت او را آفرید از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده ساخت و پروا کنید از پرودگار خود که ا یکدیگر به نام ادراخواست می کنید برآستی که خدایتعالی بر شما مراقب است

۱۷۲

سوره یونس آیه ۱۹: " وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ "

ترجمه: و نبودند مردمان مگر ملتی یگانه ولی با یکدیگر اختلاف کردند و اگر نبود کلمه پروردگارت بین آنها در آنچه که اختلاف می کردند داوری می شد.

۱۷۳

سوره غافر آیه ۵۷: " لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: هرآینه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها بزرگتر است ولی بیشتر مردم این را نمی دانند.

۱۷۴

نگاه کنید به پانوشت پیشین

۱۷۵

احتمالا منظور ابوصالح کلبی از مفسرین طبقه دوم (تابعین) است که هم عصر جناب شیخ حسن بصری بود

۱۷۶

همانگونه که پیشتر اشاره رفت بن یامین کوچکترین فرزند یعقوب علیه السلام بود و نه یوسف علیه السلام گرچه وی عزیز ترین فرزند نزد پدر بود. پس بن یامین از برادر خود یوسف علیه السلام کوچکتر بود بنابراین با توجه به همراهی اجباری بن یامین با برادران و شرایط سنی که در این همراهی می بایست داشته باشد قول ۱۷ سال برای یوسف علیه السلام مناسبتر بنظر می رسد.

۱۷۷

قریب به این مضمون حدیثی در کتاب شریف اصول کافی جلد ۱ صخه ۱۰ بدین عبارت نقل شده:

"أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّيْ وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أُحِبُّ أَمَا إِلَيَّ إِيَّاكَ أَمُرُ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ"

ترجمه: امام باقر(ع) فرماید: چون خدا عقل را آفرید از او بازرسی کرده باو گفت پیش آید پیش آمد، گفت باز گرد، بازگشت، فرمود بعزت و جلالم سوگند مخلوقی که از تو به پیشم محبوب تر باشد نیافریدم و ترا تنها بکسانیکه دوستشان دارم بطور کامل دادم. همانا به تو فرمان می‌دهم و به تو باز می‌دارم و به تو کیفر می‌کنم و به تو پاداش می‌دهم.

نیز در همان صفحه حدیثی در خصوص معنی عقل به این شرح نقل شده است:

"- أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجُبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَأُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ"

ترجمه: شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگست، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۱۷۸

در تفسیر شریف بیان السعادة فی مقامات العبادة ذیل این آیه از حکم علاوه بر نبوت به ولایت نیز تعبیر شده و دلیل آن تقدم مرتبتی و شرافتی حکم (نبوت و ولایت) بر علم (قوه تشخیص نیک و بد یا حلال و حرام) می‌باشد.

۱۷۹

سوره هود آیه ۱۱۴: " وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ"

ترجمه: و برای دار نماز را در ساعات روز و پاسی از شب برآستی که نیکی‌ها پلیدی‌ها را می‌برند و این یادآوری است برای یاد آوردندگان.

۱۸۰

سوره رحمن آیه 60: " هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ"

ترجمه: آیا سزای نیکی جز نیکی است

۱۸۱

در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران :

"والكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين "

ترجمه: آنانی که در گشایش و تندگدستی بخشش می کنند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد

در طی مراتب سلوک، "احسان" آخرین درجه عبودیت و اولین درجه ربوبیت بشمار آمده است.

اما در باب معنی احسان در کتاب عهد الهی اثر خامه مرحوم حضرت آقای حاج علی تابنده محبوبعلیشاه حدیثی بدین مضمون نقل گردیده است: "قال رسول الله (ص): الاحسان ان تعبدالله كأنك تراه و ان لم تكن تراه فانه يراك" حدیث حدیث نبوی است رسول خدا (ص) در این حدیث می فرماید خدایتعالی را آنگونه عبادت کن که گویی او را می بینن و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

متن کامل این حدیث را که معمولاً از طریق عامه از خلیفه دوم عمر نقل شده است می توان در کتاب صحیح مسلم (کتاب ایمان ص ۵۷) یافت ولی حدیث دیگری بهمین مضمون از طریق خاصه از حضرت رسول (ص) جزء وصایایی که به ابوذر غفاری نوده اند نقل شده است که یا اباذر اعبده الله كأنك تراه و لم يكن تراه فانه يراك (مكارم الاخلاق، طبرسی، ص ۵۳۹، همچنین بحارالانوار، کتاب الروضه، جلد ۷۴، صفحه ۷۴). پایان نقل از کتاب عهد الهی

۱۸۲

ابومحمد سهل بن عبدالله التستری از عارفان بزرگ قرن سوم متوفی به سال ۲۸۳ ه.ق و صاحب کتاب مواعظ العارفين است. طریقه سلویه منسوب به اوست چنانکه در کشف المحجوب مذکور است: "تولای سهلان به سهل عبدالله التستری رحمة الله علیه باشد و وی از محتشمان اهل تصوف بود و کبرای ایشان؛ چنانکه ذکر وی گذشت، و در جمله اندر وقت خود سلطان وقت بود و از اهل حل و عقد اندر این طریقت. وی را براهین بسیار ظاهر بود که از ادراک حکایات آن عقل عاجز شود"

و نیز در بیان تفاوت طریقت سلویه با سایر طریقت ها گوید: "و پرورش مریدان از روی مجاهدت و ریاضت طریق سهلان است، و خدمت درویشان و حرمت ایشان طریق حمدونیان و به مراقبه باطن طریق جنیدیان. رحمة الله عليهم اجمعين." (کشف المحجوب ص ۹۲)

در حالات وی مذکور است که: "و اندر حکایات معروف است که: مریدی را گفت: «جهد کن تا یک روز همه روز میگویی که: الله الله.» و دیگر روز و سدیگر همچنان تا بر آن خوگرد. گفت: «اکنون شبها بدان پیوند.» چنان کرد تا چنان شد که اگر خود را به جای خواب دیدی همان میگفتی اندر خواب، تا آن عادت طبع وی شد. آنگاه گفت: «اکنون از این بازگرد به یادداشت مشغول شو.» تا چنان شد که همه روزگارش مستغرق آن گشت. قال بَعْضُهُمْ: «ذَكَرَ اللِّسَانَ عَقْلًا وَ ذَكَرَ الْقَلْبَ قُرْبَةً.»

وقتی اندر خانهای بود، چوبی از هوادرافتاد، بر سر وی آمد و بشکست و قطرههای خون از سرش بر زمین میآمد نبشته پدید میشد که: «الله الله.»

واز سخنان اوست: که گفت: «ما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا غَرَبَتْ عَلَى أَهْلِ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَهُمْ جُهَالٌ بِاللَّهِ، إِلَّا مَنْ يُؤْتِرُ اللَّهَ عَلَى نَفْسِهِ وَرُوحِهِ وَدُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ.»

آفتاب بر نیامد و فرو نشد بر هیچ کس از روی زمین که وی نه به خداوند تعالی جاهل بود، مگر آن که وی را برگزید بر تن و جان و دنیا و آخرت؛ یعنی هر که دست اندر آگوش خود دارد، دلیل آن بود که وی به خداوند عز و جل جاهل بود؛ از آنچه معرفت وی ترک تدبیر اقتضا کند و ترک تدبیر تسلیم بود و اثبات تدبیر از جهل باشد به تقدیر (کشف المحجوب ص ۶۷)

۱۸۳

سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"

ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

۱۸۴

باید بیاد داشت لفظ اسلام و کلمه مسلمان تنها منحصر به پیروان حضرت محمد (ص) نمی باشد. چنانکه فرشتگان الهی که برای نجات لوط علیه السلام از عذاب الهی خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام رسیده بودند چنین عرض می کنند: "فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ" (سوره الذریات آیه ۳۶)

ترجمه: پس نیافتیم بجز یک خانه از مسلمانان.

بدین لحاظ هرآنکه به بندگی یکی از پیامبران سر نهد به تعبیر قرآن کردیم مسلمان محسوب می گردند لذا اطلاق کلمه مسلمان به زلیخا در صورت پذیرفتن ولایت یوسف علیه السلام کاملاً موجه است.

۱۸۵

این آیه را به دو وجه می توان ترجمه کرد. اگر "انه" ضمیر اشاره به خدایتعالی باشد معنی آیه خواهد بود: "پناه من خدایتعالی است او پروردگار من و بهترین جایگاه من است" و اگر "انه" به قرینه "ربی" ضمیر اشاره به عزیز مصر باشد که یوسف علیه السلام در خانه او بود و در خانه او پرورش یافت آنگاه معنی آیه خواهد بود: "به خدایتعالی پناه می برم برآستی که او (عزیز مصر) پروردگار من است و جایگاه مرا خوب داشته است. بنظر می رسد به قرینه مطالب بعدی معنی دوم آیه مورد نظر جناب شیخ احمد غزالی بوده است.

۱۸۶

سوره انفال آیه ۳۶: " إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ "

ترجمه: براستی آنانی که کفر ورزیدند دارایی خود را برای بستن راه خدا بخشش می کنند پس بزودی دارایی خود را خواهند داد و بر آنها جز حسرت نمی ماند پس مغلوب می شوند و آنانی که کفر ورزیدند بسوی جهنم رانده می شوند.

۱۸۷

سوره نور آیه ۳۰: " قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ "

ترجمه: مؤمنان را بگو چشمان را فرو گیرند و پاکدامنی را نگاه دارند و این برای آنها پاکتر است براستی که خدایتعالی به آنچه که می کند آگاه است.

۱۸۸

سعدی علیه الرحمه در بوستان خود طی ابیاتی بسیار زیبا این واقعه را اینچنین شرح داده است:

زلیخا چو گشت از می عشق مست	به دامان یوسف در آویخت دست
چنان دیو شهوت رضا داده بود	که چون گرگ در یوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام	بر او معتکف بامدادان و شام
در آن لحظه رویش پوشید و سر	مبادا که زشت آیدش در نظر
غم آلوده یوسف به کنجی نشست	به سر ز نفس ستمکاره دست
زلیخا دو دستش ببوسید و پای	که ای سست پیمان سرکش در آی
به سندان دلی روی درهم مکش	به تندی پریشان مکن وقت خوش
روان گشتش از دیده بر چهره جوی	که برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو در روی سنگی شدی شرمناک	مرا شرم باد از خداوند پاک
چه سود از پشیمانی آید به کف	چو سرمایه عمر کردی تلف
شراب از پی سرخ رویی خورند	وز او عاقبت زرد رویی برند
به عذر آوری خواهش امروز کن	که فردا نماند مجال سخن

(بوستان سعدی ص ۱۷۷)

۱۸۹

سوره بنی اسرائیل آیه ۳۲: " وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا "

ترجمه: و به زنا نزدیک نشوید که آن گناهی آشکار

و نیز سوره نساء آیه ۲۲: " وَلَا تَنكحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا "

ترجمه: و آنانی را که پدران شما به عقد خویش در آوردند از زنان به عقد خود درنیاورید مگر آنچه که گذشته است که آن کاری ناشایست و راهی بد است

۱۹۰

سوره آل عمران آیه ۱۰۳: " وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ "

ترجمه: و به ريسمان خدايتعالی جملگی بياورید و پراکنده مباحيد و ياد کنید پاداشهای خدايتعالی را بر شما آن هنگام که بايکديگر دشمن بوديد پس بين دلهایتان دوستی داد پس به پاداش او برادران همنشین يکديگر شديد و بر لبه پرتگاه آتش بوديد پس شما را از آن بازگرفت خدايتعالی نشانه‌هايش را برای شما آشکار می‌کند باشد که راه را دريابد.

۱۹۱

سوره بقره آیه ۱۹۷: " الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ "

ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکه آن را بر خود واجب گرداند نمی‌تواند در حج همبستر شود یا گناه کند و یا مجادله نماید و آنچه از نیکی بجای می‌آورد خدايتعالی می‌داند و توشه بگریید و بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است پس از من پرهیزید ای دارندگان خرد.

۱۹۲

سوره اعراف آیه ۲۶: " يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ "

ترجمه: ای فرزندان آدم بدرستی که برای شما پوششی فرورستادیم تا بدی‌های شرمگاههای را بپوشاند و نیز برای شما زینتی است و پوشش پرهیزگاری بهترین پوششهاست و این از نشانه‌های خدايتعالی است باشد که بیاد داشته باشند.

۱۹۳

سوره فتح آیه ۲۶: " إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا "

ترجمه: آن هنگام که آنانی که کافر شدند در دلهایشان تعصب گذاردند تعصبی از نادانی پس خدایتعالی بر فرستاده خود آرامشی فرورستاد و نیز بر مؤمنان و آنان را به کلمه تقوی واداشت چرا که آنان به آن سزاوارترند و اهل آن هستند و خدایتعالی به هرچیزی داناست.

۱۹۴

سوره بقره آیه ۱۷۷: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ "

ترجمه: نیکی آن نیست که روی‌های خود را به خاور و باختر بگردانید و لی نیکی آن است که به خدایتعالی و روز جزاء و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال خود را به محبت اوتعالی به نزدیکان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان و دین برگردن دارندگان بخشش کند و نماز بر پای دارد و از دارایی خود نیازمندان را بخشش کند و استواران بر پیمان چون پیمانی بندند و شکیبایان در سختی‌ها و زیان‌ها به هنگام دشواری‌ها و و آنانی که راست گفتند و هم ایشان پرهیزکارانند.

۱۹۵

سوره بقره آیه ۲: "ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ"

ترجمه: این کتابی است که در آن شکی نیست برای هدایت پرهیزکاران

۱۹۶

سوره بقره آیه ۱۹۴: "الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ "

ترجمه: ماه حرام در برابر ماه حرام و قصاص برای حرمت هاست پس هرکس به شما ستم کرد به همان اندازه به او ستم کنید و پرهیزید از خدایتعالی و بدانید که خدایتعالی با پرهیز کنندگان است.

۱۹۷

سوره بقره آیه ۲۸۲: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ لِيُهِ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا "

وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ "

ترجمه ای آنانی که ایمان آورده اید اگر وامدار شدید به زمانی معین پس آن را بنوشته درآورید پس باید نویسنده ای از میان شما آن را بداد بنویسد و هیچ نویسنده ای نباید از نوشتن سرباز بزند همانگونه خدایتعالی او را نوشتن آموخت او نیز باید (به سپاس) آن بنویسد و آنکه بدهکار است باید بنویسنده بگوید چه بنویسد و باید از خدایتعالی پرودگارش پروا کند و چیزی را فرو مگذارد و اگر آنی که دارای حق است سرپرست او بگوید چه بنویسند بداد و دو گواه از میان مردان برگیرند و اگر مردان نبودند یک و دو زن از آنانی که می‌خواهید باید گواه باشند تا اگر یکی از آن دو خواست از راه درست بیرون رود باید او را یاد اوری کنند و باید گواهان خودداری نکنند اگر خوانده شدند و نباید خسته شوید از نوشتن خرد یا کلان تا زمان خودش. این نزد خدایتعالی به داد نزدیک تر است و بهتر است که دچار شک نشوید و اگر بنقد تجارت کردید پس گناهی نیست بر شما که آن را ننویسید و گواه بگیریید بنگام خرید و فروش و نباید هیچ نویسنده ای و هیچ گواهی زیان ببینند و اگر چنین کنید پس آن گناهی برگردن شما و از خدایتعالی پروا کنید و خدایتعالی شما را می‌آموزاند و خدایتعالی به هر چیزی داناست.

۱۹۸

سوره بقره آیه ۱۸۳: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ " ای کسانی که باور آورده اید روزه بر شما نوشته شد همانگونه که بر کسانی پیش از شما نوشته شد باشد که پرهیزگاری کنید

۱۹۹

سوره بقره آیه ۱۹۷: " الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ " ترجمه: زیارت خانه خدا در ماههای معینی است پس هر آنکه آن را بر خود واجب گرداند نمی‌تواند در حج همبستر شود یا گناه کند و یا مجادله نماید و آنچه از نیکی بجای می‌آورد خدایتعالی می‌داند و توشه برگیرید و بهترین توشه‌ها پرهیزگاری است پس از من بپرهیزید ای دارندگان خرد

۲۰۰

سوره حج آیه ۳۷: " لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَيَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ "

به خدایتعالی نه گوشت‌های آنها نمی‌سد و نه خونهای آنها و به اوتعالی تقوای شما می‌سد بدینگونه آنها را رای شما رام کرد تا خدایعالی را بزرگ دارید به آنچه که شما را هدایت کرد و نیکوکاران را مژده بده.

سوره آل عمران آیه ۱۲۳: "وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ يَوْمَئِذٍ وَاتَّخَذَ اللَّهُ لَكُمْ تَشْكُرُونَ"
و هر آینه شما را در روز بدر یاری کردیم و شما خوار بودید پس از خدایتعالی پروا کنید شاید که سپاس گوید

سوره بقره آیه ۱۷۲: "الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ"
ترجمه: آنان کسانی هستند که خدایتعالی را پاسخ دادند و پیامبرش را پس از آنکه آنان را سختی در رسیدن برای

کسانی از ایشان که نیکی کردند و پرهیزگاری کردند پاداشی سترگ است.

سوره نحل آیه ۱۱۴: "وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ"
ترجمه: پس بخورید آنچه خدایتعالی شما را از پاک‌ها روزی فرمود و از خدایتعالی که به او باور آورده اید پروا کنید

سوره بقره آیه ۲۷۸: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ"
ای کسانی که ایمان آورده اید از خدایتعالی پروا کنید و دنباله ربا را رها کنید اگر ایمان آوردنگان هستید

سوره حجرات آیه ۳: "إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ"
ترجمه: آنانی که صدای خود را در نزد فرستاده خدایتعالی فرومی آورند آنانی هستند که خدایتعالی دلهای ایشان را به

پرهیزگاری آزموده است و برای آنان آمرزشی بزرگ است.

سوره طلاق آیه‌های ۲ و ۳: "فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا"
ترجمه: پس چون زمانشان سر آمد یا به شایستگی نگاهشان دارید و یا به نیکی از آنها جدا شوید و از دادگران

دو تن گواه بگیرید و برای خدایتعالی گواهی دهید و این اندرزی است برای کسی که به خدایتعالی و روز بازپسین باور دارد و هرکس از خدایتعالی پرهیز نماید برای او راه بیرون رفتی فرار می‌دهد* و او از جایی روزی می‌دهد که به شمار نمی‌آورد و هرکس برخدایتعالی تکیه کند پس او تعالی او را کافی است بدرستی که خدایتعالی کار او را برآورد برآستی خدایتعالی برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

سوره طلاق آیه ۴: " وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا " ترجمه: و آن زنان شما که از خون‌دیدن نومیدند اگر شك داریدعه آنان سه ماه است و آنانی که خون ندیده‌اند و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند و هر کس از خدایتعالی پروا دارد برای او در کارش آسانی فراهم سازد.

سوره طلاق آیه ۵: " ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا " و این فرمان خدایتعالی است که به سوی شما فرو آورده است و هر کس از خدایتعالی پروا کند بدی‌های او را بپوشاند و پاداشش را بزرگ گرداند.

سوره تغابن آیه ۱۶: " فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لَأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ " پس از خدایتعالی هرآنچه که می‌توانید پروا کنید و به او گوش فرا دهید و او را فرمان برید و برای نیکی خودتان بخشش کنید و آنکه خست خودش را در زنجیر کند پس ایشان رستگارانند.

سوره حجرات آیه ۱۳: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ " ترجمه: ای مردمان ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در ملتها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید براستی که گرامی‌ترین شما نزد خدایتعالی پرهیزگارترین شما ست و خدایتعالی دانای آگاه است.

سوره آل عمران آیه ۱۰۲

سوره آل عمران آیه ۱۰۲: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ " ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدایتعالی پروا کنید آنچنان که سزاوار اوست و زهار که بسوی مرگ نروید مگر آنکه مسلمان باشید

سوره تغابن آیه ۱۶: "فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتِطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ "

ترجمه: پس از خدایتعالی پروا کنید و گوش فرا دهید و پیروی نمایید و بخشش کنید که این برای شما بهتر است و آنکس که نفس خود را لگام زند پس اینان رستگارانند.

۲۱۳

سوره جاثیه آیه ۱۹: " انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا وان الظالمين بعضهم اولياء بعض والله ولي المتقين " ترجمه: و آنان هرگز در برابر خدایتعالی چیزی را از تو کفایت نخواهند کرد و براستی که گروهی از ستمکاران دوستان گروهی دیگرند و خدایتعالی دوست پرهیزکارانست.

۲۱۴

سوره بقره آیه ۲۵۷ (آیه آخر آیه الكرسي): " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون " ترجمه: خدایتعالی دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون می‌کند و کسانی که کفر ورزیده‌اند دوست و سرپرستان طاغوت است آنان را از نور به تاریکی‌ها خارج می‌کند و آنان یاران آتشدن و در آن جاودانه.

۲۱۵

سوره آل عمران آیه ۴۶: " وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ "

ترجمه: و چه بسیار از پیامبران که کارزار کردند مردان الهی آنان را همراهی کردند و ازرنجهایی که در راه خدایتعالی به آنان در رسید سست نگردیدند و کوتاهی نکردند و تسلیم نشدند و خدایتعالی شکیبایان را دوست دارد

۲۱۶

سوره توبه آیه ۴: " إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدُهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ "

مگر آنانی از مشرکان که با شما پیمان دارند پس بر پیمان خود استوار هستند و بر شما نیستند پس تا پایان مدت پیمانشان صبر کنید براستی که خدایتعالی پرهیزگاران را دوست دارد.

۲۱۷

سوره آل عمران آیه ۱۳۴: " الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: آنانی که در گشایش و تندگذستی بخشش می کنند و فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد.

نیز همان سوره آیه ۱۴۸: " فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: پس خدایتعالی آنان را پاداش دنیا داد و نیز بهترین پاداش سرای دیگر و خدایتعالی نیکوکاران را دوست دارد و نیز سوره مائده آیه ۹۳: " لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: و نیست هیچ گناهی در آنچه خوردند بر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند هنگامی که پروا کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند سپس پروا کردند و ایمان آوردند و احسان کردند و خدایتعالی احسان کنندگان را دوست دارد.

۲۱۸

سوره بقره آیه ۲۲۲: " وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدْنَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ "

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به آنان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه به آنان درآید از سویی که خدایتعالی شما را فرمان داده است و خدایتعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۱۹

سوره آل عمران آیه ۱۵۹: " فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ "

ترجمه: پس به آنچه خدایتعالی مهر ورزید با آنان نرم شدی و هر آینه اگر با آنان تند سنگدل بودی از دورت پراکنده می شدند پس از آنان درگذر و برای ایشان آموزش خواه و با آنان در کارها شور کن و پس چون عزم کردی بر خدایتعالی توکل کن برستی که خدایتعالی توکل کنندگان را دوست دارد.

۲۲۰

سوره بقره آیه ۲۲۲: " وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدْنَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ "

ترجمه: و تو را از ماهانه زنان می پرسند بگو این مایه ناراحتی ایشان است پس از آنان در دوران ماهانگی دروی کنید و به آنان نزدیک نشوید تا دوباره پاک شوند پس آنگاه به آنان درآید از سویی که خدایتعالی شما را فرمان داده است و خدایتعالی توبه کنندگان را دوست دارد و نیز پاک شوندگان را دوست دارد

۲۲۱

سوره عنکبوت آیه ۶۹: " وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَهُمْ سَبِيلَنَا وَإِنِ اللَّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ "

ترجمه: و آنانی را که در ما تلاش کردند هرآینه آنان را به راههای خودمان هدایت می‌کنیم و براستی که خدایتعالی قطعاً با نیکوکاران است.

۲۲۲

سوره انفال آیه ۳۴: " وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلَّا الْمُتَشَفُّونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ "

ترجمه: و نیست برای آنان بجز آنکه خدایتعالی آنان را عذاب فرماید و آنان کسانی هستند که راه مسجد الحرام را بسته‌اند و وایشان اولیا او تعالی نیستند و نیست اولیاء او تعالی مگر پرهیزگاران ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.

۲۲۳

سوره الذاریات آیه ۵۰: " فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ "

ترجمه: پس بسوی خدایتعالی بگریزید براستی که من برای شما از او تعالی بیم دهنده ای آشکارم

۲۲۴

" سورة الزخرف آیه ۶۷: " الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ "

ترجمه: دوستان در این روز گروهی دشمن گروهی دیگرند مگر پارسایان

۲۲۵

" سورة فرقان آیه ۲۸: " يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا "

ترجمه: (در روز قیامت گوید) ای وای بر من ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم

۲۲۶

سوره زخرف آیه ۳۸: " حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَسَّ الْقَرْيَةَ "

تا آن هنگام که بنزد ما آیند پس گوید کاش بین من و تو فاصله ای از خاوران تا باختران بود.

۲۲۷

سوره آل عمران آیه ۳۲: " قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ "

ترجمه بگو خدایتعالی را فرمان برید و فرستاده اش را نیز پس اگر روی برگردانید پس خدایتعالی کافران را دوست نخواهد داشت.

۲۲۸

سوره قصص آیه ۷۶: " وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ "

ترجمه: و برگیر آنچه خدایتعالی از سرای دیگر تو را داده است و سهم خود را از این سرا نیز فراموش مکن و نیکی کن همانگونه که خدایتعالی با تو نیکی کرده است در زمین تباهی برمگیر براستی که خدایتعالی تباهکاران را دوست ندارد.

۲۲۹

سوره انعام آیه ۱۴۱: " وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ "

و او کسی است که باغهای با داربست و بدون داربست و خرماستان و کشتزارهای با خوارکی‌های گوناگون پدید آورد زیتون و انار مشابه و غیر مشابه پس بخورید از میوه‌های آن چون به میوه نشست و حق او تعالی را نیز روزی که بار نشست بدهید و زیاده روی نکنید براستی که خدایتعالی اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

و نیز سوره اعراف آیه ۳۱: " يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ "

ترجمه: ای فرزندان آدم برگزید زبور خود را در هر نمازگاهی و بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید براستی که او تعالی اسراف‌کنندگان را دوست ندارد.

۲۳۰

سوره انفال آیه ۵۸: " وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانذِرْهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ "

و اگر از قومی بیم خیانت داری پس پیمانشان را بسویشان بینداز که خدایتعالی خائنان را دوست ندارد.

۲۳۱

و آن پیراهنی بود که یعقوب علیه السلام از اسحق علیه السلام و او از ابراهیم علیه السلام به ارث برده بود و ابراهیم علیه السلام نیز آن را به گاه افتادن در آتش نمود از جبرائیل گرفت که از بهشت برایش ارمغان آورده بود. یعقوب علیه السلام از شدت علاقه ای که به یوسف علیه السلام داشت پیراهن در تعویذی نهاده و به بازوی یوسف علیه السلام بسته بود آن هنگامی که برادران یوسف را در چاه فکندند جبرائیل بر یوسف فرود آمد تعویذ بگشاده و پیراهن را بر تن یوسف کرد چرا که برادران پیراهن برادر در آورده بودند تا بخون دروغین آغشته کنند. (تفسیر ابونصر فراهی)

۲۳۲

سوره فتح آیه ۲۶: " إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا "

ترجمه: هنگامی که آنانی که کافر شدند در قبله‌ایشان تعصب تعصب جاهلی گذاردند پس خدایتعالی آرامش خود را بر فرستاده‌اش و بر مؤمنین فرو فرستاد و آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت و خدایتعالی به هر چیزی داناست.

۲۳۳

سوره هود آیه ۴۶: " قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ "

ترجمه: فرمود ای نوح او از اهل تو نیست او کاری ناشایست است پس پرسش مکن در آنچه که به آن دانشی نداری و وبراستی که من تو را پند می‌دهم اگر از نادانان باشی

۲۳۴

سوره نساء آیه ۱۱۰

۲۳۵

سوره شوری آیه ۴: " لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ "

ترجمه: برای اوست آنچه که در آسمانها و زمین است و او برتر و بزرگ است.

۲۳۶

سوره نمل آیه ۲۶: " اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ "

ترجمه: خدایتعالی خدایی است که خدایی جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است.

۲۳۷

سوره قلم آیه ۴

۲۳۸

سوره صافات آیه ۱۰۷

۲۳۹

سوره اعراف آیه ۱۱۶: " قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ "

ترجمه: فرمود بیندازید پس چون انداختند دیدگان مردم را جادو کرده ایشان ترسانیدند و جادویی بزرگ آوردند.

۲۴۰

سوره حج آیه ۱: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ "

ترجمه ای مردم از پرودگار خود پروا کنید برآستی که زلزله روز جزا چیز بزرگی است.

۲۴۱

سوره لقمان آیه ۱۳: "وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ"
ترجمه: آهنگام که لقمان فرزند را گفت که ای فرزندم به خدایتعالی شرک موز که شرک ستمی سترگ است.

۲۴۲

سوره نور آیه ۱۶: "وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ"
ترجمه: وهر آینه اگر آن را شنیده بودید می گفتید سزاوار نیست به آن سخن بگوییم پاکی تو که این تهمت بزرگ است.

۲۴۳

سوره یوسف آیه ۲۸: "فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ"
ترجمه: چون نظر کرد پیراهن را پاره از پشت دید گفت برآستی که این از مکر شما زنان است و برآستی که مکر شما زنان بزرگ است

۲۴۴

سوره حجر آیه ۸۷: "وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ"
ترجمه: و بدرستی که تو را سوره فاتحه و قرآن عظیم عطا کردیم

۲۴۵

سوره نمل آیه ۲۳: "إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ"
ترجمه: برآستی که من زنی را یافتم که برآنها پادشاهی می کرد و از هر چیزی داده شده‌اند و برای اوست عرشی بزرگ.

۲۴۶

سوره ص آیه ۶۷

۲۴۷

سوره مطففین آیات ۴ و ۵: "أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ"
ترجمه: آیا گمان نمی‌برند که ایشان همانا برانگیخته می‌شوند برای روز بزرگ.

سوره نساء آیه ۷۶: " الَّذِينَ آمَنُوا يقاتلون في سبيل الله والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا"

ترجمه: آنانی که ایمان آورده‌اند در خدایتعالی کارزار می‌کنند و آنانی که کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت کارزار می‌کنند پس با دوستان شیطان کارزار کنید بدرستی که کید شیطان ضعیف است.

مکرزنان بزرگ است چرا که مردان را جملگی به فطرت و سیرت دلبستگی و علاقه به زنان است از این روی اگر زنان مکر کنند مکرشان کارگر افتد چنانکه بزرگ است حال آنکه هیچ مردی را به فطرت و سیرت دلبستگی به شیطان نیست از این روی مکر شیطان ضعیف است.

این عبارت همان است که در زبان فارسی به ته دل تعبیر می‌شود. مفسران صاحب دل مراحل و پرده‌هایی را برای دل برشمرده‌اند منجمه جناب رشید الدین میبدی در تفسیر خود کشف لاسرار وعده الابرار برای دل چهار پرده ذکر می‌کند:

اول صدر یا سینه که محل ظهور اسلام است چنانکه خدایتعالی در سوره زمر آیه ۲۲ می‌فرماید:

"أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْفَاسِقِ لِقَالِهِمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ"

ترجمه: آیا آنکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام گشاده گردانیده است پس او بر نوری از پروردگارش است پس وای برسنگدلان از یاد خدایتعالی آنان در گمراهی آشکار هستند

دوم قلب یا همان دل که محل تجلی نور ایمان می‌باشد چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"... أَوْلَيْكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ... " سوره مجادله آیه ۲۲

ترجمه آنان کسانی هستند که در قلبهایشان ایمان نوشته شده است

سوم فواد که محل مشاهدات غیبیه است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ" سوره نجم آیه ۱۱

ترجمه: دل آنچه را که دید انکار نکرد

چهارم شغاف که محل رحل عشق الهی است چنانکه خدایتعالی می‌فرماید:

"قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا" سوره یوسف آیه

ترجمه: و براستی دل آن زن را به محبت برده است

نیز حضرت آقای سلطانعلیشاه در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات عبادہ با ترتیب دیگری هفت پرده برای دل ذکر کنند:

اول صدر محل ظهور اسلام

دوم قلب محل ظهور ایمان

سوم شغاف محل ظهور عشق انسانی

چهارم فؤاد که محل مشاهدات است

پنجم حبه القلب که محل حب الهی است

ششم سویدا که محل مکاشفات است

هفتم مهجه القلب که محل تجلی اسماء و صفات است.

در هردو برداشت شغاف عمیق ترین پرده در وجود انسان برای استقرار عشق است لذا تعبیر قرآن از عشق زلیخا به یوسف علیه السلام به شغاف در آیه: " قد شغفها حبا " نشان دهنده عمق اخلاص و صداقتی است که زلیخا در عشق خود نسبت به یوسف علیه السلام داشت.

نیز لسان الغیب حافظ می فرماید:

من چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم
داغ سودای توأم سرّ سویدا باشد

۲۰۲

سوره حجر آیه ۷۲: " لَعْمُرِكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ "

ترجمه: به جان خودت سوگند که آنها هر آینه در مستی خود سرگردان بودند.

۲۰۳

سوره ضحی آیه ۵

۲۰۴

سوره بقره ۱۲۲: " قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الْأُدِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ "

ترجمه و براسستی که دیدیم گردش رویت را در آسمان تو را به قبله ای برگردانیدم که راضی شوی پس رویت را بسوی مسجدالحرام بگردان پس هر جا که بودید روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردانید و براسستی که آنانی که کتاب داده شدند هر آینه می دانند که این بحق از پروردگارشان است و خدایتعالی از آنچه می کنند غافل نیست.

۲۰۵

سوره آل عمران آیه ۳۱: " قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ "

ترجمه: بگو اگر خدایتعالی را دوست دارید پس مرا فرمان برید تا خدایتعالی نیز شما را دوست داشته باشد و گناهاتان را بیامرزد و خدایتعالی آمرزنده و مهربان است.

۲۵۶

استیناس در باب استفعال و از مصدر انس است که به معنی طلب انس است
این قصیده که من فرستادم دل و جان را بدوست استیناس
مسعود سعد سلمان به نقل از لغت نامه دهخدا

۲۵۷

منطور از تنفس دم مسیحایی است که به درویشان داده می‌شود چنانکه حافظ می‌فرماید:
فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد.
و نیز نظامی گوید:

ازنفسش بوی وفایی ببخش ملک فریدون به گدایی ببخش
وایضاً ناصر خسرو چنین سراید:

از روی زمین کفر و ضلالت همه برخاست چون صبح وصال تو برآورد تنفس.
و نیز سعدی علیه‌الرحمه در گلستان فرماید:
به یمن قدم درویشان و صدق نفس ایشان ذمائم اخلاق به حمائد مبدل گشت
(به نقل از لغت نامه مرحوم دهخدا)

۲۵۸

این نام یافت نشد

۲۵۹

سوره فجر آیات ۲۷ و ۲۸: " يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً"
ترجمه: ای نفس اطمینان یافته بسوی پروردگارت باز گرد در حالی که او از تو خشنود و تو از خشنودی

۲۶۰

سوره مطفین آیه ۱۴

۲۶۱

سوره یونس: " قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ"
ترجمه: فرمود بدرستی که دعای شما را پاسخ گفتم پس استوار باشید و پیروی کسانی را که نمی‌دانند مکنید.

سوره غافر آیه ۶۰: " وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ "

ترجمه: و پرودگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم براستی آنانی که از پرستش من سرباز می‌زنند زود باشد که خوار درون دوزخ شوند.

جناب زین اسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازَن قُشیری متولد ۳۸۴ ه.ق. و متوفی بسال ۴۸۵ ه.ق. از بزرگان تصوف در قرون چهارم و پنجم هجری است وی رساله ای بنام " رساله قشیریه " در تصوف می‌باشد. خواجه ابوعلی الحسن بن احمد العثماني در شرح فارسی که بر این رساله نوشته در توصیف مقام جناب قشیری چنین گوید: " از جمله بزرگان وقت خویش بودست در علم و معاملت، چنانکه رجوع جمله باز وی بودست، و بجهت زیانها از انواع اهل علم محمود بود و مقبول جمله عالم، و در جمله انواع علوم که متداول است در میان خلق از فقه و کلام و اصول و معرفت حدیث و تفسیر قرآن و نحو و عربیت و نثر و نظم و غیر آن، امام بود و در همه متبحر شده و تصانیف نیکو او را میسر شده، و در شرق و غرب منتشر و مقتدی، و امامان وقت کی بوده‌اند از تصانیف او فائده گرفته‌اند. و به خواندن و دانستن آن تفاخر نموده اما حالت و سیرت او در معاملت و مجاهده و خیردادن از معرفت و رسیدن در آن بنهایت حقیقت بدرجه بودست کی چشمها بر مثل خویش ندید. و بر این جمله ائمه و بزرگان روزگار در جمله بلاد متفقند کی سید وقت خویش و دیار اسلام بودست، و قطب سیادت و عین سعادت و استاد جماعت و مقدم اهل شریعت و حقیقت و مقصود سالکان و سر خداوند سبحانه و تعالی در میان خلق، و آثار برکات انفاس او بر جمله احوال طلبه علم و سالکان راه خدای جلّ جلاله ظاهر شده که هر که یک‌روز در پیش او زانو زدست برای علم یا برای یافتن مقصود، بزرگ طریقت و مقتدی وقت خویش شده است و از دنیا و آخره محظوظ گشته. (مقدمه رساله قشیریه)

سوره کهف آیه ۶۰: " وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا "

ترجمه: و آنهنگام که موسی علیه السلام به جوانمردی که همراه و بود فرمود از پای نمی‌نشینم تا به محل تلاقی دو دریا برسم و یا سالها راه بروم.

سوره رعد آیه ۴: " وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَعَيْرٌ صِنْوَانٌ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّصَلُ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ "

و در زمین تکه‌هایی هستند د رکنار یکدیگر و باغهایی از انگور و کشتزارها و خرماستان از یک ریشه و غیر یک ریشه جملگی از آب سیراب می‌گردند و ما گروهی را بر گروه دیگر برتری می‌دهیم در خوردن و در این برای کسانی که خرد می‌ورزند نشانه‌هایی است.

۲۶۶

مؤمنون ۲۱

۲۶۷

سوره اعراف آیه ۵۷: " وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ "

ترجمه: و اوتعالی کسی است که باد را مژده ای از رحمت خودش پیشاپیش می‌فرستد تا ابرهای گرانبار را حرکت دهد تا شهرهای مرده سیراب شوند پس به آن باران را می‌فرستیم و از آن هر میوه ای بیرون می‌آوریم و به همین گونه نیز مرده‌ها را بیرون می‌آوریم باشد که بیاد بیاورید.

۲۶۸

سوره انسان آیه ۵

۲۶۹

سوره انسان آیه ۱۷

۲۷۰

سوره مطففین آیات ۲۵ و ۲۶: " يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ *خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ " و می‌نوشند از باده ای مهر دار مهر آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

۲۷۱

سوره محمد آیه ۱۵: " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ "

ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که در آنها رودهایی از آبهای زلال و تازه و نیز رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نمی‌شود و رودهایی از باده که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای فراهم است و نیز مر آهاراست آرمزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می‌نوشد پس رودهایش بریده می‌شوند؟

سوره کهف آیه ۲۹: " وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا "

ترجمه: و بگو حق از پروردگارتان است پس هرکس خواهد ایمان آورد و هر کس که خواهد کفر ورزد برستی که ما برای ستمکاران آتشی آماده کردیم که شراره‌های آن ایشان را فراگرفته و اگر فریادرس خواهند به آبی گداخته فریاد رسی خواهند شد که رویها را بریان می‌کنند بد شرابی است زشت جاگاهی است.

سوره انسان آیه ۲۱: " عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا "

ترجمه: جامه‌هایشان از پرنیان سبز و دیباست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشاند.

سوره مرسلات آیه ۲۷: " وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا "

و در آن کوه‌های برافراشته قرار دادیم و شما را آبی گوارا نوشانیستیم

سوره مطففین آیات ۲۵ و ۲۶: " يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ "

و می‌نوشند از باده ای مهر دار مهر آن مشک است و در آن مشتاقان از یکدیگر پیشی می‌گیرند.

سوره انسان آیه ۲۱: " عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا "

ترجمه: جامه‌هایشان از پرنیان سبز و دیباست و دستبندهای سیمین بر دست دارند و پرودگارشان به آنان باده ای پاک می‌نوشاند

در کتاب مقدس در خواب نانوا به جای یک سبد سه سبد ذکر شده که یوسف علیه السلام آن را به سه روز تعبیر فرمود لذا آزادی شرابدار و مرگ نانوا هردو در یک روز اتفاق افتاد ببینید عهد عتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰

احتمالا ضحاک بن مزاحم هلالی بلخی مفسر قرآن متوفی بسال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری قمری

در کتاب مقدس دوسال قید شده است

سوره مؤنون آیه ۹۹ و ۱۰۰: " حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * عَلَيَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ "

ترجمه: تا آنهنگام که یکی از ایشان را مرگ فرا می‌رسد گوید پروردگارا مرا بازگردان تا کار شایسته انجام دهم در آنچه که ترک کرده بودم نه هرگز این چیزی است که او می‌گوید و در برابر ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

سوره نحل آیه ۳۲

معاذین جبل خزرجی انصاری (۲۰ قبل از هجرت تا ۱۸ هجری) از اصحاب نزدیک به رسول خدا (ص) و نیز فرستاده حضرت به یمن از قبیله خزرج و از اهالی یثرب بود

احتمالا عاصم کوفی از قراء هفتگانه صدر اسلام

مطابق روایت کتاب مقدس فرعون از سلطنت عزل نشد ولی تمامی قدرت حکومتی را به یوسف علیه السلام تفویض کرد چراکه فرعون خود انگشتی سلطنت را بدست یوسف علیه السلام کرد:

"... و فرعون به یوسف گفت تو در خانه من باش و به فرمان تو تمام قوم من منتظم شوند بجز آنکه به تخت از تو بزرگتر باشم و فرعون به یوسف گفت که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم و فرعون انگشت خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، و او را به کتان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت و او را بر اربه دومین خود سوار کرد، و پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت. پیش رویش ندا می‌کردند که "زانو بنزید" و فرعون او را گفت من فرعون هستم، و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند...". عهدعتیق کتاب پیدایش فصل ۴۰.

همانگونه که اشاره رفت همسر زلیخا یعنی فوطیفار مطابق روایات کتاب مقدس در اصل فرمانده سواران فوج مخصوص بود بنابراین پس از آزادی یوسف علیه السلام از زندان او همسرش در اصل بندگان یوسف علیه السلام بشمار می آمدند.

۲۸۶

سوره یوسف آیه ۵۷

۲۸۷

سوره توبه آیه ۱۴: " قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ "

ترجمه: با آنان کارزار کنید و خدای تعالی آنان را با دستهای شما عذاب می فرماید و شما را بر آنها پیروز می کند و سینه های مؤمنین را آرام می کند.

۲۸۸

همان سوره آیه ۱۱۱: " إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: براستی که خدای تعالی از مؤمنان نفسهایشان و اموالشان را خریداری می فرماید که بهشت برای آنان باشد در راه خدای تعالی کارزار می کنند می کشند و کشته می شوند وعده ای است حق در تورت و انجیل و قرآن و هرآنکه بر پیمانش با خدای تعالی استوار باشد پس مژده باد شما را به داد و ستدی که کردید و این رستگاری بزرگ است.

۲۸۹

سوره قصص آیه ۶۱: " أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ "

آیا کسی که او را وعده نیکو دادم پس به آن خواهد رسید مانند کسی که او را از دنیا بهرمند ساختیم و او در روز جزا از احضار شدگان است؟

۲۹۰

سوره فتح آیه ۲۰: " وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا "

ترجمه: و خدای تعالی شما را به غنیمتهای فراوان وعده داد که می گیرید پس در آن برای شما شتاب ورزید و دست مردمان را از شما کوتاه ساخت تا نشانه ای باشید برای مؤمنان و شما را به راه راست رهنمون می گردد.

سوره زمر آیه ۷۴: " وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ "

ترجمه: و گفتند سپاس خدایتعالی را که وعده اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما واگذار کرد تا هر جای بهشت که خواستیم خانه بگیریم پس چه نیکوست پاداش انجام دهندگان.

سوره رعد آیه ۳۵: " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ "

ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که از زیر آن رودها روان است و خوردنی و سایه آن همیشگی است و این سرانجام کسانی است که پرهیز کردند و سرانجام کافران آتش است.

سوره رعد آیه ۲۳: " جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ "

ترجمه: به درون باغهای بهشت می‌روند و نیکویان از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان و فرشتگان بر آنها از هر دری وارد می‌شوند

سوره کهف آیات ۱۰۷ و ۱۰۸: " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا "

براستی که آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برای آنهاست بهشتهایی که در آن وارد می‌شوند و در آن جاودانه هستند و از آن هرگز دگرگون نمی‌شوند.

سوره سجد آیه ۱۹: " أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ "

ترجمه و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند برایشان بهشتهایی است که در آن فرود آیند به پاس آنچه که می‌کردند.

سوره لقمان آیه ۸: " إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ "

ترجمه براستی آنانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند مر آنهاست بهشتهای پر نعمت.

سوره یونس آیه ۲۵: " وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ " ترجمه و خدایتعالی شما را به سرای سلامتی می خواند و هرکس را که بخواهد به راه راست رهنمون می گردد.

سوره فاطر آیه های ۳۴ و ۳۵: " وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ " همان کسی که از نیکی اش ما را در سرای مقام خود جای داد ما هیچ رنجی نمی رسد و ما را هیچ درماندگی نمی رسد.

سوره عنکبوت آیه ۶۴: " وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ " ترجمه: و این زندگی دنیایی جز بازیچه و سرگرمی نیست و سرای دیگر هرآینه همانا زندگی راستین است اگر باشد که بدانند.

سوره محمد آیه ۱۵: " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ " ترجمه: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است که در آنها رودهایی از آبهای زلال و تازه و نیز رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نمی شود و رودهایی از باده که گواری نوشندگانش است و رودهایی از عسل صاف و در آنها برای ایشان از هر میوه ای فراهم است و نیز مر آنهاراست آمرزش پروردگارشان مانند کسی است که او در آتش جاودان است و از آب داغ می نوشند پس رودهایش بریده می شوند؟

سوره هود آیه ۱۰۸: " وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٍ مَّجْدُودٍ " ترجمه: و اما آنانی که خوشبخت شدند پس در بهشت جاودانند تا آنهاگام که آسمانها و زمین است مگر آنکه خدایت بخواهد که این بخششی بدون بازگشت است.

سوره نساء آیه ۱۳: " تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: و این است مرزهای خدایتعالی و هرکس که خدایتعالی و فرستاده اش را پیروی کند به بهشتایی وارد می شود که در زیر آنها رودهایی جاری است در آن جاودانند و این است رستگاری بزرگ.

۳۰۳

سوره توبه آیه ۷۲: " وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانًا مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ "

ترجمه: خدایتعالی مردان و زنان مؤمن را وعده داد به بهشتهایی که در زیر آنها رودهایی است در آنها جاودانه اند و سرایهای پاکیزه در باغهای عدان و خوشنودی خدایتعالی از آن بالاتر است و این است رستگاری بزرگ.

۳۰۴

سوره یونس آیه ۱۰: " دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخْرَجَ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ "

ترجمه: دعای آنها در آنجا تسبیح خدایتعالی است و درودشان در آنجا سلام و پایان دعایشان ستایش خدای دوجهان است.

۳۰۵

مطابق نظر قرآن مردم مصر یوسف علیه السلام را به پیامبری نیز پذیرفته بودند و معتقد بودند که بعد از وی پیامبری نخواهد آمد و این از یادآوری مؤمن آل فرعون به مردم مصر برمی آید چنانکه در سوره غافر آیه ۳۴ اینگونه آمده: "وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن نَّبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ "

ترجمه: و بدرستی که پیش از این یوسف شما را آمد پس در شک بودید از آنچه که شما را آورد تا از میان شما رفت پس گفتید که هرگز خدایتعالی از بعد از او فرستاده ای را بر نخواهد انگیخت و بدینگونه خدایتعالی هر زیاده روی شکاکی را گمراه می کند.

۳۰۶

سوره فجر آیه ۱۴

۳۰۷

سوره حجر آیات ۹۲ و ۹۳

نام بن یامین در اینجا اضافه ذکر شده چون در سفر اول برادران به مصر بن یامین همراه آنان نبود نیز نام دینه یا دینا خواهر حضرت یوسف نیز اینجا اضافه آمده و خیلی بعید است که خواهر حضرت یوسف علیه السلام برادران را همراهی کرده باشد. با کسر بن یامین و دینه از فهرست فوق تعداد اسامی به نه نفر می‌رسد در حالی که تعداد برادران که خدمت یوسف علیه السلام رسیدند ده نفر باشند که البته نام لاوی اینجا ذکر نشده است

آیات نخست سوره تکویر

همان

همان

همان

همان

سوره بنی اسرائیل آیه ۱۴

اگرچه امروزه زبان عبری به زبان بنی اسرائیل (یعنی فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام) شناخته می‌شود ولی شواهد حاکی از آن است که بسیار پیش از دوران یعقوب علیه السلام زبان عبری رواج داشته و صحبت می‌شده است

محمد ابن اسحق بن ندیم در کتاب خود الفهرست للندیم ص ۲۵ بیان می‌کند که نخستین کسی که در زبان عبری کتابت کرد شخصی بود به نام عامرین شالخ و همو برای برای عبری زبانان قواعد کتابت را وضع کرد ولی بیان نمی‌کند کی و کجا؟

نیز ابن ندیم در کتاب خود الفهرست از قول تبادورس نامی بیان می‌کند زبان عبری را عبری نامیدند چون حضرت ابراهیم علیه السلام به گاه فرار از دست نمود به سمت شام ناچار از رود فرات عبور کرد و در آن هنگام کلماتی را به زبانی که تا آن زمان ناشناخته بود بیان کرد لذا این زبان ناشناخته جدید را عبری نامیدند که منسوب به عبور از فرات بود

البته ابن ندیم تأکید می‌کند که این زبان مشتق از زبان سریانی بود. و نیز بیان می‌دارد که اولین مکتوب زبان عبری در دو لوح سنگی توسط خدایتعالی بر ابراهیم علیه السلام فرو فرستاده شد و آن همان صحف ابراهیم بود و نیز ابن ندیم در همان کتاب بیان می‌دارد که زبان عبری توسط یوسف علیه السلام زبان دیوانی مصر گردید و برای ثبت و ضبط محاسبات دیوانی مورد استفاده قرار گرفت و البته این نکته با شرح جناب شیخ احمد غزالی تطبیق می‌کند

مطابق روایت ابن ندیم یونانیان که در ابتداء فاقد الفباء بودند اولین نشانه‌های الفبایی خود را از زبان عبری گرفتند چنانکه برای نخستین بار ۲۶ حرف توسط دو تن از مصریان به نامهای قیمس و اغنوس به یونانیان آموخته می‌شود و البته یونانیان از این تعداد ۱۴ حرف برمی‌گیرند و بعدها خود ۱۴ حرف دیگر بر آن می‌افزایند و این در عهد سقراط بوده است.

و البته این گفته ابن ندیم با یافته‌های زبان شناسی نوین تا حدودی تطبیق می‌کند چراکه شباهتهای غیر قابل انکاری بین حروف الفبای یونانی و عبری وجود دارد برای مثال الف در عبری با آلفا در یونانی یا بت در عبری با بتا در یونانی یا دالت در عبری با دلتا در یونانی و خیلی‌های دیگر.... نکته مهم این است که در طبقه بندی نوین زبانشناسی یونانی متعلق به گروه زبانهای هندواروپایی و عبری در گروه زبانهای سامی است لذا لزوماً نباید چنین تشابه فوق العاده ای بین حروف و زبان باشد و نیز امروزه مشخص شده که نوشتار زبان یونانی از حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح دچار تحول بینادین گردیده است چراکه تا پیش از آن این زبان فاقد سیستم نوشتاری الفبایی بود قدیمترین لوحه‌های یافته شده در جزیره کرت حاوی نوشته‌هایی بشیوه سیلابی و نه الفبایی است که در آن از حدود ۱۰۰ علامت پیکتوگرام استفاده شده در حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح سیستم نوشتاری زبان یونانی از سیلاب نویسی به الفبا تغییر می‌کند البته با ۲۴ حرف الفبا که شامل تلفظ تعدادی از حروف عبری بود که با تلفظهای باستانی یونانی هماهنگ بودند نظر به اینکه الفبای تقریباً تمامی زبانهای اروپایی از زبان یونانی مشتق‌گرفته است بخوبی می‌توان به تأثیر شگرف زبان عبری بر تمدن بشری پی برد.

اما اینکه زبان عبری خود چگونه از کجا شروع شده و یا اقتباس شده اطلاعات چندانی در دست نیست. نه در زبان شناسی نوین و نه در متون کلاسیک و حتی خود کتاب مقدس. بعنوان مثال تورات نیز مانند ابن ندیم عبرانی را صفتی برای ابراهیم علیه السلام ذکر میکند (ابراهیم عبرانی: کتاب پیدایش فصل ۱۴ آیه ۱۳) ولی مشخص نمی‌کند که آیا این لقب منسوب به مکان است یا زبان اما تلویحاً زبان عبری را زبان تکلم خدایتعالی با انسان ذکر می‌کند (تورات کتاب پیدایش فصل ۱۴ آیه ۱۳ و نیز فصل ۱۱ آیات ۵-۲۶)

بهرحال از دید متون کلاسیک و از جمع بندی روایات اسلامی و یهودی آنچه که مسلم می‌شود آن است که قدیمترین اسنادهای زبان یهودی (حداقل بشکل نوشتاری) همانا صحف ابراهیم علیه السلام است.

در مورد ریشه پیدایش زبان عبری در نظریه‌های نوین زبان‌شناسی نیز مطالب چندانی عنوان نشده بجز آنکه اولاً زبان عبری بجهت‌های زبان عربی از خانواده زبان آرامی است و اینکه احتمالاً در ابتداء زبان عبری لهجه کنعانی زبان آرامی بوده که خود بعدها با یک زبان مستقل بدل شده:

Inzicht in de bijbel: Hebreeuws: Watch Tower Bible and Tract of Society of New York Inc.)

International Bibel Student Association Brooklyn, New York, USA)

پرفسور ادوارد هورویتز در کتاب معروف خود: چگونه زبان عبری تکامل یافت نشان داده است که این نظریه که زبان عبری از زبان آرامی مشتق شده بلحاظ علمی نمی‌تواند درست باشد چرا که این نظریه صرفاً براساس گرایش‌های اتیمولوژیستی (که در آن ریشه زبان‌ها از بلحاظ واژه‌های مشترک مورد مطالعه قرار می‌گیرند) استوار است ولی تفاوت معنایی کاربردی واژه‌های مشترک در دو زبان عبری و آرامی بقدی زیاد است که نظریه انشقاق عبری از آرامی را جدا حدشه دار می‌کند.

(Edward Horowitz: How de Hebrew Language Grew pp xix,xx)

بطور کلی سه دوره تکامل برای زبان عبری ذکر گردیده است: نخست دوره باستانی که هنوز نظریه قابل قبولی در مورد نحوه پیدایش آن ارائه نشده است. در این دوره چهار کتاب نخست عهد عتیق نوشته شده در این دوره زبان عبری همانند یک زبان عادی بین مردم صحبت می‌شده است و تا انتهای پادشاهی یهود یعنی سقوط و تصرف اورشلیم توسط بخت النصر بابلی بطول انجامیده است (یعنی حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح) دوم دوره میانی که البته دوره فترت زبان عبری بوده و در طی آن زبان عبری به یک زبان سری و مختص روحانیون یهودی تبدیل شده و تا نیمه‌های قرن نوزدهم میلادی بطول انجامیده است و این منطقی است چرا که قوم یهود مجبور به ترک سرزمین خود و اقامت در مناطق دیگر و بشکل اقلیت‌ها می‌شوند و دوره سوم که دوره مدرن زبان عبری است که از قرن نوزدهم شروع شده و تا به امروز ادامه داشته است و البته دوره تجدید حیات زبان عبری نیز محسوب می‌شود. نکته جالب در این مقایسه آن است که اصطلاح اتیمولوژی توسط ابن ندیم تحت عنوان "ایطومولوجیا" بعنوان نحو (گرامر) زبان رومی مورد استفاده قرار گرفته است.

نتیجه آنکه اگر فرضیه تأثیر زبان عبری بر زبان‌های اروپایی درست باشد گواهی خواهد بود بر رسمی بودن این زبان در مصر در حدود دو تا سه هزار سال پیش از میلاد و شاید بتوان گفت که زبان عبری توسط یوسف علیه السلام از یک زبان محدود منطقه ای و یا احتمالاً قبیله ای بزبانی رسمی و اثرگذار در بسیاری از زبان‌های امروزین جهان تبدیل گردید.

۳۱۶

در تورات منسی ذکر شده است. مطابق روایت تورات یوسف علیه السلام پس از خروج از زندان اسنات دختر کاهن اعظم مصر فوطی فارغ را بزنی گرفت و فرزندان وی منسی و افرایم بودند.

۳۱۷

در روایت تورات نیز نخست زاده یوسف علیه السلام منسی نامیده شده که به معنی فراموشی یا فراموش شده است که یادآور فراموشی دوران محنت و مصیبت یوسف علیه السلام است و فرزند دوم افرایم ولی هردو از اسنات دختر فوطی فار کاهن اعظم مصر زاده شدند و زادن آنها پیش از سال قحطی بود.

۳۱۸

همانگونه که پیشتر اشاره رفت برادران در سفر اول خود به مصر بن یامین را همراه نداشتند

۳۱۹

سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"

ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

۳۲۰

سوره مائده آیه ۱۵: "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ"

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می کردید آشکار می کند و بسیاری در می گذرد برآستی که شما را از سوی خدایتعالی نور و کتابی روشن آمد.

۳۲۱

سوره مائده آیه ۴۴: "إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ"

ترجمه: برآستی که ما تورات را فرو فرستادیم با هدایت و نوری در آن که پیامبران به که تسلیم شده بودند آن داوری می کردند بر کسانی که یهود بودند و روحانیون آنان به آنچه که از کتاب خدایتعالی نگاه داشته بودند و برآن گواه بودند پس از مردم مترسید و نشانه های مرا به بھایی اندک مفروشید و آنکه به آنچه که از خدایتعالی فروفرستاده داوری نکرد پس ایشان هماناکافرانند.

۳۲۲

سوره زمر آیه ۶۹: "وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ"

ترجمه: و زمین بنور پروردگارش روشن شد و کتاب نهاده شود و پیامبران و گواهان آورده شوند و بین آنها به راستی داوری شود.

۳۲۳

سوره توبه آیه ۳۲: " يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ " و می خواهد که نور خدایتعالی را با دهانهایشان خاموش سازند و خدایتعالی نمی گذارد تا آنکه نورش کامل شود اگرچه کافران نخواهد.

۳۲۴

سوره زمر آیه ۲۲: " أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ " ترجمه: آیا پس کسیکه خدایتعالی سینه اش را برای اسلام فراخ گردانیده پس او بر نوری از پروردگار خود است پس وای بر آنکه دلش برای یاد خدایتعالی سخت گردیده است ایشان در گمراهی آشکاری هستند.

۳۲۵

سوره حدید آیه ۱۳: " يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ " روزی که دورویان به آنانی که ایمان آورده اند می گویند به ما نظر کنید تا بهره ای از نورتان برگیریم آنان را گفته شود باز گردید به پشت سرتان و از نور آنجا پرسش کنید پس دیواری بین آنها دیواری نهاده شود که در آن دری است که پشت آن رحمت و روی آن عذاب است.

۳۲۶

سوره نور آیه ۳۵: " اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ " ترجمه: خدایتعالی نور آسمانها و زمین است مثل نور او چراغدانی را ماند که در آن چراغی است چراغ در شیشه ای است. شیشه ای که چون ستاره ای درخشان از درخت زیتون نه خاروی و نه باختری نزدیک است که روغن آن نورانی گردد اگر چه با آتش تماسی ندارد نوری است بالای نور خدایتعالی هرکه را خواهد به نور خود راهنمایی می کند خدایتعالی برای مردم مثال می زند و خدایتعالی به همه چیز داناست.

ترجمه بگو آیا شما را آگاه کنم از به آنچه که برای شما بهتر است برای آنانی که پرهیز کردند نزد پروردگارشان بهشتی است در زیر آنها رودها ست در آنها جاودانه‌اند و برای آنها همسرانی است پاکیزه و نیز خشنودی خدایتعالی و خدایتعالی به بندگان خود بیناست.

۳۲۷

سوره مائده آیه ۱۵: " يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ "

ترجمه: ای اهل کتاب بدستیکه فرستاده ما بر شما آمد که بسیاری چیزهایی را که از کتاب پنهان می‌کردید آشکار می‌کند و بسیاری در می‌گذرد برآستی که شما را از سوی خدایتعالی نور و کتابی روشن آمد

۳۲۸

سوره یونس آیه ۵: " هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ "

ترجمه: و او کسی است که خروشید را روشنایی و و ماه را نور قرار داد و آن را خانه‌هایی قرار داد تا شمار سالها و نیز حساب را بدانید و خدایتعالی این را جز به راستی نیافریده است نشانه‌ها را روشن می‌کند برای گروهی که می‌دانند.

۳۲۹

سوره فاطر آیه ۳۵: " من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه والذين يمكرون السيئات لهم عذاب شديد ومكر اوليك هو يبور "

ترجمه: آنکس که بزرگی خواهد پس برای خدایتعالی است جمله بزرگی‌ها و بسوی او سخن پاکیزه بالا می‌رود و کار شایسته را او بالا می‌برد و کسانی که به بدی‌ها نیرنگ می‌کنند آنان را عذابی است سخت و نیرنگ ایشان خود تباه است.

۳۳۰

سوره بقره آیه ۲۶۴: " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ "

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید صدقاتتان را به منت و آزار تباه نکنید مانند کسی که دارایی اش را برای خودنمایی به مردم بخشش می‌کند و به خدایتعالی و روز جزا ایمان نمی‌آورد مثل او مانند سنگ خارایی است که بر آن حاکی است و بر آن بارانی باریده است پس آن را صاف و آلوده بر آنچه که بدست آورده‌اند تواناییستند و خدایتعالی گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۳۳۱

احتمالا منظور شیخ ابوبکر واسطی از مریدان شیخ جنید بغدادی است

۳۳۲

خلف بن احمد بن محمد بن خلف ابو داوود امام خلف سجستانی که تفسیری معروف به تفسیر سجستانی بوی منسوب است.

۳۳۳

سنت خاندان ابراهیم اسحق علیهما سلام بر این قرارداد است که اگر فردی دزدی می کرد بمدت یکسال بنده صاحب مال دزیده شده می شد. از این رو برابر روایتی عمه یوسف علیه السلام که شدیداً به او مهر می ورزید شالی را که از اسحق علیه السلام به ارث برده بود به کمر یوسف علیه السلام بست و آنگاه به او نسبت دزدی داد و بدین ترتیب او را یکسال دیگر پهلوی خود نگاه داشت. و منظور از طریق ملک شیوه ای است که یوسف علیه السلام بکار بست تا بن یامین را نزد خود نگاه دارد.

۳۳۴

احتمالا باید منظور شمائل یا شمعیل باشد که در متون عبری منسی ذکر شده است.

۳۳۵

سوره انبیاء آیه ۸۳: "وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ" ترجمه: و ایوب آهنگام که پرودگارش را خواند که مرا سختی دربرگرفته و تویی مهربانترین مهربانان

۳۳۶

سوره انشراح آیات ۶ و ۵

۳۳۷

سوره روم آیه ۳۲: "مِنَ الَّذِينَ فَتَرُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ" ترجمه: و از کسانی که دینشان را گروه گروه کردند و راه دیگری رفتند هر گروهی به آنچه دارد شاد است.

۳۳۸

سوره نور آیه ۲۴

۳۳۹

سوره مائده آیه ۵۴: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ"

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد پس بزودی بیاورد خدایتعالی گروهی را که دوستشان دارد و آنان نیز او تعالی را دوست دارند فروتن بر مؤمنان و سخت بر کافران هستند و از سرزنش سرزنش کنندگان نمی‌هراسند این است بخشش خدایتعالی که هر که را بخواهد می‌دهد و خدایتعالی فراخی دهنده و داناست.

۳۴۰

سوره سجده آیه ۱۸

۳۴۱

سوره مائده آیه ۴۵: " وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ " ترجمه: و بر آنان نوشتیم در آن که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بین در برابر بینی و گوش در برابر گوش دندان در برابر دندان و برای زخم هانیز قصاص است و آنکه درگذرد همان کفاره اوست و آنکه به آنچه خدایتعالی فرورستاده داوری نکند پس ایشان ستمکارانند

۳۴۲

همانطور که در پانوشتهای پیشین اشاره رفت خاله یوسف علیه السلام خواهر راحیل همسر یعقوب علیه السلام بود.

۳۴۳

منظور کعب الاحبار از یهودیان مسلمان شده بود که در پانوشته شماره ۱۱۷ به او اشاره رفت